



۴۴

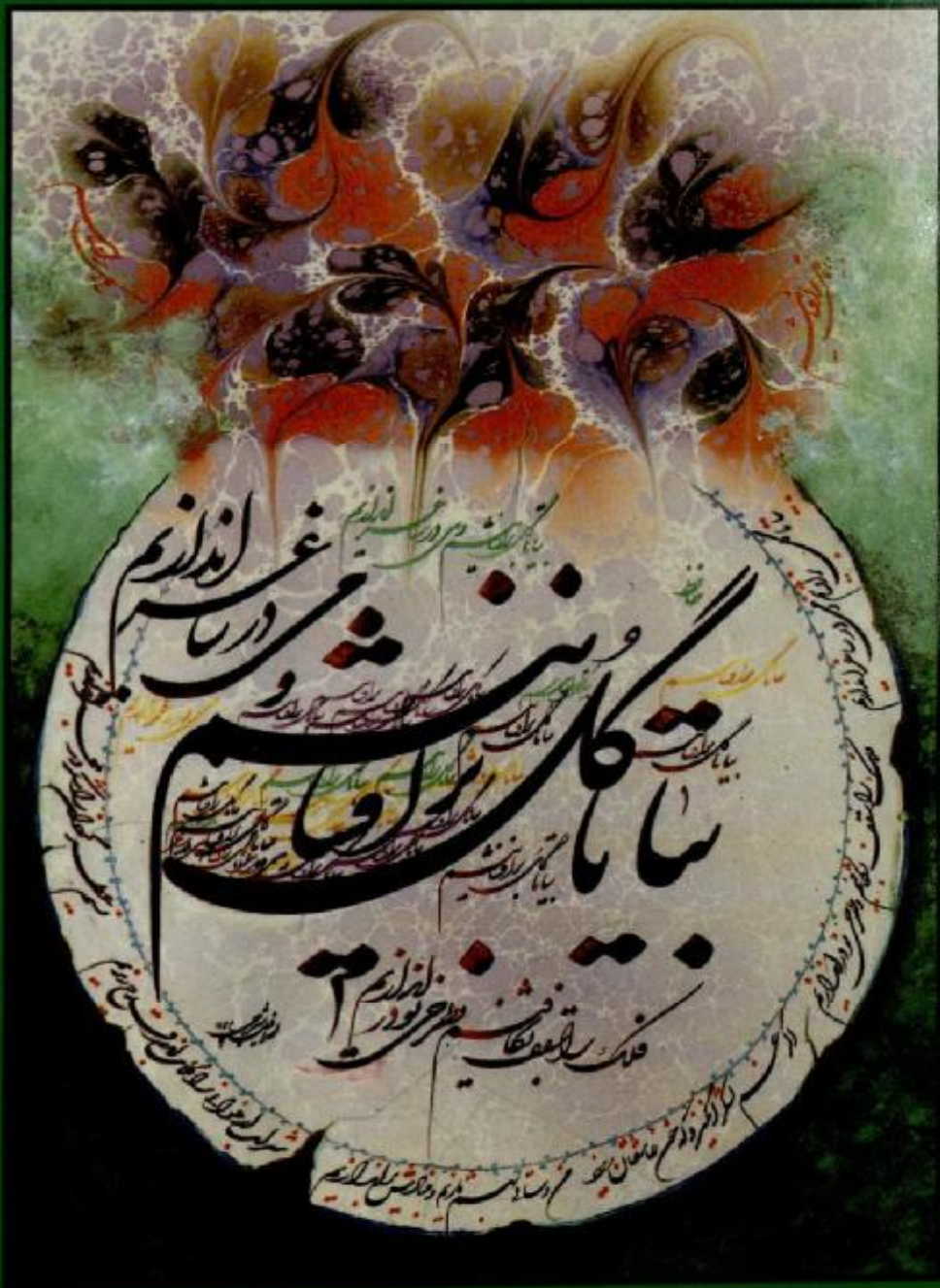
بهار

۱۳۷۵

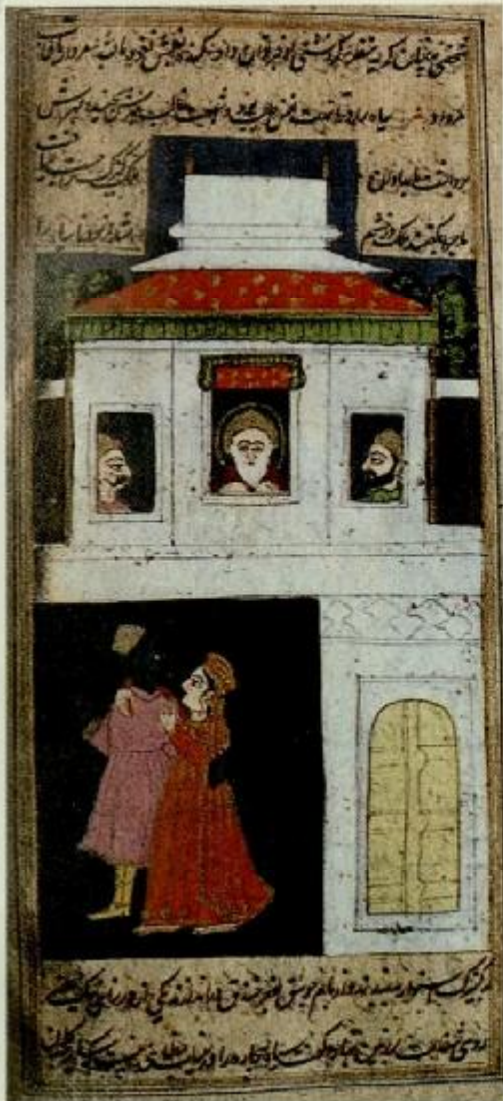
۱۹۰/۱۵
۴۰۴۵۹

دانش

مجموعه تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



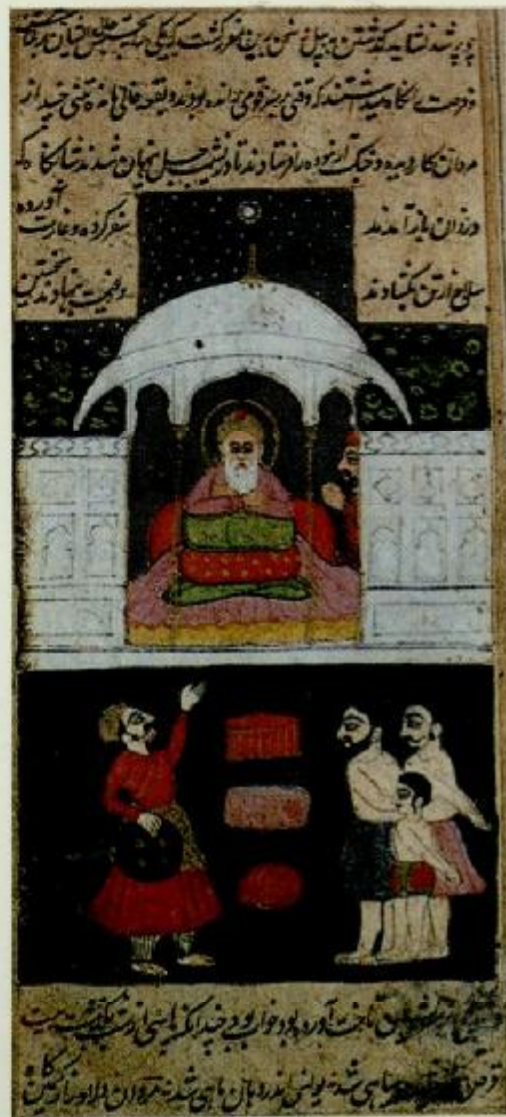
گنجینه دانش



شماره ۲

گلستان سعدی
کتابخانه گنج بخش
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
نسخه خطی شماره ۷۹۲
کتابت: ۱۱۲۷ هـ ق
کاتب و مصور: ناشناخته

- ۱ - حکایت طایفه دزدان و کودک
- ۲ - حکایت کنیزک چینی و سیاه صحرة الجنى



شماره ۱





۴۴

بهار

۱۳۷۵

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول: _____ علی ذوعلم
سر دبیر: _____ دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر: _____ دکتر سید سبط حسن رضوی
مدیر داخلی و ویراستار: _____ عیسی کریمی
طراح: _____ ضرار حیدر باری
حروف چین: _____ محمد عباس بلتستانی
نمونه خوان و ناظر چاپ: _____ بشارت محمود میرزا
چاپخانه: _____ آرمی پریس (راولپندی)

با همکاری
شورای نویسندگان دانش

روی جلد: بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

پدید آورنده: استاد اسرافیل شیرچی



یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده، بر عهده نویسندگان آنها است.
- * دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
 - پیشتر در مجله ای دیگر منتشر نشده باشند.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:

خانه ۳، کوچه ۸، ایف ۸/۳، اسلام آباد - پاکستان

دورنویس: ۲۶۳۱۹۳

تلفن: ۲۶۳۱۹۴

ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

باسم الحق
سخن دانش

متن منتشره نشده

- ۱۱ دکتر محمد حسین تسبیحی - رساله تحفة المشتاق شاه داعی شیرازی

اندیشه و اندیشه مندان

- ۱۹ دکتر محمد مهدی توسلی - مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان از دیدگاه باستان شناسی
- ۲۶ دکتر حسین رزمجو - عظمت و محبوبیت علامه اقبال لاهوری از دیدگاه ما ایرانیان
- ۴۲ مرتضی ذکایی ساوجی - شاه همدان در تاجیکستان
- ۶۰ ابو القاسم حالت - معما در ادبیات فارسی

ادب امروز ایران

- ۶۴ آقای ایرج تبریزی - عرفان حماسی بازمانده ای از تبار اولیا
- ۷۵ آقای عیسی کریمی - همگام با فرهنگستان

فارسی امروز شبه قاره

- ۸۳ دکتر غلام ناصر مروت - هنر و اندیشه مولوی از نگاهی دیگر
- ۱۰۷ دکتر نکهت سیما زیدی - فیلسوف اقبال لاهوری
- ۱۱۸ - گزیده هایی از شعر فارسی امروز

مجروح، صابر، رزمجو
عطا، جعفری، ظفر عباس
محمد ضیا، انجم رحمانی

گزارش و پژوهش

- ۱۲۴ دفتر دانش - زبان فارسی ، زبان فرهنگ ساز
(گفتگو با آقای علی اکبر صادقی رشاد)
- ۱۳۶ دکتر سید حسن عباس - رقعاتی چند از مولانا عرفی شیرازی
- ۱۴۱ آقای عیسی کریمی - گزیده گزارش گردهمایی رؤسای بخشهای فارسی
دانشگاهها و دانشکده های پاکستان
- ۱۵۰ آقای بشارت محمود میرزا - فهرست کتابها، مجله هاو مقاله های رسیده

کتابهای تازه

- ۱۵۶ - چاپ تازه کشف المحجوب
- فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی
- عظمت فکر
- حقیقت زنده
- علی بن عثمان هجویری
دکتر ساجد الله تفهیمی
سید فیض الحسن فیضی
پرفسور م. اسماعیل ستی

تجلیل و یاد

- ۱۶۳ - یادی دوباره از استاد "شیخ نوازش علی"

پاسخ به نامه ها

- ۱۶۴ ع. سرافراز

بخش اردو

- ۱۶۹ دکتر سلمان عباسی - غزالی مشہدی
- ۱۹۳ دکتر آصفہ زمانی - جگر مراد آبادی اور یگانہ چنگیزی
کی فارسی شاعری
- ۲۱۰ - گزیده هایی از شعر اردو

وحید الحسن ہاشمی، فیضی
شفیق رضوی، ظل صادق

دکتر سید علی رضا تقوی

بخش انگلیسی

A Glimpse of Contents of This Issue

1



DONATED BY
Dr. Siraj Syed-Dr. Kulsoom Syed

باسم الحق

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، نه تنها یک مرکز فرهنگی و علمی در پاکستان ، بلکه نماد و نمود ریشه های مشترک فرهنگ دو کشور بزرگ ایران و پاکستان است. ریشه های مشترکی که کمتر همانندی برای آن می توان یافت. آبخور اصلی این ریشه های مشترک ، زبان فارسی است که حامل ، ناقل ، و ابزار بیان اسلام در شبه قاره بوده است و هنوز هم به عنوان یک عنصر زنده و پویای فرهنگی ، در حیات امروز پاکستان ، جایگاه و نقش والایی دارد. فصلنامه دانش از این پس زبان گویای این مرکز است و حلقه وصل همه دانش پژوهان ، محققان ، استادان ، و دانشجویان فارسی پاکستان با یکدیگر ، و با این مرکز ، و نیز با گهواره زبان فارسی ، یعنی ایران. از این رو باید گفت فصل بهار امسال برای فصلنامه دانش ، رویشی دیگر و آغازی دوباره است.

اولاً دانش ، برآن است که نوشته ها ، آثار ، سروده ها و یافته های ادبی و تحقیقی استادان ، پژوهشگران و سرایندگان ادب فارسی پاکستان را ، در معرض بهره برداری و استفاده دیگران قرار دهد ، تا از این راه ، رهروان پیشتاز و سابقه دار ، دانش و بینش خود را به پیروان

جوان تر منتقل کنند و دانش پژوهان جوان نیز، آثار خود را در ترازوی نقد و ارزیابی استادان، و تجربه اندوزی و راهیابی همگان خود بگذارند. در میان استادان فارسی پاکستان، کم نیستند کسانی که قلم خود را از سر تواضع کمتر به فارسی نویسی، می چرخانند، و نیز جوانان فارسی دوستی که هنوز توان خویش در فارسی نویسی را نیازموده اند. فصلنامه دانش، عرصه تبادل اندیشه ها و میدان عرضه آثار و خلاقیت های ادبی این عزیزان است. قطعاً بدون گرم بودن چنین میدانی، زبان فارسی، در این خطه از نشاط و رشد بایسته خود برخوردار نخواهد شد و این میدان نیز، بدون ورود و میدان داری "اصحاب فارسی" گرمی نخواهد یافت. البته مجال نقد و بررسی و اظهار نظر نیز باید فراهم باشد، تا رشد و شکوفایی حاصل شود.

ثانیاً دانش، رابطه میان مرکز تحقیقات و استادان و دانش پژوهان فارسی را تقویت و تحکیم خواهد کرد. این مرکز، با برخورداری از امکانات علمی و ادبی شایان، می تواند برای دیگر مراکز علمی و فرهنگی پاکستان و نیز مراکز علمی مشابه در ایران، یار و همکار خوبی باشد. همچنین برای استادان، نویسندگان، سرایندگان و دانش پژوهان زبان و ادب فارسی در سراسر گیتی پستوانه و ذخیره قابل اعتنایی است. چه بسا نویسنده محقق که نسخه

باسم الحق

کمیابی از یک اثر ادبی یا تاریخی را جستجو می کند، و همان نسخه در کتابخانه این مرکز وجود دارد، یا منابعی را در موضوع تحقیق خود می طلبد که در این مرکز یافت می شود.

بخش زبان فارسی مرکز، برای همکاری با بخش های فارسی دانشگاه های پاکستان آماده است و بخش تحقیقات آن هم می تواند با پژوهندگان و نویسندگان همکاری های متقابل داشته باشد. انتشارات جدید مرکز باید برای علاقه مندان، معرفی شود و پیوندهای فرهنگی و ادبی ایران و پاکستان از طریق این مرکز باید تقویت گردد که همه این اهداف را فصلنامه دانش می تواند و باید محقق سازد. البته این نیز جز با توجه و عنایت شما عزیزان -استادان و فارسی دوستان- میسر نخواهد شد.

وبالاخره، فصلنامه دانش، در صدد باز کردن و زنده نگه داشتن راه ارتباط ادبی و فرهنگی فارسی دانان و فارسی دوستان پاکستانی، با همزبانان و همدلان ایرانی و گسترش آشنایی دایم و متقابل آنان با یکدیگر است. زبان فارسی، شجره طیبه بالنده و پویایی است که بار و بر آن هر روز طراوت و شادابی تازه ای دارد و ریشه و ساقه آن پیوسته استحکام و رشد می یابد، و حیف است که عزیزان پاکستانی از آن بی بهره بمانند. همچنان که همدلان ایرانیان نیز باید از جوانه های فارسی پاکستان با خبر باشند، و این پیوند خجسته، با

تبادل آثار قلمی در فصلنامه ای همچون دانش ، مستمر و پاینده خواهد ماند. در هر شماره دانش، اثری یا سخنی از مهد فارسی خواهیم داشت و نظر ها و دیدگاه های یاران دانش - یعنی شما خوانندگان گرامی - نیز ما را برای نیل به این هدف، یاری خواهد داد. سخن آخر، سپاس و تقدیر از همکاران و یاران خوب دانش است که بویژه این شماره را با دقت و تلاش مضاعف تدوین کردند و عزم راسخ آنان، ضامن استمرار این تلاش و جهاد علمی و فرهنگی است، و برای توفیقشان به دعای خیر و یاری و همکاری و همدلی شما نیاز دارند.

تولد تازه دانش همزمان با بهار طبیعت و نوروز ایران اسلامی ،
بر شما یاران "دانش" مبارک باد.

و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین.

مدیر مسئول



سخن دانش

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مبشلی بابت تا خون شیر شد

در شماره گذشته دانش به آگاهی خوانندگان گرامی رسید که این فصلنامه از بهار سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی به عنوان "فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" منتشر خواهد شد. اینک خدای بزرگ را سپاسگزاریم که توفیق رفیق راه شد تا شماره ۴۴ دانش را از این مرکز، همراه گرمترین درودهای خود راهی خلوت دانشوران کنیم.

از آنجا که همه تلاش و کوشش "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" در راستای شناسایی، شناساندن و پاسداری میراث مشترک فرهنگی دو کشور می باشد و این میراث گرانبها از سرچشمه زبان، ادب و هنر فارسی سیراب و مایه ور شده است دانش نیز با تمام توان خویش در این راه خواهد کوشید تا به یاری خدا و برخورداری از همکاری و همفکری استادان ارجمند زبان و ادب پارسی در پاکستان و دیگر کشورها، فرهنگ ارزشمند این مرز و بوم را به خوانندگان خود بشناساند.

روشن است که این هدف بزرگ محقق نخواهد شد مگر اینکه پژوهشگران، دانشمندان، استادان و دانشجویان زبان و ادب فارسی پیش از پیش در باروی فصلنامه همت گمارند و آن را در عصر تهاجم "فرهنگ نما" های رنگارنگ بر ریشه های فرهنگ کهن و انسان ساز خودی، با رشحات قلم خویش یاری کنند. برگ برگ دانش از آن شما و برای شما است و دست اندرکاران دانش هم، همواره مشتاق و چشم‌پراه دریافت مقاله ها، نقد و بررسی ها و پیشنهادهای شما هستند.

چند یاد آوری و خواهش :

۱ - شمار بسیاری از گیرندگان گرامی دانش با پر کردن و باز پس فرستادن "شناسنامه خوانندگان دانش" ما را از درستی نشانی های مکاتبه ای خود آگاه و مطمئن کردند که از آنها سپاسگزاریم. از دیگر خوانندگان عزیز هم که شماره ۴۳ را دریافت کرده ولی هنوز به تکمیل و فرستادن شناسنامه همراه آن اقدام نکرده اند می خواهیم که اینکار را بکنند تا دانش ۴۵ برایشان ارسال شود.

۲ - آندسته از خوانندگان که در "شناسنامه خوانندگان دانش" آمادگی خود را برای نوشتن و فرستادن مقاله، خبر، گزارش یا انجام گفتگو با استادان و دانشوران برجسته، یا فرستادن عکس در زمینه های علمی، پژوهشی و فرهنگی اعلام کرده اند در اینکار درنگ نکنند که "در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست".

۳ - برای هر گیرنده دانش "شماره ویژه" اختصاص یافته که بایسته است در مکاتبات خود به آن شماره اشاره کند.

۴ - چنانچه نشانی شما تغییر یافت، نشانی تازه را در نخستین فرصت به اطلاع دانش برسانید.

۵ - مقاله ها، کتابها، سروده ها و نامه های خود را به نشانی تازه دانش بفرستید.

در پایان شایان یاد است که دست اندرکاران دانش کوشیدند تا این شماره را با حال هوایی دیگر، نزدیک به ادبیات معاصر فارسی و برخوردار از آیین نگارش آن و بدور از اشتباه چاپی پیشکش کنند که گر قبول افتد زهی عزو شرف.

ای خدای پاک و بی نیاز و یار دست گیر و جرم ما را در گذار
گر خطا گفتم اصلاحش تو کن مصلحتی تو، ای تو سلطان سخن

خدا یار تان باد

مدیر دانش

بکوشش دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

نظام الدین محمود بن حسن الحسنی (۸۱۵ - ۸۶۹ هـ ق) معروف به "شاه داعی شیرازی" یا "داعی الی الله" از پرکارترین عارفان و ادیبان و شاعران سده نهم هجری و آرامگاهش در شیراز، زیارتگاه اهل دل و معرفت است. از وی مجموعه خطی بسیار ارزشمندی به شماره ۸۴۹ در "کتابخانه گنج بخش" مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نگهداری می‌شود که ۷۶ رساله کوچک و بزرگ را در بر می‌گیرد. تاکنون شماری از این رسایل جدا از هم یا باهم چاپ شده‌اند. تحفة المشتاق رساله‌ای از این مجموعه است که برای نخستین بار اینک به حلیه طبع آراسته می‌شود!

رساله تحفة المشتاق

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لولی الحمد والصلوة والسلام علی نبینا وسیدنا محمد وآله اجمعین
وبعد این کلمات مسمی است به "تحفة المشتاق" در بیان اشتیاق.
اشتیاق منقسم است در این رساله بر سه قسمت: اشتیاق به صورت، اشتیاق به معنی، اشتیاق به مولی.

اشتیاق به صورت متعلق به عالم ملک و اشتیاق به معنی متعلق به عالم ملکوت، و اشتیاق به مولی متعلق به عالم جبروت.

باز اشتیاق به صورت را اقسام است، از آن جمله قسمی روحانی و قسمی جسمانی. آن چه جسمانی است تعلق به صورت بدن محض دارد و آنچه روحانی است به معنی بدن. آن چه تعلق به معنی بدن دارد، چنانچه شخص بدن را که پرورش دهد از برای آن دهد که چون او مرکب روح است، او را قوتی باشد تا سوار که روح است به وسیله او در این عالم کسب کمالی کند. و آنچه تعلق به

۱ - برای آگاهی بیشتر در درباره مؤلف و آثار وی به دانش شماره ۲۶، تابستان ۱۳۷۰ مراجعه کنید.

بدن دارد، چنانچه بدن را به انواع لذات پرورش دهد که از متابعت روح بیرون رود. پس اگر چنانچه بدن متابع روح باشد او را به عالم علوی ترقی دهد، و اگر بدن از متابعت روح بیرون رفت، روح بی مرکب ماند، و کسب کمال نکرد و به عالم سفلی مقید گشت.

و همچنین اشتیاق به عالم معنی را اقسام است، از آن جمله قسمی نفسانی و قسمی حقانی. آن چه نفسانی است آن است که شخص را، اشتیاق به عالم اخروی از جهت حظ نفس باشد، و هیچ عمل بی شایبه توقع از پی نفسانی نکند، خواه که این لذت نفسانی که او را به واسطه عمل متوقع است، در دنیا باشد همچون طلب جاه شیخی و پیشوایی و عالمی و واعظی و حافظی و درویشی صوری و سخنوری، و آن که معتقدفیه کسی شود، و هر چه در او ربا و سمعی باشد و خواه که این لذت نفسانی که او را به واسطه عمل متوقع است، در آخرت باشد، همچون طلب حورا از برای شهوت و غلمان از برای خدمت و نعمت از برای راحت نفس و رؤیت از برای تفاخر بر دوزخیان و امثال ذلک، و گفته اند،

بیت:

پشت این مثنی مقلد خم که کردی در سجود؟
گر نه در جنت امید قلبیه و حلواستی؟!
و آن چه روحانی است آن است که شخص خالصاً مخلصاً هر عمل که کند بی شایبه توقع بر خود واجب داند، و نظر به عوض همچون مزدور نکند، و طمع منقطع کند، و مولی را نه از بهر دنیا و عقبی پرستد تا او را بی شایبه غرضی سزای پرستش دانسته باشد، و اسم بندگی بروی درست آید، بیت:

ما از توبه غیر از تو نداریم تمنا
حلوا به کسی ده که محبت نجشیده است

و همچنین اشتیاق به حضرت مولی را اقسام است، و از آن جمله قسمی ربانی است و قسمی انسانی. اما آنچه انسانی است، آن است که طمع مواصلت از حیثیت مجاز کند همچنان که عاشق و شایق مجازی چگونه ایشان را که از جنس

یکدیگرند وصال دست دهد. وصال حق، چنان تصور کند و شخصی که این تصور کند، از آن است که به حقیقت نفس مقدسه انسانی نرسیده است، و ندانسته که او رانه جا است و نه علامت مکان و قابل تجزی و انقسام نیست. خالق و صانع او را چگونه در تواند یافت به این صفات که تخیل کرده است؟ و از شأن انسان بی معرفت آن است که این تخیلات کند یا آن که به حلول و اتحادی که از دوشیء حاصل شود، در شأن او اعتقاد کند، و این خواطر اگرچه انسانی است، شیطانی است. بیت:

هر چه پیش تو بیش از آن ره نیست غایت وهم تست، الله نیست

و آن چه ربانی است آن است که شخص اشتیاقی که او را به حضرت مولی است از خود نداند، بل داند که شخصی چنین ضعیف ناچیز را چه محل که او را اشتیاق چنان پادشاهی الهی کردگاری حاصل آید؟! پس بداند که این اشتیاق خود او راست بدو، کما قال تعالی: "یحبههم و یحبونه" و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: "ان الله جمیل یحب الجمال ای محب جماله". بیت:

جمال حقیقی چوروی تو داشت تو خود عاشق آن جمال آمدی

و آن چه گفتیم که اشتیاق صوری متعلق به عالم فلک است آن به انواع است و از آن جمله ده نوع رایان کنیم و آن نیز برسیل اختصار.

نوع اول و دوم: اشتیاق مادر و پدر به فرزند و اشتیاق فرزند به مادر و پدر. حقیقت این معنی در شریعت واجب است از آن مادر و پدر نسبت با فرزند صلاً رحم مشعراست بدان. و از آن فرزند به مادر و پدر متابعت مخبر از آن صورت اشتیاق والدین از این فقره مطالعه توان کرد. بیت:

از چرخ نسالیم که او را چه گناه؟ از آتش اشتیاق الله الله!

چون دل نشود خون نرود از دیده چون مابه جگر گوشه نداریم نگاه

غصه درد این اشتیاق از قصه یوسف و یعقوب افزون آمد. پستی که از

شادی چون الف راست بود ، به غلبه هجران نون آمد . بسین که حال دل از
جگردور ، و چشم از نور مهجور چه خواهد بود . حقا که در راه انتظار چندان اشک
باران کرده که از هر پاره خاک چشمه شوقی بگشود ، و طریقه سوزش ولد ازین
فقره دیگر ، بیت :

نزاده ام من میکن مگر به طالع هجر کز آن که زاد مرا دور کرد دورانم
به درد دوری از آن آستان گرفتارم درین خرابه ، خراب از بلای هجرانم
شعله آتش اشتیاق چنان افروخته که گویی خرمن صبر از من غرقه بحر
هجران تمام سوخته ، اگر نه آب دیده در این حالت فریاد رسیدی ، گرد وجود
رادر هوای شوق که باز دیدی ؟ !

نوع سوم : اشتیاق برادر به خواهر و برادر ، و خواهر به برادر و
خواهر ، بیت :

تو پشت منی ، پشت من کم مباد ترا خاطر ، آزده غم مباد
چرا دوری از من کنی جان من ؟ که اسباب دوریت محکم مباد
شدت اشتیاق و صعوبت درد فراق بحری است بی کران ، و بیابانی است
بی پایان . نه قدم قلم این طریق دراز را به سر آرد و نه زبان تواند که شمه ای بیان
کند از آن . بیت :

چگونه شرح دهد شوق را زبان قلم که درد هر دو جهان جمله از بلای تست
مگر کوکب سعادتی سمت اتصال طالع شود و عیش باز یافته از وصمت
انفصال در ظلمت قرار فراق زایل گرداند !

نوع چهارم : در اشتیاق خویش به خویش ، بیت :

مرا که جمله جهان از تو روشن است چرا رها کنی من بیچاره در ظلام فراق
چگونه از غم هجران و حال تنهایی ؟ نه آن رقم بپذیرد نه صورت اشواق
همگی آمال و امانی به جانب آن مایه حیوة جاودانی است ، حقا که پناه

این ضعیف به پستی عنایت و شفقت آن مخدوم است و تا قضاء مهاجرت را
امضا رسید ، به دیده فراق رسید و جمله جهان معدوم است . بیت :

آفتاب دولت ما ذات اوست سایه او از سر ما کم مباد

نوع پنجم : اشتیاق شوهر به زن و زن به شوهر ، بیت :

مرا تو در دو جهان هستی ای رفیق شفیق کنون به درد فراق تو مبتلا گشتم

کجا دل از تو بریدی گهی سرمویی بین که بی تو کجا هایی بلا گشتم

نوع ششم : اشتیاق مصاحب به مصاحب و دوست به دوست ، بیت :

اللہ اللہ چه بلایی است ازو مهجوری که نماند از دل مشتاق مگر شکل خیال

چند و چندم کشی ای دور فلک نقش فراق بازگون توبتی آخر بر سانم به وصال

حقا که تا از صحبت فرح فزای و مجلس انس بخشای دور افتاده صورت جدایی

بدن از روح و حالت بینوایی خمار از شراب صبح ، بیت :

تویی جان من جان من تا چرا ؟ جدایی گزیدی ز تن جان من

زیادت زایوب و یعقوب شد بلاهای این صبر و هجران من

امید به کرم کریم که رساننده اهل به اهل و دوست به دوست است آنکه

ظلمت فراق به نور وصال مبدل گردد و دور فلک به گردش از این حالت به حالت

اتصال معجل .

نوع هفتم و هشتم : اشتیاق استاد به شاگرد و شاگرد به استاد . بیت :

چرا رفتی از صحبت مخلصان نسبینی به اخلاص ما در جهان

تویی نور مجلس مکن تیره آن بیاباز ، محبوب اهل دلان

در اشتیاق آن فرزند سعادت مند چه نویسد که معبر از شوق باطن و مفسر از

التیاع خاطر باشد ، مگر در زمان ملاقات و هنگام حضور ، در اخلاص و جواهر

اختصاص قرین بواقبت [یواقیت] و لالی افادت بکنار و جیب استفادت باشد .

بیت :

به حضور آی تابدانی حال چه کنند تشنه باسراب معال ؟
 چه بی سعادتی آمد نصیب من ز فلک کز آستان خداوند گار دور شدم
 حضور قلب تحصیل علم بود مرا ز دست حادثه دهری حضور شدم

علم الله که تا از سلک خدام ملازم وسکان آستان عالی که مقرو معبر هر طالب و عالم است، بیرون افتاده نه روشنایی روز که امور بدیهی است از تیرگی شب، و نه تیرگی شب همچنین از روشنایی روز باز می داند به واسطه ملالت مفارقت و قوت مصابرت، چنان قدم در راه عدم نهاده که ازو تعبیر نتوانستم کرد مگر کارساز بنده نواز این سرگردان کوی حرمان و بلای هجران را وسیله اتصالی به ملازمان آن حضرت سازد و باز از غفلت عظمت به هشیاری طلب علم و خدمت بردارد بمنه وجوده.

نوع ۶ نهم : اشتیاق درویش صالح و برادر ناصح به معتقد مخلص، و معتقد مخلص به برادر ناصح و درویش صالح، بیت :

خدا حواله ایام مابه هجرت کرد در این حواله چگویم ؟ که هیچ نتوان گفت !
 حدیث هول قیامت مرآن که گفت بلی کنایتی است که از روزگار هجران گفت
 گویی در مرض فراق، صحبت مراقبه این درویش زایل گشته، که قلب خاشع را از احوال آن معتقد خالص و محب مخلص، هیچ خبری نیست و بر او واقعه نگذشته، بیت:

روح پران مگر نه همراه ماست الله الله ! تا کجاست ؟ کجاست ؟
 تا چون است که آه صبح روشنایی و گریه شب آشنایی کاری نمی کند، یادم و نفس نفوس اذ کیا و همت ارباب همم عالیه دست از پای افتاده امیدواری نمی گیرد، بیت :

خدا مگر به خدایی خود کند کاری و گسرنه از در مخلوق هیچ نگشاید
 تو رزق وصل خود از رازق جهان بطلب که از وسیله سرزوق هیچ نگشاید

رساله تحفة المشاق

من هر چه کرده ام همه باخویش کرده ام زیرا که رد خاطر درویش کرده ام
تاکی جزا کشم؟ گنه بنده چیست؟ خود عزم قبول اهل خدا پیش کرده ام
آری، رد خواطر صحیحه که به نور اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله
وارد شده، نباید کرد، و تیر دلدوز هجران از کمان حرمان به جگر سوخته نباید
خورد فی الجملة بیت:

باقضا چاره ای ندارم من باقدر نیت هیچ تدبیرم
مگر جاذبه التفات آن درویش حقانی به قوه کمند معانی مخلصان دیرینه
و معتقدان کمینه باز به مجلس قرب و صحبت انس کشد، و به طلعت میمون
و محتای همایون مشرف گرداند.

نوع دهم: اشتیاق عاشق به معشوق و محب به محبوب. شرح دل سوخته
عاشق چه توان داد؟ و زبان به تقریر تعبیر از اندوه او چگونه توان گشاد؟! آتش
خانه دل او آن چنان افروخته که به آب دریای دیده، اطفای آن نشاید، یا خرمن
وجودش چنان سوخته که تخم صلاحیت استقامتی از آن باز آید صورت و اردری
معنی، و مجنون و ارباب لیلی، آرام و سکون ندارد. همچون فرهاد کار او آن
است که بر هر سنگی نقش خیال شیرین می نگارد. گاه چون و امق عاشق، از جان
رمقی نگذارد در عشق عذرا، و گاه در بیابان طلب چنانچه درختی عرب فریاد
بردارد که: سلمی! سلمی!، بیت:

نه در دل تیراری، نه در دل سکونی نه در روی آبی، نه در دیده خونی!
خراب از غم یار حیران فتاده نه حال درونی، نه کار برونی

این انواع مذکور از اشتیاق متعلق به ملک آن است که در میان بعضی از
مردم متعارف است، و اگر نه آنچه حقیقت اشتیاق ملکی است به مجلدات،
شمه ای از آن ذکر نتوان کرد، اما اگر حضور قلبی بشود، این رساله شاید که در
عبادت و ملحقات لطایف و نکات باسر نوشته آید، چه به غایت بی ربط افتاده
فی الجملة و آن چه تعلق به ملکوت دارد، اشتیاق آن نیز ده نوع بیان کنیم:

نوع اول: اشتیاق نفس انسانی به جوهر افلاک و شفافی و براقی آن، و
کواکب پرستان را این شوق غالب آمد.

نوع دوم: اشتیاق نفس انسانی به کیفیت دور افلاک، و اهل تنجیم از حکما را این اشتیاق حاصل شد.

نوع سوم: اشتیاق به نفوس سماوی، و مشتاقان آن اهل تربیت و ادب باشند.

نوع چهارم: اشتیاق به عقول ایشان، و این اشتیاق را بعضی از حکما و متصوفه باشد.

نوع پنجم: اشتیاق به کیفیت فعل ایشان، و اهل سحر را این اشتیاق بازدید شود و اهل کرامات را بالطبع حاصل.

نوع ششم: اشتیاق به معرفت ماهیت ایشان و پیشوایان حکما را این باشد.

نوع هفتم: اشتیاق به رؤیت صفای ایشان علی الدوام و اهل ریاضت از صوفیه را این بشود.

نوع هشتم: اشتیاق بر آنکه نفس انسانی را از نفس کل چه بهره است؟ و این نوع را عرفای صوفیه باشد.

نوع نهم: آنکه ایشان را این اشتیاق بازدید شود که عقل کل را آینه خود سازند و جمال حضرت واجب در آن مطالعه نمایند. بیت:

چه یکی در یکی توان دیدن لیکن اینجا توان نهان دیدن

نوع دهم: آن که بعد از سیر به ملکوت و لقاء حق، نفس انسانی را میل تمام به عالم علوی حاصل شود، و نخواهد که بعد از آن اشتیاق در دنیا زیستن کند، بیت:

گنج چون برگرفت از ویران گنج ویرانه جای بودن نیست

و اما آن چه تعلق به عالم جبروت دارد از آن جمله نیز ده نوع این است:

اول: اشتیاق به رؤیت افعال حق. دوم: تحقیق به حقیقت آن. سوم:

اشتیاق به رؤیت اسماء حق. چهارم: تحقیق به حقایق آن. پنجم: اشتیاق به

رؤیت ذات. ششم: تحقیق به صفات آن. هفتم: دورا یکی دانستن. هشتم: همه

را یکی کردن. نهم: همه را یکی شدن. دهم: همه را یکی دیدن. والله اعلم.



نوشته دکتر محمد مهدی توسلی

استاد یار دانشگاه تربیت مدرس

و معاون مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان از دیدگاه باستان شناسی

ایران در دنیای کهن، رابط بین غرب و شرق بوده که به همین دلیل شاهد بسیار خوبی برای اثبات مهاجرت های بزرگ در آن زمان است. هرگاه به تمدنهای بزرگ هزاره های پیش از تاریخ اشاره شود، بی شک نام ایران در صدر قرار می گیرد. جغرافیای سیاسی ایران در هزاره اول پیش از میلاد به پهنای وسعتی از آنسوی نیل تا ماورای سند بود و به گواهی و کمک داده های باستان شناختی و تمام کاوش هایی که در محوطه های باستانی ایران صورت گرفته و می گیرد، رد پای تمدنهای عظیمی که در این گستره پهناور در طی هزاره ها پدید آمده و از میان رفته اند، بی هیچ تردیدی قابل تشخیص است. این کندو کاوها حقیقت بسیار مهمی را بیاد می آورند و آن حق و سهم بزرگ ایران در تمدن جهانی به عنوان پیوند دهنده خاور و باختر از آغاز تا سده های میانه است.

از سوی دیگر، پاکستان کشوری است که سهم بزرگی در تمدن و فرهنگ جهانی دارد، میراث کهنسال این کشور که با تاریخ و جغرافیای پهندشت شبه قاره پیوندی ابدی و جاودانی خورده است، متأسفانه هنوز بطور کامل مطالعه، کشف و شناخته نشده است. روزی که تمام محوطه های باستانی سیستم بزرگ سند، کاوش و حفاری شوند، روزی که خطوط ناخوانده مهرهای معروف موهنجودارو خوانده شوند، بنظر می رسد ارزش واقعی تمدن دیرین این سرزمین روشن شود.

تحقیق و تفحص در تاثیر و تأثر این تمدنها در محدوده جغرافیای کنونی ایران و کشورهای همجوار نیازمند سالها جستجو و زحمت و تلاش است که نگارنده این سطور مشتاقانه آرزومند آنست تا به حول و قوه الهی و پشتوانه شش سال تدریس و پژوهش در این زمینه، و با همت والا و همکاری بزرگوارانه دانشمندان و صاحب نظران منطقه، مقدمات طرح " پنج هزار سال پیوستگی فرهنگی ایران و پاکستان" را فراهم آورد. این مقدمه در واقع مدخلی برای ورود به آن طرح است و سعی دارد سیر تاریخی موضوع مورد بحث را از دید و زاویه داده های باستان شناسی و مدارک و نوشته های موجود پیگیری کند.

پاکستان در لبه جنوب شرقی مرزهای امروز ایران قرار دارد و به دو ناحیه مشخص جغرافیایی تقسیم می شود:

۱ - ناحیه کوهستانی بلوچستان در غرب و شمال غربی که یک سوم سرزمین پاکستان را در بر می گیرد.

۲ - دشت پهناور سیستم رود سند در شرق

بنابراین می توان دریافت که بلوچستان از نظر جغرافیایی گستره خاوری فلات بزرگ ایران است. لبه شرقی مرزهای ایران و پاکستان را رشته کوه سلیمان پوشانده و دره های معروف ژوب (Zhob) و لورالی (Loralai) در غرب این رشته کوه قرار دارند که به دره کوئته در وسط ناحیه بلوچستان متصل می شوند. در این ناحیه نمونه های استقرار انسان، در بلوچستان کهن و کنونی، بسیار شبیه زندگی مردم استان سیستان و بلوچستان و ناحیه فلات مرکزی ایران است. جادارد یادآوری شود که در داخل ایران در جنوب شهرستان زابل منطقه باستانی شهر سوخته قرار دارد که از مراکز مهم فرهنگی ایران در هزاره های پیش از تاریخ بشمار می رود.

رشته کوه مکران مرکزی از بلوچستان جنوبی موازی با کناره جنوبی ایران و پاکستان پیش می رود. منطقه بلوچستان دارای آب و هوایی گرم و خشک است و در برخی جاهای آن هنگام شب هوا کاملاً سرد می شود. پوشش گیاهی آن مانند مناطق حاشیه کویری است. این منطقه، جز رود بزرگ هیرمند (هری رود) که در ناحیه سیستان ایران جاری است و پهندشت وسیعی را سیراب می کند رودخانه قابل ذکری ندارد. بسیاری از جویبارها در دریاچه های مردابی منطقه ناپدید می شوند. بارش سالیانه در این نواحی کمتر از بیست سانتیمتر است، بنابراین کشاورزی در بلوچستان پاکستان فقط در دوروبر سرچشمه رودها و اطراف دره ها میسر است، در حالیکه در بلوچستان ایران وضعیت بهتری دارد.

مدارک باستان شناختی بدست آمده از این سرزمین بویژه از ناحیه بلوچستان ایران و نواحی خشک و خالی از سکنه دشت های کویر ولوت بر بهتر بودن شرایط زیست این ناحیه در گذشته دلالت دارد.¹ اکنون دانسته شده است که در خلال دوره پیش از تاریخ استقرارهای بزرگی برای مدت زمانی طولانی، در همان مناطقی که مراکز عمده شهری سده های میانه شدند، وجود داشته است.² مهمترین زمینه پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان، راههای ارتباطی بین مراکز تمدنهای پیش از تاریخ می باشد که جا دارد برای روشن شدن بسیاری از مجهولات، مورد بررسی و مذاقه علمی قرار گیرند.

پهندشت ایران میان مراکز مهم تمدن شرق و غرب یعنی سند از یک سو و بین النهرین از سوی دیگر قرار داشت و بهمین دلیل توانست مرکز عمده مبادلات فرهنگی و داد و ستد های بازرگانی و گذرگاه اصلی مهاجرت های

1 - M.M. Tavassoli, 1994, p. 130.

2 - M.R. Mughal, 1974, p. 34.

تاریخ ساز باشد. به بیان دیگر می توان گفت که به دلایل کاملاً مشخص همچون وجود بیابانهای هولناک در ناحیه مرکزی ایران و رشته کوههای سربلک کشیده در شمال و غرب آن، ناگزیر راههای ارتباطی این تمدنها دره ها و نواحی جلگه ای بودند که در طول آنها، استقرارهای پیش از تاریخی قرار داشتند.

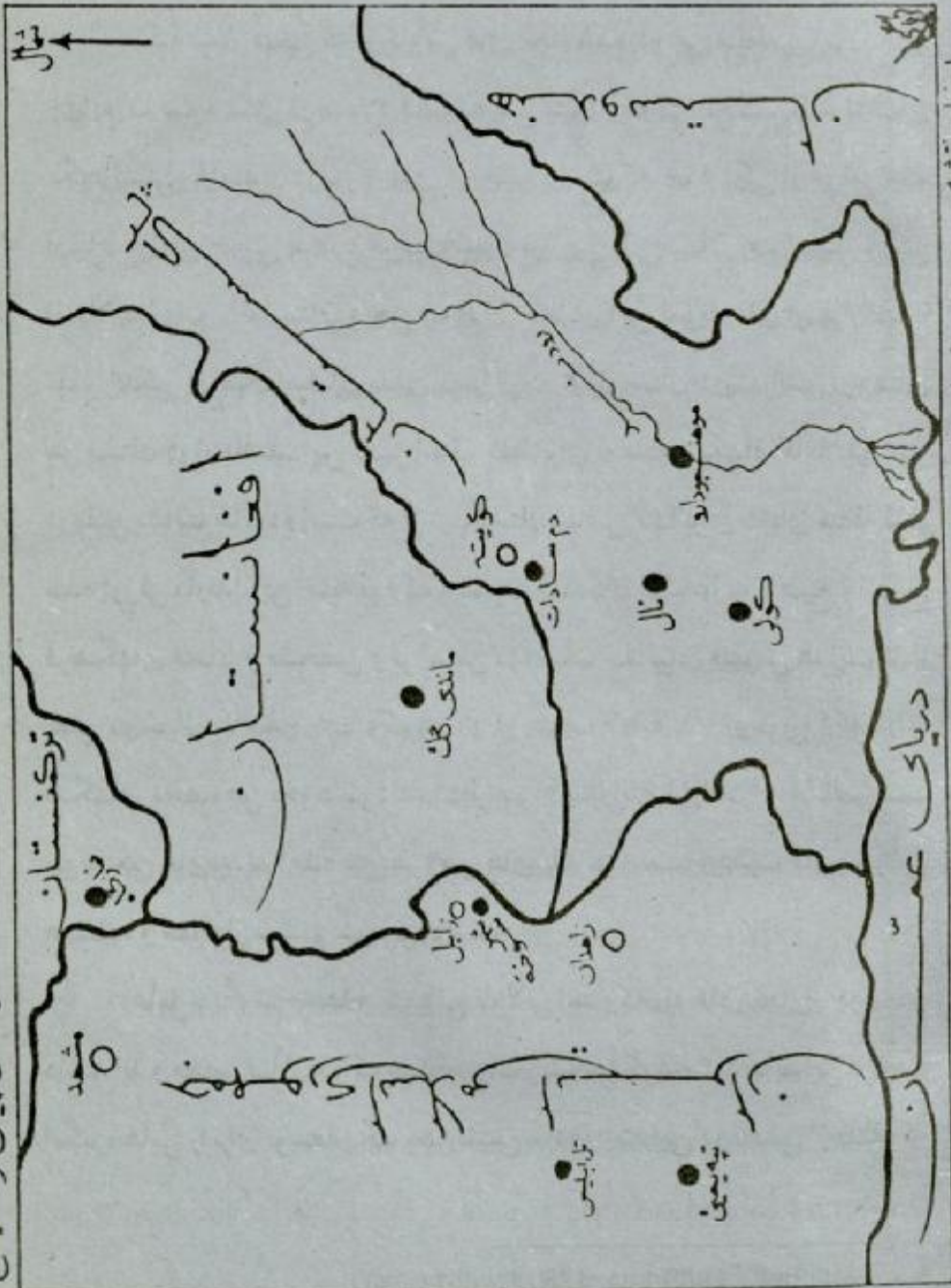
یکی از این راههای ارتباطی، راهی بود که به جاده بزرگ ابریشم معروف است و از چین به ایران می رفت و سپس به قاره اروپا متصل می شد. به عبارت دیگر یکی از راههای مواصلاتی مهم، راهی بود که از شمال ایران به طرف افغانستان می رفت. این راه در ناحیه تجن دو راه می شد: یکی به طرف دشت های ترکمنستان و دیگری به سمت جنوب به درون افغانستان کشیده می شد و از آنجا به سیستان و دره کابل و قندهار و سپس به دره کویته رسیده و سرانجام به دشت بزرگ سند می پیوست.

راه دیگر از طریق شوش به جنوب ایران و سپس به ناحیه بلوچستان پاکستان می رفت و در واقع خاورمیانه را به آن سوی سند پیوند می زد.

بنابر این با چنین مقدمه ای و با توجه به تاریخ کهن ایران و شبه قاره هند می توان به جرأت اظهار داشت که روابط فرهنگی ایران و پاکستان متعلق به دوره نخستین تاریخی، یا زمانی که بخش هایی از پاکستان در قلمرو امپراتوری کهن ایران بوده نیست بلکه در حقیقت، حلقه های وصل و پیوند فرهنگی این دو کشور ریشه در زمانهای بسیار کهن دارد.

کاوش های باستان شناسی بسیاری که در دره سند، بلوچستان، شهر سوخته، نواحی جنوب ایران بویژه شهداد، تپه یحیی، تل ابلیس و همچنین در بحرین و بین النهرین انجام شده، مدارک بسیاری را به دنیای باستان شناسی

• پراکندگی برخی مراکز فرهنگی در هزاره‌های پیش از تاریخ



راهنمای نقشه: ○ شهرهای کنونی ● مناطق باستانی

ارائه داده است که آرای تازه ای از درک پیشینه پیش از تاریخ این دو کشور را در بردارند.

نکته بسیار مهمی که از کاوش های انجام شده در این منطقه پیرامون هزاره چهارم تا سوم پیش از میلاد فهمیده می شود، درک نخستین نمونه های یکجانشینی یا استقرار در دره های بلوچستان است که خود یکی از عوامل مهم ارتباط نواحی جنوبی سند با غرب و شمال سرزمین بلوچستان یعنی بخش بزرگی از فلات ایران - افغانستان و جنوب ایران - است. این نمونه های استقرار تنها با تغییر اندکی در سبک سفال برای بیش از دو هزار سال در سراسر دره های بلوچستان دوام یافتند. این تغییر اندک فقط برای توسعه سبکهای کاملاً شخصی در نقش سفالینه ها بوده است که از دید باستان شناسی تنها برای بقایای منطقه ثبت شده ارزش دارند. این جنبه بود که بعضی نویسندگان اولیه را به توضیح و تشریح فرهنگهای متمایز و مشخص و بر اساس تنها سبک سفالهای منقوش هدایت کرد، یعنی در شمال، ناحیه ژوب و کوپته، و در جنوب ناحیه نال^۱ و کولی^۲ که دارای سبکهای مخصوص بخود بودند. بنظر می رسد اینها از اجزا و عناصر مهم پیوستگی های پدید آمده بین سرزمین های بلند دره سند و دشت های سیلابی همسایه و همجوار سیستم سند بوده باشند.

عامل دیگر شاخه ها و شعباتی طولانی است که راه های تجاری در منطقه داشته اند و مخصوصاً از مراکز عمده ثروت ریشه می گرفته اند. شاید این تجارت انگیزه هایی را برای توسعه یک شهر نشینی ساده و ابتدایی در بخشی از منطقه که

1 - A. Allchin . 1989 . p. 173 onward

2 - Nal

3- Kulli

مقدمه‌ای بر پیوستگی های فرهنگی ...

محتمل است افغانستان جنوبی و سیستان بوده ، بوجود آورده باشد و به رشد مناطقی مانند شهر سوخته در ایران یا ماندی گک در افغانستان انجامیده که تبدیل به شهر یا حتی شهرهای کاروانی شده بودند^۱.

نتیجه این تأثیر متقابل ، همسانی های فراوان بین فرهنگ مادی این ناحیه و آسیای میانه است که در بررسی مناطق باستانی نمازگاه ۱ و ۲ اثبات می شود. اینک رشته های پیوستگی میان آسیای میانه، مرزهای هند، ایران و دره سند ظاهر شده اند تا به خصوص این ادعا را قوی نگهدارند و ما را به این نکته هدایت کنند که این پیوستگی تنها از راه تجارت و بازرگانی و بخاطر آن بوده است.

دنباله دارد.

* * * * *

منابع برای این قسمت

- 1 - Allchin, B. and R. , 1989. The Rise of Civilization in India and Pakistan . Cambridge.
- 2 - Fairservis, W.A., 1967. The Origins, Character and Decline of an Early Civilization . New - York.
- 3 - Mughal .M. R.1974. Cultural Links Between Pakistan and Iran During the Pre- Historical Period" in Iran Pakistan A Comman Culture, Islamabad.
- 4 - Tavassoli, M.M., 1994. Palaeoanthropology of Iran(Ph.D. Dissertation), University of Pune, India.

1 - W.A.Fairservis, 1967. p. 48.

عظمت و محبوبیت علامه محمد اقبال لاهوری از دیدگاه ما ایرانیان

اولین موضوعی که در بررسی زندگی فرهنگی و ادبی اقبال - از نظر ما ایرانیان - شایسته تقدیر و سپاسگزاری می باشد، عنایتی است که آن مرحوم به زبان فارسی داشته و با وجود آنکه زبان ملی مسلمانان شبه قاره اردو و زبان مادری او پنجابی بوده و نیز تسلط کامل به زبان انگلیسی داشته است اما از رهگذر آموختن زبان فارسی که کاربرد آن در شبه قاره هند سابقه ای افزون بر هزار سال دارد، و قرن‌ها نیز زبان بین‌المللی و زبان علم و ادب در آن سرزمین بوده است، وسیله‌ای معتبر و موثر را برای بیان اندیشه‌های بلند و عواطف لطیفش به دست می آورد، و معروفترین و مایه‌ورترین آثار شعری خود یعنی منظومه‌های "اسرار و رموز"، "پیام مشرق"، "زبور عجم"، "پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟" جاوید نامه" و "ارمغان حجاز" را که رویهم کلیات اشعار فارسی او را تشکیل می دهند، به زبان فارسی می سراید. او در واقع، با انتخاب این زبان که نسبت به زبانهای پنجابی، اردو و انگلیسی، استعداد و گنجایش ادبی وسیعتری دارد، و قدرت آن در بیان مفاهیم، قوی تر و ضمناً شیرین تر است، می تواند آرمانهای مقدس و افکار متعالی خویش را اظهار کند، و بآدمت یابی به این موهبت بزرگ، هم بر غنای ادب فارسی بیفزاید و هم شهرتی عالمگیر را برای خود فراهم آورد. چنانکه خود به این موضوع اذعان کرده و سروده است:

عجم از نغمه های من جوان شد	ز سودایم متاع او گران شد
مجمومی بود ره گم کرده در دشت	ز آواز درایم کاروان شد

یا:

۱ - دو منظومه "اسرار خودی" و "رموز میخودی" را "اسرار و رموز" گویند.

۲ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال فارسی، ص ۲۳۵

عظمت و محبوبیت علامه اقبال

عجم از نغمه ام آتش به جان است صدای من درای کاروان است
حدی را تیز تر خوانم چو عرفی که ره خوابیده و محمل گران است^۱
اقبال انگیزه خویش در انتخاب زبان فارسی و سرودن آثار عمیق و
زیبایش را به این زبان، چنین توجیه کرده است:

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است
فکر من از جلوه اش مسحور گشت خامه من شاخ نخل طور گشت
پارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فطرت اندیشه ام^۲
او با فراگرفتن زبان فارسی - به واقع - کلیدی را به دست آورد، که
توانست با آن رفعت اندیشه اش را تجلی بخشد، و نیز به گنجینه های گران سنگ
و بی پایان شعر و ادب فارسی راه یابد، و با آثار شاعران توانای ایرانی آشنا شود و
از خرمن پر فیض عارفان و ادیبان ایران زمین بویژه مولانا جلال الدین محمد مولوی
خوشه چینی کند و از طریق این آشنایی ها و گلگشت در جهان معنوی آنان، به
باروری ذهن و اندیشه خود بیفزاید.

دوم - دل بستگی علامه اقبال به فرهنگ ایرانی و به جریانهای فکری و
اعتقادی که در تاریخ تمدن ایران از قدیمترین ازمه تا عصر او پیش آمده، و
ارادتی که به بزرگان علم و ادب و عرفان ما و کلاً علاقه ای که بنا بر دلایل و
شواهد زیر به ملت و سرزمین ایران دارد بر عظمت و محبوبیت آن بزرگمرد در نظر
ما ایرانیان افزود است:

او به انگیزه دل بستگی به تمدن ایرانی، در سال ۱۹۰۸ م که از دانشگاه
مونخ آلمان در رشته فلسفه فارغ التحصیل می شد، رساله دکترایش را به بررسی

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۲۳۵

۲ - همان، ص ۳۲

"سیر فلسفه در ایران" اختصاص داد.

اقبال در آثار خود از دانشمندان ایرانی نظیر ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸)، امام فخر رازی (۵۴۳ - ۶۰۶)، امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) و عارفانی چون سنایی غزنوی (ف: ۵۲۵ یا ۵۴۵)، فرید الدین عطار نیشابوری، (۵۴۰ - ۶۱۸) شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (۶۰۶ - ۶۹۱)، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی (۷۲۶ - ۷۹۲)، فخر الدین عراقی، (۶۱۰ - ۶۸۸) کلیم کاشانی (ف: ۱۰۶۱) و بویژه جلال الدین محمد مولوی (۶۰۴ - ۶۷۲) به بزرگی یاد کرده است.

او ارادت خویش را به مولوی با کار برد صفاتی مانند: "پیر رومی" و "مرشد روشن ضمیر" اظهار داشته و عظمت کار وی را حتی در ردیف رسالت پیامبران دانسته و خود را مرید و شاگرد مکتب وی شمرده است، چنانکه در منظومه های "پیام مشرق" و "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" می خوانیم:

شاعری کو همچو آن عالی جناب	نیت پیغمبر، ولی دارد کتاب ^۱
"پیر رومی"، "مرشد روشن ضمیر"	کاروان عشق و مستی را امیر
منزلش برتر ز ماه و آفتاب	خیمه را از کهکشان سازه طناب
نور قرآن در میان سینه اش	جام جم شرمنده از آینه اش ^۲
"پیر رومی" خاک را اکسیر کرد	از غبارم جلوه ها تعمیر کرد
...موجم و در بحر او منزل کنم	تا در تابنده ای حاصل کنم
من که مستی ها ز صهیایش کنم	زندگانی از نفسهایش کنم ^۳

۱ - آن رساله سپس بصورت کتابی به زبان انگلیسی انتشار یافت که کتاب مزبور نیز در سال ۱۳۵۳ توسط "دکتر امیر حسین آریان پور" استاد دانشگاه تهران به زبان فارسی ترجمه و چاپ شد.

۲ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۳۳۲

۳ - همان، ص ۶۸۱

۴ - همان، ص ۲۹

عظمت و محبوبیت علامه اقبال

و یا درد و بیتی های عارفانه زیر، چنین شکوهمند و زیبا در تجلیل از مقام بلند مولوی بر آمده و احترام عمیق خود را نسبت به او نشان داده است:

به کام خود دگر آن کهنه می ریزد که بسا جامش نیرزد ملک پرویز
ز اشعار "جلال الدین رومی" به دیوار حریم دل بیآویز

گره از کار این ناکاره وا کرد غبار رهگذر را کیمیا کرد
نی آن نی نوازی پاکبازی مرا با عشق و مستی آشنا کرد

به روی من در دل باز کردند ز خاک من جهانی ساز کردند
ز فیض او گرفتم اعتباری که با من ماه و انجم ساز کردند^۱
و مآلاً - حاصل این ارادتها یا به تعبیر خود اقبال، نتیجه این "مستیها و زندگانی کردن بر اثر نفسهای گرم مولانا" تراوش اینگونه ابیات پر شور از خامه هنر زای اوست که گفته است:

بیا که من ز خم "پیر روم" آوردم می سخن که جوانتر ز باده عنی است^۲
شعله درگیر زه برخس و خاشاک من "مرشد رومی" که گفت: "منزل ما کبریاست"^۳
علاقه مندی اقبال به ملت و سرزمین ایران را می توان از دیگر آثار او، نظیر غزلی که با مطلع زیر سروده است، دریافت:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما^۴

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۸۱۷

۲ - همان، ص ۸۱۸

۳ - همان، ص ۳۰۶

۴ - همان، ص ۳۰۹ این غزل را اقبال به اقتضای غزلی از مولوی با مطلع زیر سروده است:

هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست ما به چمن می رویم، عزم تماشا که راست؟

۵ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۴۱۵

و احترام خویش را به نیاکان ما ایرانیان در بیتی از همین غزل ، چنین بیان داشته است:

حلقه گرد من زبید ای پیکران آب و گل آنسی در سینه دارم از نیاکان شما^۱
 که مصراع دوم بیت مذکور ، تداعی کننده مضمون این بیت معروف حافظ شیراز است که فرموده:

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست^۲
 نکته دیگری که حاکی از دل بستگی زنده یاد اقبال لاهوری ، به ایران می باشد ، این است که او شهر "تهران" را مرکز امید ملت‌های جهان می داند و همچنان که در دیوان خود به زبان اردو سروده است:

"طهران" هوگر عالم مشرق کا "جنیوا" شاید کره ارض کی تقدیر بدل جائز^۳
 اعتقاد دارد که اگر "تهران" به جای شهر "ژنو" محور و مرکز رسیدگی به شکایات و اختلافات ملت‌های مشرق قرار می گرفت ، براسی بشریت آینده ای بهتر و امید بخش تر داشت .

سوم - همدلی و همسویی و هماهنگی شادروان اقبال لاهوری با ملت ایران از لحاظ اعتقاد راسخی که مردم ما به قرآن کریم و نجات بخشی آن ، و ارادتی که به پیامبر (ص) و خاندان عصمت و طهارت دارند، از دیگر عوامل محبوبیت او در نظر ایرانیان است . توجه و عنایت خاصی که علامه اقبال به عظمت قرآن مجید - از لحاظ هدایت و رهبری نوع انسان - دارد، و این که نیک می داند: "ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یشتر المؤمنین الذین یعملون

۱ - اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ، کلیات اقبال - فارسی ، ص ۴۱۶

۲ - دیوان حافظ ، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی ، ص ۱۷

۳ - اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ، کلیات اقبال - اردو ، ص ۶۰۹

عظمت و محبوبیت علامه اقبال

المصالحات ان لهم اجرًا كبيراً^۱ او را واداشته است تا در آثار آموزنده خود، از مسلمانان جهان دعوتهای مکرر به عمل آورد تا برای تأمین سعادت دو دنیای خویش، به "کتاب خدا" جنگ زنند و آن را پیشوای همیشگی خود قرار دهند. چون به اعتقاد وی:

گر تو می خواهی مسلمان زیستن نیست ممکن جز به قرآن زیستن^۲
اقبال اذعان دارد که در همه مراحل زندگی اش، قرآن، غمگسار و راهنمای او در حل مشکلات برده است:

غیر قرآن غمگسار من نبود قوتش هر باب را بر من گشود^۳
و تأسف وی از این است که چرا در دنیای مادی و پر مرارت امروز، قرآن از صحنه زندگی اجتماعی مسلمانان کنار نهاده شده و بدان عمل نمی شود. بخت و شکوای وی را از خلال ابیاتی نظیر این دو بیت می توان دریافت:

به بند صوفی و ملا اسیری حیات از حکمت قرآن نگیری
به آیتش تو را کاری جز این نیست که از "یاسین" او آسان بمیری^۴
وبالآخره بزرگداشتهایی که اقبال از عظمت، رهبری و کارسازی قرآن، در آثار خود - مانند این ابیات - به عمل آورده است:

نقش قرآن تا در این عالم نشست نقشهای کاهن و پاپا شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمحل است این کتابی نیست، چیزی دیگر است
چون به جان در رفت، جان دیگر شود جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود
مثل حق پنهان و هم پیداست این زنده و پاینده و گویاست این^۵

۱ - قرآن کریم سوره مبارکه اسراء، آیه ۹: این قرآن به درست ترین آیین ها راه می نماید و مؤمنانی را که کارهای شایسته به جای می آورند بشارت می دهد که از مزدی کرامند بر خوردار خواهند شد.

۲ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۳۳

۳ - همان، ص ۷۳۴

۴ - همان، ص ۸۱۶

۵ - همان، ص ۵۵۴

ما ایرانیان که دوستی و ولای محمد (ص) و خاندان پاکش با خون و جانمان عجین گشته، محبتی که "باشیر اندرون شده با جان بدر رود" هنگامی که با متفکری صاحب‌دل و درد آگاه چونان زنده یاد اقبال لاهوری مواجه می‌شویم و می‌بینیم که او نسبت به کسانی که ما آنها را مقدس می‌شمیریم، عشق می‌ورزیم و پیرویشان را تنها راه نجات خود می‌دانیم، احساساتی ملتهب تر و شور و هیجان و محبتی زیادت‌ر از ما دارد، طبعی است که به او دل می‌بندیم و برایش احترامی فوق العاده قائلیم.

با مطالعه آثار منظوم اقبال، مخصوصاً مثنوی ارزنده "رموز یخودی" او، ملاحظه می‌شود که وی علاوه بر آنکه از حضرت محمد (ص) با چنین تعبیراتی نغز و ستایش آمیز یاد کرده و آیین اسلام را تنها وسیله نجات بشریت از بدبختیها دانسته است:

در دل مسلم مقام مصطفی (ص) است	آبروی ما ز نام مصطفی (ص) است
... در جهان آیین نو آغاز کرد	مسند اقوام پیشین در نورد
از کلید دین در دنیا گشاد	همچو او بسطن ام‌گیتی نژاد
... روز محشر اعتبار ماست او	در جهان هم پرده دار ماست او
لطف و قهر او سرا پا رحمتی	آن به یاران، این به اعدا رحمتی!
هست دین مصطفی (ص) دین حیات	شرع او تفسیر آیین حیات
صیقلش آینه سازد سنگ را	از دل آهن ریاید زنگ را!

احساسات ازادت کیش خود رابه خاندان پیامبر (ص) نیز بویژه به امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا (س) و حسنین علیهم السلام در آیاتی

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۳۸ و ۳۹

۲ - همان، ص ۱۳۷

آکنده از شور و شوق و ایمان بیان می‌کند. از جمله درباره امام علی (ع) در مثنوی "اسرار خودی" با عنوان: "در شرح اسمای علی مرتضی" این گونه گوهرهایی از سخن را به نظم در آورده است:

مسلم اول ، شه مردان علی	عشق را سرمایه ایمان علی
از ولای دودمانش زنده‌ام	در جهان مثل گهر تابنده ام
... خاکم و از مهر او آینه ام	می توان دیدن نوا در سینه ام
از رخ او نال پیغمبر (ص) گرفت	ملت حق از شکوهش فر گرفت
قوت دین مبین فرموده اش	کائنات آیین پذیر از دوده اش
مرسل حق ، کرد نامش بو تراب	حق ید الله خواند در ام‌الکتاب
هر که دانای رموز زندگی است	سر اسمای علی داند که چیست ^۱

و در مثنوی "رموز یخودی" ، زیر عنوان: "فاطمه زهرا (س) اسوه کامله‌ای برای نساء عالم" درباره دخت گرامی پیامبر چنین می‌سراید:

مریم از یک نسبت عیسی (ع) عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین (ص)	آن امام اولین و آخرین
آن که جان در پیکر گیتی دمید	روزگار تازه‌آیین آفرید
بانوی آن تاجدار هل اتی	مرتضی ، مشکل گشا، شیر خدا
... مادر آن مرکز پرگار عشق	مادر آن کاروان سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم	حافظ جمعیت خیر الامم
تا نشیند آتش پیکار و کین	پشت پا زد بر سرتاج و نگین
... مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اسوه کامل ، بتول ^۲

۱ - اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ، کلیات اقبال - فارسی ص ۶۲ و ۶۳
۲ - همان ، ص ۱۵۹ و ۱۶۰

علامه اقبال در این مثنوی ضمن بزرگداشت حضرت زهرا(س) بحثی جالب و سازنده، درباره زنان مسلمان و دفاع از حقوق آنان دارد که مورد توجه کامل ما ایرانیان نیز هست. دخت گرامی پیامبر را با اوصافی چون: "اساس ملت و قوت دین"، "امین نعمت آیین حق" و "حافظ سرمایه ملت" می ستاید و به زنان مؤمن توصیه می کند که چشم هوش از "اسوه زهرا" (س) مپندند و از جذبه های پر زرق و برق و فریبای دنیای فاسد امروز و تهاجم فرهنگ مبتذل غرب بپرهیزند. از جمله آیات آن منظومه هشیاری بخش، باعنوان "خطاب به مخدرات اسلام" این دو بیت است:

فطرت توجذبه ها دارد بلند چشم هوش از "اسوه زهرا" میند

تا حینی "شاخ تو بار آورد موسم پیشین به گلزار آورد"

و درباره حضرت امام حسین، سید الشهداء علیه السلام و قیام عاشورا و ظلم ستیزی آن امام همام و یاران وفادارش، اقبال را چنین همنوایی هایی پرشور و جذبه با ما ایرانیان است:

چون سحاب قبله باران در قدم	...خاست آن سر جلوه خیر الامم
لاله در ویرانه ها کارید و رفت	بر زمین کربلا بارید و رفت
موج خون او، چمن ایجاد کرد	تا قیامت، تپع استبداد کرد
پس بنای "لا اله" گردیده است	بهر حق در خاک و خون غلتیده است
یعنی آن اجمال را تفصیل بود	... سر ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) بود
پایدار و تنند سیر و کامکار	عزم او چون کوهساران استوار
مقصد او حفظ آیین است و بس	تیغ بهر عزت دین است و بس
ملت خوابیده را بیدار کرد	... خون او تفسیر این اسرار کرد

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۶۲

عظمت و محبوبیت علامه اقبال

... رمز قرآن از حسین (ع) آموختیم ز آتش او شعله ما اندوختیم
... تار ما از زخمه اش لوزان هنوز تازہ از تکبیر او، ایمان هنوز
ای صبا ای پیک دور افتادگان اشک ما بر خاک پاک او رسان^۱

چهارم - از نکته های مهم دیگری که مقام علمی، سیاسی و ژرف اندیشی و درد آشنایی علامه اقبال را در نظر ما ایرانیان رفعت بخشیده و او را به عنوان مصلحی بزرگ محبوبمان ساخته است، همراستی و همسویی وی با مصلحان و اندیشمندان از ما است. مصلحانی نظیر سید جمال الدین اسدآبادی (ره) (۱۲۱۴ - ۱۲۵۲ هـ.ق) و حضرت امام خمینی (ره) (۱۳۶۸) و متفکرانی چون شادروان دکتر علی شریعتی^۲ (۱۳۱۲ - ۱۳۵۵ ش) که با سخنرانیها و نوشته های تکان دهنده آگاهی بخش خود، مسلمانان جهان را به وحدت کلمه و عمل، یا تحقق این کلام الهی که فرموده است: "واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا"^۳ فراخواندند، و در دعوتهای خویش، ملت‌های مسلمان را به پرهیز از تعصبات نژادی، قومی، ملی و ملی‌گرایی افراطی توصیه کردند، و آنان را به مبارزه علیه تهاجم فرهنگی شرق ملحد و غرب مستکبر - که لازمه اش دست یابی به استقلال یا تحقق شعار "نه شرقی نه غربی بل اسلامی" است - برانگیخته و آوای وحدت و فریاد آزادی بخشی را نظیر آنچه که در آیات زیر از زنده یاد اقبال می‌خوانیم، به منظور بیداری مسلمانان و رساندن آنها به اتحاد و اتفاق برکشیدند.

نه افغانیم و نه ترک و تاریم چمن زادیم و از یک شاخساریم

- ۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۲۱ و ۱۲۲
- ۲ - نگارنده، همسانی‌های فکری و آرمانی موجود در آثار علامه اقبال لاهوری و دکتر شریعتی، فصلنامه دانش شماره ۳۲.
- ۳ - قرآن کریم، سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۳: و همگان دست در ریمان خدا زنید و پراکنده نشوید.

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
 از حجاز و چین و ایرانیم ما
 مست چشم ساقی بطحاستیم
 امتیازات نب را پاک سوخت
 چون گل صد برگ ما را بویکی است
 مسلم استی دل به اقلیمی میند
 می نگنجد مسلم اندر مرز و بوم
 که ما پرورده یک نو بهاریم^۱
 شبتم یک صبح خندانیم ما
 در جهان مثل می و میناستیم
 آتش او این خس و خاشاک سوخت
 اوست جان این نظام و او یکی است^۲
 گم مشو اندر جهان چون و چند
 در دل او یساوه گردد شام و روم^۳
 یا مضامینی از این قبیل که در دعوت به استقلال و رهایی از استعمار شرق و غرب، از خامه هنر زای اقبال - هماهنگ و همنوا با اندیشمندان بیدارگر ایران - به سلک نظم در آمده است:

بیا ساقی نقاب از رخ برافکن
 به آن لحنی که نی شرقی نه غربی است
 چکید از چشم من خون دل من
 نوایی از مقام لا تخف زن^۴

خدا آن ملتی را سروری داد
 به آن ملت سروکاری ندارد
 که تقدیرش به دست خویش بنوشت
 که دهقانش برای دیگران کشت^۵

مسلمانی که داند رمز دین را
 اگر گردون به کام او نگیرد
 نباید پیش غیر الله جبین را
 به کام خود بگرداند زمین را^۶

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۲۲۳

۲ - همان، ص ۴۰

۳ - همان، ص ۱۲۴

۴ - همان، ص ۸۱۲

۵ - همان، ص ۸۱۳

۶ - همان، ص ۸۶۵

یا این گونه نکته های آموزنده که در مبارزه با غربزدگی و مقابله با تهاجم فرهنگ منحط غرب و مکتبهای ضد دینی نظیر مرام اشتراکی کمونیسم، در آثار اقبال به فراوانی وجود دارد:

ترک و ایران و عرب مست فرنگ	هر کسی را در گلو، شست فرنگ
مشرق از سلطانی مغرب خراب	اشتراک از دین و ملت برده تاب ^۱
آه از افرنک و از آیین او	آه از اندیشه لا دین او ^۲
ای اسیر رنگ، پاک از رنگ شو	مؤمن خود، کافر افرنک شو ^۳
خیز و از کار اسم بگشا گره	نشئه افرنک را از سر بنه
نقشی از جمعیت خاور فکن	واستان خود را ز دست امرمن
دانی از افرنک و از کار فرنگ	تا کجا در قید زنار فرنگ؟
زخم ازو، نشتر ازو، سوزن ازو	ما وجوی خون و امید رفو
... کشتن بی حرب و ضرب، آیین اوست	مرگها در گردش ماشین اوست
... هوشمندی از خم او می نخورد	هر که خورد، اندر همین میخانه مرد
... آنچه از خاک تو رست ای مرد حر	آن فروش و آن بپوش و آن بخور
... ای ز کار عصر حاضر بی خبر	چرب دستیهای مغرب را نگر
قالی از ابریشم تو ساختند	باز او را پیش تو انداختند
چشم تو از طافرش افسون خورد	رنگ و آب او، ترا از جا برد
وای آن دریا که موجش کم تپید	گوهر خود را ز غواصان خرید ^۴

از طرفی، مرحوم اقبال، علاوه بر دعوتهای مکرری که از مسلمانان برای اتحاد و تقرب مذاهبشان به عمل آورده است؛ آنان را به بیدار شدن از خواب

۱ - اقبال لاموری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۵۳۴

۲ - همان، ص ۷۱۴

۳ - همان، ص ۷۱۵

۴ - همان، ص ۷۱۶ - ۷۱۸

غفلتی که استعمارگران اروپایی و آمریکایی، در رهگذر تهاجم فرهنگ منحط خود و بافریب و خدعه استعمار یا در واقع، استعمار برایشان فراهم کرده‌اند، فراخوانده است مانند مسمط مشهوری که با عنوان "از خواب گران خیز" سروده، که این ابیات بخشی است از آن صلاهی اسرافیلی:

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز
از ناله مرغ چمن از بانگ اذان خیز از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز از خواب گران خیز
... خاور همه مانند غبار سر راهی است یک ناله خاموش و اثر باخته آهی است
هر ذره این خاک، گره خورده نگاهی است از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز از خواب گران خیز
... فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ فریاد ز شمیرینی و پیرویزی افرنگ
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ معمار حرم‌باز به تعبیر جهان خیز!

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز^۱

خلاصه آنکه اقبال از لحاظ نقش موثری که در بیداری ملت‌های مشرق زمین، بویژه مسلمانان شبه قاره هند و تحقق استقلال پاکستان دارد، مصداق بارزی است از این سخن و پیشگویی خود که درباره خویش گفته است:

پس از من شعر من خوانند و دریابند و می‌گویند.

جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی^۲

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۳۹۴ - ۳۹۶

۲ - همان، ص ۴۰۵

عظمت و محبوبیت علامه اقبال

و این موضوع نیز، از عواملی است که شخصیت او را در چشم و دل آزادگان استعمار ستیز مشرق زمین بویژه روشنفکران ایرانی، متعالی و عظیم جلوه گر ساخته است.

پنجم - باعنایت به این که ایران، سرزمین شعر و ادب و عرفان و هنر است و ملت ایران تاکنون سخنوران و شاعران بزرگی چون فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی و نظامی و خیام را در دامن پرورده و از طرفی اغلب مردم ایران زمین، هنر دوست، معنی یاب و اهل دلند و خود شاعر، لذا از دیگر دلایل محبوبیت علامه اقبال در نظر ما ایرانیان، لطف سخن او و ظرافتهای شعری و صور زیبای خیال موجود در اشعار وی است. و چون سخنش از دل برخاسته لاجرم بردل می نشیند، و تا اعماق جان و روح هنر دوستان اثر می گذارد و عظمت و محبوبیتی توأم با اعجاب و تحسین را برای گوینده آن اشعار در چشم صاحبان سخن سنج فراهم می سازد.

وقتی که به گلگشت در بوستان شعر اقبال، بویژه غزلیات آکنده از شور و حال او، مشغول هستیم، گویی در فضایی معنوی گام نهاده ایم که تمامی مظاهر زیبای کائنات، از آسمان پرستاره با کهکشانهای عظیم، خورشید فروزان، ماه تابان، دریا، صحرا، کوه، جنگل، رودخانه های خروشان، شفق و فلق خونفام تالاله زاران و مرغزار های خرم با گلهای رنگارنگشان، یکجا در چشم انداز دیده دلمان جمع شده اند؛ و هر کدام نشانه ای است از رمز و رازی که شاعر عارف ما به کمک آنها، مکنونات ضمیر و پنهانیهای دل و روح خود را بر ایمان بازگو می کند، ما را با خویش به جهان درونیش رهنمون می شود، او جمان می دهد و به سرزمین روشنایی ها، به بهشت خداوند، عالم فرشتگان و به قلمرو ناکجا آبادها، آرمان شهرها، و به آنچه اندر وهم نیاید، می کشاند و از خود بی خبرمان می سازد.

در "زبور عجم" و بخشی از "پیام مشرق" که مجموعه غزلیات اقبال را در بر می‌گیرند، هم رنگ و بویی از دیوان غزلیات آکنده از تب و تاب "شمس" مولانا جلال الدین، به دیده دل و مشام جان می‌رسد و هم لطایف و نکته‌های باریکتر زموی غزلیات لسان الغیب - حافظ - را فریاد می‌آورد، و بعضاً هم استحکام اندیشه و بلاغت کلام استاد سخن، شیخ شیراز - سعدی - از آنها استنباط می‌گردد.

بی‌گمان، همین جنبه‌های گوناگون فکر و احساس و خیال و عواطف متنوع و زیبایی‌های لفظی و معنوی است که اشعار علامه اقبال، خاصه غزلیات، دویتی‌ها و رباعیات او را به چنان پایگاهی از رفعت ادبی و قدرت تاثیر رسانیده، که به واقع همه آنها مصادیقی شده است از توصیف هنر مندانه‌ای که خود اقبال درباره لطایف شعری، دم‌گرم و نفوذ کلام و بلندی اندیشه خویش کرده است:

دم مرا صفت باد فرودین کردند	گیاه را ز سرشکم چو یاسمین کردند
نمود لاله صحرا نشین ز خونام	چنانکه باده لعلی به ساتگین کردند
بلند بال چنانم که بر سپهر برین	هزار بار مرا نوربان کمین کردند
فروغ آدم خاکسی ز تازه کاریهاست	مه و ستاره کنند آنچه پیش از این کردند
چراغ خویش برافروختم که دست کلیم	در این زمانه نهان زیر آستین کردند ^۱

آنچه من در بزم شوق آورده ام دانی که چیست؟

یک چمن گل، یک نیستان ناله، یک خمخانه می^۱

با این همه اقبال بر خلاف اغلب شاعران، از شعر نه به عنوان هدف، بلکه

ابزار بیان اندیشه‌های سازنده خویش استفاده کرده است:

نغمه کجا و من کجا، ساز سخن بهانه‌ای است

سوی قطار می‌کشم ناقه‌ی زمام را^۲

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۴۱۶

۲ - همان، ص ۲۷۵

۳ - همان، ص ۳۷۹

عظمت و محبوبیت علامه اقبال

آنچه در این نوشتار آمد، در واقع سایه روشنی کمرنگ از تصویر عظیم و دوست داشتنی علامه اقبال در ذهن ما ایرانیان بود. به جرات می توان گفت که همه روشنفکران دین باور ایرانی و تمامی فضیلت خواهان هنر دوست در سراسر جهان که اقبال را می شناسند، ارادتمندش هستند و به عظمت اندیشه و لطافت ذوق و هنر شعر او اذعان دارند.

کتابنامه

- قرآن کریم؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ تهران: سروش، ۱۳۷۱.
- اقبال لاهوری؛ محمد(علامه)؛ کلیات اشعار فارسی؛ با مقدمه احمد سروش؛ تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۴۳.
- _____؛ کلیات اشعار فارسی؛ با مقدمه جاوید اقبال؛ لاهور: شیخ غلامعلی ایند سنز پبلشرز، ۱۹۷۳.
- _____؛ کلیات اقبال فارسی؛ با مقدمه جاوید اقبال؛ چ ۱، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۹۰.
- _____؛ کلیات اقبال اردو؛ با مقدمه جاوید اقبال؛ چ ۲، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۹۴.
- حافظ، شمس الدین محمد؛ دیوان حافظ؛ به اهتمام محمد قمرزینی و دکتر قاسم غنی؛ تهران: کتابخانه زوار، ۱۳۲۰.
- مولوی، جلال الدین محمد؛ کلیات شمس یا دیوان کبیر؛ با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر؛ چ ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
- دانش، فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد (پاکستان)؛ ش ۳۲، زمستان ۱۳۷۱.

شاه همدان در تاجیکستان

ای دل اگر ت مطلب فیض دو جهان است

روبر در شاهنشاه که شاه همدان است^۱

"خطه مبارکه ختلان" در کشور تاجیکستان، بدن پاک عارف نامدار قرن هشتم هجری حضرت میر سید علی همدانی ملقب به "شاه همدان" را همچون گهری گرانبها در دل خود پنهان کرده است. این بزرگ مرد علوی تبار نزدیک به ۶۵۰ سال پیش برای ترویج و تبلیغ اسلام بارها به ختلان سفر کرده و در این راه رنجهای بسیار کشیده است. در این جا تأملی باید تاختلان کجاست، میر سید علی همدانی کیست و در آنجا چه می کرده است.

ختلان در منابع تاریخی

مؤلف ناشناخته حدود العالم من المشرق الى المغرب^۲ چنین می نویسد:

"ختلان ناحیتی است از حدود ماوراء النهر اندر میان کوههای بزرگ و آبادان و بسیار کشت و بسیار مردم و نعمت های فراخ، و پادشاه وی از ملوک اطراف است و مردمان این ناحیت مردمان جنگی اند و اندر حدود وی از سوی تبت مردمانی اند وحشی اندر بیابانها، و اندر کوههای وی معدن سیم است و زر، و ازین اسبان

۱ - این بیت سمت راست بالای در "خانقاه معلا" یا "مسجد شاه همدان" شهر سرینگر کشمیر نگاشته شده است. بالای محراب درون خانقاه نیز این رباعی که ساده تاریخ وفات (۷۸۶ق) اوست مکتوب است.

حضرت شاه همدان کریم
گفت دم آخر و تاریخ شد "بسم الله الرحمن الرحيم"

(برگرفته از: مروج اسلام در ایران صغیر، ص ۹۳)

۲ - کتابی است در صفت زمین و نهاد و انقسامات آن و نواحی و بلاد و اقوام مختلف و احوال آنها که بسال ۳۷۲ هـ ق. در عهد محمد بن احمد فریغون معاصر نوح ابن منصور سامانی تألیف شده و نویسنده آن شناخته نیست. (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ج ۵)

نیک خیزد بسیار^۱.

عبد الکریم سمعانی مروزی (متوفی ۵۶۲ ق / ۱۱۶۷ م) در کتاب الانساب نوشته: "خُتَل نام قریه ایست به نواحی دسکره بر سر مسیر بغداد - خراسان، نصر بن محمد خُتلی فقیه حنفی منسوب بدانجاست"^۲.
یاقوت حموی (متوفی ۶۲۷ ق) در معجم البلدان آورده: "خُتَلان به فتح اول و سکون دوم و آخر نون [Xatlan]، شهرهای مجتمعی است در ماوراء النهر نزدیک سمرقند، و بعضی به ضم اول و ثانی مشدد [خُتَلان Xottalan] گفته اند و صواب روایت اول است"^۳.

حمد الله مستوفی (ف. ۷۵۰ ق) در نزهة القلوب می نویسد: "طولش از جزایر خالدات" فا" و عرضش از خط استوا "ک" است، سابقاً شهر بزرگی بوده ولی اکنون [زمان مستوفی] خراب است"^۴.

محمد حسین بن خلف تبریزی در برهان قاطع نوشته: "ختلان به فتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده و بنون زده، نام ولایتی است از مضافات بدخشان که به کولاب اشتهار دارد، گویند مردم آنجا خوش صورت می باشند و اسب خوب نیز از آنجا آورند و ختلی و ختلانی منسوب بدانجاست"^۵. این بدخشان که مولف برهان قاطع از آن یاد کرده "ولایتی است در کشور افغانستان در قسمت شرقی آن و متصل به ترکستان شرقی، که معادن لعل در کوهستان آن بطور فراوان یافت می شود. لعل بدخش یا بدخشان منسوب باین ناحیه و از قدیم شهرت بسیار

۱ - حدود العالم | برهان قاطع، ج ۲، ص ۷۱۶.

۲ - الانساب، برگ ۱۸۸ پ

۳ - معجم البلدان [برهان قاطع، ج ۲، ص ۷۱۵].

۴ - نزهة القلوب، ص ۱۹۱.

۵ - برهان قاطع، ج ۲، ص ۷۱۵.

داشته است. مرکز آن فیض آباد است.^۱

سعدی نیز سروده است:

گرسنگ همه لعل بدخشان بودی پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی^۲

که سهل است لعل بدخشان شکست شکسته نشاید دگر باره بست^۳

این بیت هم از سنایی است:

سالتها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن^۴

حاجی شیروانی (سده سیزده) درباره ختلان چنین گفته: "ختلان ولایتی

است خلدنشان از ولایات توران و به قولی از طخارستان مردمش اغلب حنفی

مذهب و ترک و دیگر تاجیک و قلیلی مذهب امامیه دارند. خواجه اسحق،

مرید سید علی همدانی و مرشد سید محمد نوربخش قدس الله اسرارهم از آنجا بوده،

و نیز مزار فیض مدار سید علی همدانی همانجا است. راقم گوید اگرچه ختلان را

ندیده، اما به قرب و جوار آن رسیده و با مردم ختلان معاشرت نموده و طریق

مجالست با ایشان پیموده است.^۵

آن چه گذشت گزیده ای از نوشته های تاریخی، جغرافیایی و ادبی درباره

ختلان کهن بود. امروز می دانیم که این ختلان کهن همان "کلیاب" یا "کولاب"

کنونی در کشور تاجیکستان است.^۶ کشور تاجیکستان از نظر جغرافیایی بین

ازبکستان، قرقیزستان، چین و افغانستان واقع شده و پایتخت کهن آن هم شهر

معروف "خجند" است.^۷ بخش بزرگ تر این کشور از تاجیکهای ایرانی و بخش

۱ - فرهنگ فارسی معین، ج ۵، ص ۲۴۷.

۲ - دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، ص ۱۳۰.

۳ - همان، ص ۱۶۰.

۴ - دیوان حکیم سنایی، بیت شماره ۴۸۵۳، ص ۲۵۸.

۵ - بستان السیاحه، ص ۲۶۳.

۶ - فرهنگ فارسی معین، ج ۵، ص ۳۷۹.

کمتر آن از ازبک ها و قره قیزها بوده است". کاربرد کلمه تاجیک به همین معنی هم در ادبیات فارسی سابقه ای طولانی دارد که تنها بیتی از سعدی شاهد آورده می شود:

روی تاجیکانه ات بنمای تا داغ حبش / آسمان بر چهره ترکان یغمايي کشد^۱
باری، درباره قدمت تاریخی ختلان اینک مجال سخن نیست اما شایسته است که به چند نکته جالب تاریخی هر چند کوتاه اشاره شود:

نخست، ابو الحسن مسعودی (وفات ۳۴۶ق) در مروج الذهب از لشکرکشی "انوشیروان" به ختلان در سال ۵۵۷م و کشتن "اخشنواز" پادشاه "هفتالیان" [هیاطله] روایت کرده است.^۲

دوم، گفته حکیم نظامی گنجوی درباره "اسکندر" پادشاه مقدونی (جلوس: ۳۳۶ پیش از میلاد - وفات: ۳۲۳ پیش از میلاد) است:

سکندر بر آن خنگ ختلی نشست / که چون باد برخاست، چون برق جست^۳
بر پایه سروده حکیم نظامی گنجوی در شرفنامه "اسکندر مقدونی" هنگام حمله به روس بر اسب ختلانی سوار بود. اگر بتوان به این روایت اعتماد کرد، هم وجود ولایت "ختلان" و هم اشتها اسبان آنجا در زمان "اسکندر مقدونی" دانسته می شود.

سوم، پیشینه تاریخی "ختلان" در داستان های شاهنامه جاودانی "حکیم ابو القاسم فردوسی" است. اشاره وار باید گفت "کانون اصلی داستانهای شاهنامه، تمام قلمرو زبان فارسی شامل ایران، افغانستان و تاجیکستان است و قسمت اعظم این وقایع در این بلاد می گذرد"^۴ پس از این مقدمه اکنون باید دید که شاه همدان کیست و در ختلان چه می کند؟

۱ - دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، ص ۳۰۷.

۲ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳ - کلیات خمسه، ص ۱۲۴۷.

۴ - فردوسی و شاهنامه، ص ۲۷ و ۷۷.

میر سید علی شاه همدان

سید علی بن سید شهاب الدین حسن همدانی، ملقب به "امیر کبیر" متلقب به "علی ثانی"، متخلص به "علی"، معروف به "شاه همدان"، و مشتهر به "میر سید علی"، ... به سال ۷۱۳ / ۷۱۴ هـ.ق، در شهر همدان زاده شده است.^۱ خود درباره زادگاهش چنین سروده:

پرسید عزیزی که علی اهل کجایی گفتم به ولایات علی کز همدانم
نه زان همدانم که ندانند علی را من زان همدانم که علی را همه دانم^۲

میر سید علی درباره زادگاه خود رساله ای هم موسوم به رساله همدانیه تألیف کرده است.^۳ حیدر بدخشی در منقبه الجواهر تبارشناسی او را نوشته و نسبش را به امیر المومنین علی علیه السلام رسانده است: "سید علی همدانی ابن سید شهاب الدین بن سید محمد بن سید علی بن سید یوسف بن سید اشرف بن سید محب الله بن سید محمد بن سید جعفر بن سید عبد الله بن سید محمد بن سید علی بن سید حسن بن سید حسین بن سید جعفر بن سید عبید الله زاهد ابن سید حسین بن الامام الهمام علی زین العابدین بن الامام الهمام الشهید بکربلا حسین بن علی بن ابیطالب امیر المومنین علیهم السلام"^۴

مادر وی نیز علویه بوده چنانکه خود میر سید علی می گوید "از جانب والده به هفتده پشت به رسول صلی الله علیه و آله و سلم نسیم می پیوندد، و مرا خالی بود ملقب به سید علاء الدین و او از اولیاء الله بود و به واسطه تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت"^۵. در همان سنین کودکی هزار و چهار صد کس از

۱ - مروج اسلام در ایران صغیر، ص ۱۳.

۲ - همان، ص ۲۸ و ۱۷۲.

۳ - همان [منضم]، ص ۱۵۳ - ۱۸۱.

۴ - مشارق الاذواق، ص ۱۴ - ۱۵.

۵ - روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۵۱ - ۲۵۲.

اولیای خدا را دریافته است. "نور الدین جعفر بدخشی" بگفته او می نویسد: "هزار و چهار صد ولی را قدس الله اسرارهم دریافته ام. اما چهار صد از این اولیاء را در یک مجلس در صغر سن دریافته ام و سبب آن اجتماع این بود که پادشاه دیار ما را داعیه سعادت ملاقات اکابر عراق و خراسان پیدا آمد... علماء و فقهای خراسان و عراق را طلب نمود از برای اجلاس والدم و خالم نیز حاضر آمدند و مرا با خود حاضر آوردند هم در آن مجمع الاکابر" "... والدم امیر سہاب الدین ... التماس نمود که هر یک از فقرا برای این فرزند حدیثی نقل کنند تا از راه تبرک سماع نماید. بناء علیہ اول حضرت شیخ علاء الدولہ سمنانی قدس اللہ روحہ بر من حدیث خواند و آخر خواجه قطب الدین یحیی نیشابوری ، سپس چهار صد حدیث با سعادت فاتحہ آن اعزہ بہ من رسید در آن مجمع الاکابر" "... سی و سہ ولی از اکابر این اولیاء قدس اللہ اسرارہم مرا بہ ارشاد غربای دیار طلب حق قدیم حل جلاہ اجازت کردند... و حضرت سیادت قدس اللہ سرہ اسماء عظام و القاب حسام آنان را کہ مخبر بودہ اند بہ خط مبارکش از برای مقبلان سرادقات معارف ایشان ثبت نموده است و هذا تعدادہم :

- ۱ - شیخ محمود مزدقانی ۲ - شیخ اخی علی دوستی ۳ - اخی محمد حافظ ۴ - اخی محسن ۵ - اخی حسین ۶ - شیخ جبرئیل کردی ۷ - شیخ خالد ۸ - شیخ ابو بکر طوسی ۹ - شیخ نظام الدین غوری ۱۰ - شیخ شرف الدین درگزینی ۱۱ - شیخ اثیرالدین ۱۲ - شیخ نجم الدین ہمدانی ۱۳ - شیخ محی الدین لنکانی ۱۴ - شیخ محمد اذکانی ۱۵ - شیخ محمد مرشدی ۱۶ - شیخ عبد اللہ مطری ۱۷ - شیخ علی مصری ۱۸ - شیخ مراد اکریدوزی ۱۹ - شیخ عمر برکانی ۲۰ - شیخ عبد اللہ سفالی ۲۱ - شیخ ابو بکر ابو حربہ

۱ - خلاصہ المناقب ، ص ۵۰.

۲ - روضات الجنان ، ج ۲ ، ص ۲۵۲.

۲۲ - شیخ بهاء الدین قمکندی ۲۳ - شیخ عزالدین ختایی ۲۴ - شیخ برهان الدین ساغرچی ۲۵ - شیخ شرف الدین منیری ۲۶ - شیخ رضی الدین اوچی ۲۷ - شیخ سعید حبشی ۲۸ - شیخ زین الدین محمد المغربی ۲۹ - شیخ عوض علاف ۳۰ - شیخ ابو القاسم تحطوی ۳۱ - شیخ عبد الرحمن مجذوب طوسی ۳۲ - شیخ محمد محمود مجذوب ۳۳ - شیخ حسن بن مسلم^۱ جزاینها میر سید علی از افاضات و ارشادات قولی و کتبی مشایخ بزرگ دیگری هم سود جسته است ، از جمله: شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰ - ۷۳۵هـ ق) ، یهلوان محمود خوارزمی قتالی مشتهر به پوریای ولی (متوفی ۷۲۲ق) ، محمد بن مکی عاملی شهید اول (متوفی ۷۸۶ق) و شاه نعمه الله ولی کرمانی (۷۳۰ - ۸۲۷ق) که میر سید علی در آخرین سفر حج سر راه خود در یزد به دیدار او رفته است: "حضرت شاه نورالدین نعمه الله ولی شنیدند که حضرت میر تشریف آورده اند ، در آن هنگام بیمار بوده اند، درویشی از درویشان خود را به خدمت ایشان فرستاده اند با دستار سر خود ، و التماس نموده اند که حضرت میر پاتابه خود را ارسال نمایند که ایشان سریع خود کنند و دستار ایشان را پاتابه خود سازند." اما از میان این همه مشایخ و علما چند تن بیش از دیگران بر روح و روان شاه همدان تأثیر گذارده اند. از جمله آنها "شرف الدین ابو المعالی محمود بن عبد الله مزدقانی" (۶۹۸ - ۷۶۱هـ ق) رئیس خانقاه همدان و پیر طریقت او است. میر سید علی در رساله موسوم به داوودیه مشهور به وصیت نامه ضمن بیان سلسله "خرقه درویشی کبرویه" خود از وی این چنین یاد کرده "سیدی و سندی: شیخ ابو المعالی شرف الدین محمود بن عبد الله مزدقانی رازی ، که اخذ طریقت از آن حضرت نموده، و او از رکن الدین ابوالمکارم احمد بن محمد بیابانی

۱ - خلاصه المناقب ، ص ۵۳ - ۵۵.

۲ - روضات الجنان ، ج ۲ ، ص ۲۴۶.

معروف به علاء الدوله سمنانی ...^۱ شاه همدان به تشویق و ترغیب همین شیخ محمود مزدقانی به جهانگردی و سیر در آفاق پرداخته و بجای آنکه خانقاه نشین باشد صوفی سیاح و جهانگرد شده و "چنانکه مشهور است سه نوبت معموره عالم را سیر فرموده اند"^۲ و یا "به روایتی هفت نوبت معموره عالم را گردیده اند و به روایت اشهر سه کرت"^۳.

ویژگی نمایان زندگانی میر سید علی همدانی همین جهانگردی و مسافرت‌های او برای ترویج اسلام در میان ملل مختلف است. او جز سفرهای بسیاری که برای حج و زیارت خانه خدا داشته، رنج مسافرت‌های طولانی و جانفروسانی را نیز تنها به قصد ترویج اسلام بر خود خریده، در این سفرها بارها بی خورد و خوراک و پوشاک مانده و فرسنگها گرسنه و تشنه راه سپرده است: "...وقتی وقتی قدم در بادیه به توکل نهادم به موافقت حاجیان، ویست و هشت روز بی آب [و] نان برفتم که نفس هیچ میلی به خوردن و آشامیدن نداشت بعد از این مدت مذکور، میل به اکل و شرب شد، و از جنس مأكول هیچ چیز نبود و از دینار و درهم نیز به هیچ چیز راهبر نبودم که با آن طعامی بگیرم و نفس را سیر سازم...".^۴ به سرانندیب می رفتم، سه روز در میان آب و دیوچه بایست رفتن و در هر اندک مسافتی پای را به چوب تراشیدن و دیوچه را از پای انداختن...^۵.

میر سید علی همدانی به بیشتر شهرهای عراق عجم مانند: آوج، درگزین، ورکان، لنکان، سمنان و ولایات کردستان، لرستان، یزد، سلطانیه، تبریز و... سفر کرده هم چنین سرزمین‌های روم، بلخ، بدخشان، ختلان، کشمیر، بغداد،

۱ - مروج اسلام در ایران صغیر، ص ۲۹.

۲ - روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳ - همان، ج ۱، ص ۱۰۹.

۴ - همان، ج ۲، ص ۲۶۹.

۵ - خلاصه المناقب، ص ۲۵۹. نیز روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۶۸.

بصره و مکه را برای ترویج اسلام زیر پا گرفته است. به جرات می توان گفت اسلام شناختی برخی ملل بویژه ملل خاور مانند تاجیکستان و پاکستان مدیون مجاهدت های او است. "مردم پاکستان به نام شاه همدان از وی ستایش بسیار می کنند، و هنوز پس از گذشت قرن ها، مسلمانان کشمیر روی دل به حضرت او دارند. سید، علاوه بر آنکه اهالی کشمیر را به افتخار اسلام تشریف داد، هنر و صنعت و فرهنگ ایران را به ارمغان، به آن سرزمین برد." در خطه کشمیر... دبستان ها، دبیرستان ها، مسجدها، خانقاهها و تمثال های بسیار به نام شاه همدان امیر کبیر همدانی، ساخته آمده که حاکی از احترام و اکرام مردم آن دیار نسبت به اوست^۱.

اقبال لاهوری (۱۸۷۳ - ۱۹۳۸م) شاعر اندیشمند جهان اسلام، شاه

همدان را خالق و آفریننده "ایران صغیر" می خواند و می سراید:

میرشد آن کشور "میتو نظیر"	"میر" و "درویش" و سلاطین را مشیر
خطه را آن "شاه" دریا آستین	داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد "ایران صغیر"	با متهای غریب و دلپذیر
یک نگاه او گشاید صدگره	خیز و تیرش را به دل راهی بده ^۲

هنور هم "خانقاه معلا" یا مسجد شاه همدان در شهر سرینگر کشمیر در محله علاء الدین پور، - آنجا که نخستین بار نماز گزارده - در نزد کشمیریان از اماکن مقدسه شمرده می شود، حتی هندو ها نیز آن را محترم می دارند^۳.

میر سید علی همدانی گذشته از کشمیر و پاکستان در میان مردم تاجیکستان نیز از شهرت و محبوبیت فراوانی برخوردار است. از آنجا که موضوع

۱ - اصول تصوف، ص ۲۹۳.

۲ - مروج اسلام در ایران صغیر، ص ۹۹-۱۰۰.

۳ - کلیات اقبال - فارسی، ص ۶۳۱. [= جاوید نامه، ص ۱۵۹]

۴ - نقش پارسی بر احجار هند، ص ۶۷.

این گفتار هم درباره جایگاه وی در این سرزمین است، در دنباله این گفتار در همین باره سخن خواهد رفت.

میرسید علی همدانی در تاجیکستان

در آغاز گفته شد که مدفن "شاه همدان" در شهر "کولاب" یا "کلیاب" تاجیکستان است. میرسید علی برای ترویج اسلام در بین مردم آن دیار بارها به ختلان (= کولاب) سفر کرده و نخستین سفرش در سال ۷۷۴ هـ ق بوده است که از راه "بلخ" و "بدخشان" به آنجا رفته و در روستاهای "علیشاه" و "چوبک" - که امروزه به همین نام مشهورند - منسوب به خاندان علیشاهیان ختلان و خواجه اسحق ختلانی، رخت اقامت افکنده است و "اکابر و اشراف آن دیار به شرف ارادت ایشان مشرف شدند".^۱

نورالدین جعفر بدخشی در خلاصه المناقب درباره این سفر چنین نوشته است: "ای دوست بدان که در تاریخ سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه این فقیر را [نورالدین جعفر] به خطه مبارکه ختلان در قریه علیشاه رحمه الله ارتحال حاصل آمد، و چون مدتی در آن قریه متوطن گشت، روزی برادر حق گوی رحمه الله حاضر آمد و تقریر کرد که: در خواب دیده ام که قایلی می گفت که چون یکسال بگذرد، دوستی از دوستان خدای تعالی بیاید در موضع زمستانی علیشاهیان، زنهار که صحبت او را غنمیت دارید. لاجرم امروز یکسال تمام می شود لابد مرا در موضع باید رفتن و چون در آن منزل برفت و در منزل اخی حاجی نزول کرد، دید درویشی نوروشی با عمامه سیاه دلکشی نیز نزول کرده است و شناخت که آن دوست خدای که قایل غیبی خبر کرده است این سیاه دستار است که او را سید علی همدانی گویند قدس الله سره العزیز... پس بیعت کرد و مرید شد. و بعد از چند

۱ - روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۴۴.

روز خدمت حق گوی و خدمت اخی حاجی به جناب رفیع و رکاب لمیع حضرت سیادت به حجره این فقیر [نور الدین جعفر] نزول فرمودند، و این فقیر حقیر علیل از برای شفای قلب علیل سؤالی کرد از جناب جلیل، پس معانی لطیفه به عبارات شریفه بیان فرمود، چنان که دل این فقیر گشت جذب، و جانش در طرب آمد... ناگاه در اثنای آن جذب، خدمت مولانا حاجی... با جماعتی حاضر آمدند و از جناب سیادت سئوالی کردند، فرمود که: ماهنوز مسلمان نشده ایم، به معنی این سؤال چگونه رسیم؟ و برخاست و در گنبد عیشاه در آمد و از ضحوة کبری تا زمان مسا در آن زمستان در آن گنبد می بود، و حال آنکه هوا به غایت سرد می بود و از جامه جز کرته و مرقع که به این فقیر رسیده است پوشیده بود،... و بعد از ادای صلوٰة مغرب به التماس از آن گنبد به حجره این فقیر باز آمد، و چون صلوٰة فجر ادا کرده شد حضرت سیادت، اخی حاجی را فرمود که موزه ای باید خریدن، خدمت اخی موزه خوبی حاضر آورد. جناب سیادت فرمود که موزه درویشانه باید، لا جرم موزه ارزان بهای اختیار کرد،... و به جانب منزل جدید و معمور مزید که خدمت اخی در قبیحاق عمارت کرده بود برفت، و اخی به سعادت آن صحبت جناب سیادت برسید، و سه ماه زمستان در آن منزل اقامت ورزید."

خبر دیگر از میر سید علی همدانی در "ختلان" به نوشته "بدخشی" چنین است: "جناب سیادت وقتی در قریه عیشاه رحمة الله علیه بر اصحاب غضب کرد و فرمود که نام اهل طلب بر خود نهاده اید و بر آنچه ایشان اهتمام نموده اند، شما استقامت ندارید پس شما را شرم نمی آید که با این رنگ و بوی درویش، فرح می طلید به خوردن و خفتن؟ واللہ که پنجاه سال است که به اختیار خود پهلوی خود بر زمین نهاده ام به خواب نرفته ام، و با آن همه محنت،

هنوز خود را از هیچ سگی بهتر نمی دانم^۱

از دیگر اخبار میر سید علی در "ختلان" یکی هم دیدار "امیر تیمور گورکان" (تیمور لنگ متوفی ۸۰۷ هـ) با او است: "حضرت میر چون در ختلان ساکن گردیدند، اکابر و اشراف آن دیار به شرف ارادت ایشان مشرف شدند، چنان غوغا و ازدحامی دست داد که اگر کسی می خواست به شرف مجالست و مخالطت وی مشرف گردد، تردد بسیار و ملازمت بی شمار می بایست نمود تا دولت ملاقات میسر گردد. مغویان و مفسدان به امیر تیمور گورکان عرض کردند که سیدی در ختلان پیدا شده و مرید بی نهایت بهم رسانده و مدعی سلطنت است، از جمله خواجه اسحاق ختلانی پسر امیر آرامشاه مرید وی گشته، چون امیر آرامشاه را دخل تمام در سلطنت امیر تیمور بوده، اندیشه نموده که ارادت خواجه اسحاق باعث سلطنت وی گردد. به هر حال، حضرت میر را می برند به نزد امیر تیمور... و این مشهور بوده که حضرت میر پشت به قبله نمی نشینند، در این مجلس جای میر را به نوعی تعیین نموده اند که پشت به قبله نشینند. چون میر در آمدند، همانجا نشستند. پادشاه اول خطابی که کردند این بود که: شنیده ایم که شما هرگز پشت به قبله نمی نشینید، امروز چونست که بر خلاف مقرر واقع شده و پشت به قبله نشستید؟ حضرت میر اندیشه فرموده فرمودند که: هر که زو به شما کند بی شک پشتش به قبله خواهد بود. پادشاه متفعل گشته فرمود که: این چه غوغاست که بهم رسانده ای؟ حضرت میر فرمودند که: اندیشه شما غلط افتاده، نوبه ای در خلوت نشسته بودم، عروجی واقع شد، تمام عالم را بر من عرض کردند به مثابه سفره. من قبول نکردم، دیدم که سگی لنگی [کنایه از تیمور لنگ] آمد و آن را در ربود: "الدنيا جيفة و طالبها كلاب". ماروی به آخرت آورده ایم، دنیا را طالب نیستیم، خاطر جمع دار! امیر تیمور از این کلمات استباط نمود که

۱ - خلاصة المناقب، ص ۲۱۸.

عالمگیر خواهد بود. در مقام معذرت در آمده عذر خواهی نمود و التماس بودن ایشان کرد، قبول نفرمودند، فرمودند که: از جانب حق جل و علا مأمورم که به کشمیر روم و اهل آن دیار را به اسلام دلالت کنم، شاید که به اسلام مشرف گردند. بنابراین روزی چند درختلان مسکن گزیده ام. امیر تیمور را خیر باد گفته، باز متوجه ختلان می گردند".^۱

از این روایات که برخی با مقاصد صوفیانه آمیخته است چند مطلب مهم دانسته می آید:

یکم: مردم ختلان آن روزگار به میر سید علی توجه و علاقه بسیاری داشته اند.

دوم: افکار و اندیشه های او در میان آنها جایگاه شایسته و گیرایی گسترده ای داشته است.

سوم: آهنگ و هدف وی از سفر و جهانگردی تبلیغ و ترویج اسلام بوده و بس.

چهارم: نکات و دقایق تاریخی، جغرافیایی، ... سودمندی که موضوع آنها بیرون از این گفتار است.

درگذشت شاه همدان

میر سید علی همدانی در ذیقعدۀ سال ۷۸۶ق برای سفر حجاز از ختلان بیرون آمد اما هنگامی که به سرزمین "خضر شاه" رسید بخواهش او پذیرفت که مدتی آنجا بماند. اما روز نخست ذیحجه همان سال به سختی بیمار شد و پس از پنج روز در نیم شب چهارشنبه جان به جان آفرین تسلیم کرد و پیش از وفات

۱ - روضات الجنان، ج ۲، ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

"شنوده می آمد که بر زبان مبارکش این اذکار جاری بود که: یا الله یا جیب".^۱
"بعد از شش ماه تابوت منور مقدس آن حضرت را اراده نموده اند که به ختلان آورده، در خانقاه مبارک مدفون سازند... روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاول [۷۸۷ق] تابوت مبارک معطر آن حضرت را به خانقاه میمون که در خطه مبارکه ختلان است رسانده اند و مدفون آن سرزمین گشته اند".^۲
برخی مردم همدان و نویسندگان همدانی چنین پنداشته اند که مدفن میر سید علی همدانی در گنبد علویان آن شهر واقع است.^۳ شاید علت این پندار این باشد که میر سید علی در مدت سکونت خود در همدان در نزدیکی آن گنبد و متصل به آن خانه داشته و خانه او را به سبب شباهتی که از حیث بنا با خانه خدا داشت کعبه همی گفتند. میر سید علی در گنبد علویان - که بنای آن مربوط به دوره سلجوقی است - به خلوت، ذکر و چله می پرداخت و به طلاب درس می داد.^۴
بهر حال "مزار وی هم اکنون در "کولاب" تاجیکستان امروز روبروی "رستاق" شهر افغانستان... زیارتگاهست و بنای آن از تیمور گورکان... این مزار یک اتاق بزرگ و نه حجره کوچک دارد و قبر سید علی همدانی در وسط اتاق بزرگ قرار دارد... مجموعاً ده نفر از خانواده علی همدانی در این جامدفونند... در نزدیکی مزار علی همدانی یکی از نوه های تیمور گورکانی بنام "توارلین" هم مدفون است".^۵

اکنون که نزدیک به ۶۳۰ سال از درگذشت شاه همدان می گذرد، هنوز درخت مهر او میان مردم تاجیکستان سبز و شکوفا و اندیشه ها و افکارش در آن

۱ - روضات الجنان، ص ۲۷۲.

۲ - همان، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۳ - راهنمای همدان، ص ۱۶۵ - ۱۶۶. نیز بزرگان و سخن سرایان همدان، ج ۱، ص ۸۵.

۴ - احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی، ص ۳۲ - ۳۴.

۵ - همان، ص ۷۵.

دیار از احترام و نفوذی تام برخوردار است.

"سلطانف ماهر خواجه" نویسنده تاجیک و عضو آکادمی علوم شهر "دوشنبه" درباره نفوذ و تأثیر اندیشه میر سید علی همدانی در تاجیکستان می نویسد: "بی شک تمام آثار امیر کبیر در تاجیکستان معلوم و مشهور است. نسخه های خطی و مطبوع رساله های شاه همدان در آثار خانه "کولاب" و کتابخانه دولتی به نام "ابو القاسم فردوسی" (شهر دوشنبه)، گنجینه نسخه های خطی پژوهشگاه خاور شناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان و دانشگاه دولتی تاجیکستان و کتابخانه های شخصی مردم کشور محفوظ است... مردم تاجیکستان... از افکار و عقاید سودمند او طبق نیاز معنویشان بهره ها برداشته اند و این جهت نیز باعث ازدیاد شهرت میر سید علی همدانی گردیده است. در بین مردم تاجیکستان از جمله آثار میر سید علی همدانی اوراد فتحیه و ذخیره الملوک بیشتر شهرت دارد".

واقعاً مقبره امیر کبیر که در مرکز شهر "کولاب" واقع است حالا زیارتگاه مردم تاجیکستان و جمهوری های همسایه گردیده،... زیارت و تماشای مقبره، حسن توجه مردم را نسبت [به] آنها بیدار نموده میلشان را برای تحصیل معلومات بیشتری به احوال و کیفیت فعالیت وی افزون می نماید. به این وسیله مردم راجع به جهت های گوناگون زندگی و شخصیت و فعالیت میر سید علی همدانی و اهل خانواده و اقربای او اطلاعات کسب نموده نسبت به شخصیت وی اخلاص و دلبستگی بیشتری پیدا می کنند^۱ این اخلاص و عشق تا آنجاست که "یک بانوی تاجیک مبلغ بیست هزار روبل پس اندازش را برای بازسازی آرامگاه میر سید علی همدانی هدیه کرده و می گوید: من در دامان این آرامگاه به دنیا آمده ام و وظیفه

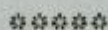
۱ - دانش (فصلنامه)، سال ۱۳۷۱، ش ۳۲.

۲ - همان.

خود می دانم که به بازسازی آن کمک کنم^۱

مقبره میر سید علی همدانی نه تنها زیارتگاه مردم تاجیکستان است، بلکه دانشمندان زیادی از کشورهای هندوستان، پاکستان و ایران برای زیارت مقبره او به کولاب می آیند. مردم تاجیکستان و کولاب عشق فراوانی به میر سید علی داشته او را از آن خود می دانند^۲ از جمله عوامل این عشق فراوان یکی اینست که آنها سفرهای زیاد سید را به ختلان و سکونت در دو قریه کولاب به نام "علیشاه" و "چوبک" که امروز هم به همین نام مشهورند، نشانه عشق و علاقه او به آنجا می دانند، دیگر اینکه او، خواجه اسحاق ختلانی (۷۳۱ - ۸۲۷هـ) را داماد و جانشین خود برگزیده، هم چنین وصیت او مبنی بر به خاک سپردنش در ختلان همه و همه نشانه عشق و علاقه سید علی به ختلان و مردم آن جاست^۳ و همین مسائل باعث محبوبیت فراوان سید و نوادگان و خاندان او در بین مردم تاجیکستان شده است. اکنون "می توان گفت که این مرد روشن ضمیر [بزرگ همدانیه امروز] به علت فعالیت های گوناگون خود مردم تاجیکستان و ایران و افغانستان و پاکستان و هندوستان را که دوستی و قرابتی داشتند دوست تر و نزدیک تر گردانید.^۴

بعد از وفات تربت مادر زمین مجوی در سینه های مردم عارف مزارماست



۱ - کیهان فرهنگی (ماهنامه)، سال دهم، شهریورماه ۱۳۷۲، ص ۶۰.

۲ - دانش (فصلنامه)، سال ۱۳۷۱، ش ۳۲.

۳ - همان.

کتابنامه

- ۱- اذکایی، پرویز؛ مروج اسلام در ایران صغیر؛ ج ۱، همدان: دانشگاه بوعلی سینا و مسلم؛ ۱۳۷۰.
- ۲- اقبال لاهوری، محمد (علامه)؛ کلیات فارسی - اقبال؛ ج ۱، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۹۰.
- ۳- بدخشسی، نورالدین جعفر؛ خلاصة المناقب؛ به تصحیح دکتر سیده اشرف ظفر؛ ج ۱، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۴ - ۱۹۹۵.
- ۴- حافظ حسین کربلایی تبریزی؛ روضات الجنان و جنات الجنان؛ تصحیح و تعلیق جعفر سلطان القزایی؛ ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- ۵- حکمت، علی اصغر؛ نقش پارسی بر احجار هند؛ ج ۲، تهران: ابن سینا، ۱۳۳۷.
- ۶- حدود العالم من المشرق الى المغرب؛ به کوشش دکتر منوچهر ستوده؛ تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
- ۷- خموی، یاقوت؛ معجم البلدان؛ چاپ و ستفقد.
- ۸- دانش: فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - پاکستان؛ اسلام آباد: ش ۳۲، زمستان ۱۳۷۱.
- ۹- درخشان، مهدی؛ بزرگان و سخن سرایان همدان، تهران: بی نا، ۱۳۴۱.
- ۱۰- ریاض، محمد (دکتر)؛ احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی؛ ج ۱، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴ - ۱۹۸۵.
- ۱۱- سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین؛ دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی؛ بکوشش مظاهر مصفا؛ ج ۱، تهران: کانون معرفت، ۱۳۴۰.
- ۱۲- سمعانی مروزی، عبد الکریم؛ الانساب؛ چاپ عکسی اوقاف گیپ
- ۱۳- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (حکیم)؛ دیوان حکیم سنایی؛ بکوشش مظاهر مصفا؛ ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.

شاه همدان در تاجیکستان

- ۱۴ - شیروانی، زین العابدین (حاجی)؛ بستان السیاحه؛ ج ۱، تهران: کتابخانه سنایی و کتابفروشی محمودی، ۱۳۱۵ ق.
- ۱۵ - علی استخری، احسان اله؛ اصول تصوف؛ تهران: کانون معرفت، ۱۳۳۸.
- ۱۶ - محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان)؛ برهان قاطع؛ به اهتمام دکتر محمد معین؛ ج ۵، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- ۱۷ - مرتضوی، منوچهر؛ فردوسی و شاهنامه؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
- ۱۸ - مستوفی، حمد الله؛ نزهة القلوب؛ به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی.
- ۱۹ - مسعودی ابو الحسن؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ به کوشش C.Barbier De Meynard؛ پاریس: انجمن آسیایی، ۱۸۶۳.
- ۲۰ - مصطفوی، محمد تقی؛ هگمستانه؛ تهران: بی نا، ۱۳۳۲.
- ۲۱ - معین، محمد (دکتر)؛ فرهنگ فارسی؛ ج ۵، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- ۲۲ - نظامی گنجوی: ابو محمد الیاس بن یوسف (حکیم)؛ کلیات خمسه؛ به اهتمام م. درویش؛ ج ۲، تهران: جاویدان، ۱۳۷۰.
- ۲۳ - نفیسی، سعید؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی؛ ج ۱، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴.
- ۲۴ - وحدت، صادق؛ راهنمای همدان؛ تهران: دایره جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۳۱.
- ۲۵ - همدانی، میر سید علی؛ رساله ذکریه؛ با مقدمه فریدون تقی زاده طوسی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۲۶ - _____؛ رساله همدانیه؛ ضمیمه مروج اسلام در ایران صغیر؛ ...
- ۲۷ - _____؛ مشارق الاذواق؛ با مقدمه و تصحیح محمد خواجوی؛ تهران: مولی، ۱۳۶۲.

معما در ادبیات فارسی

آورده اند که در زمان قدیم پادشاهی دختری داشت ماهروی و مشکین موی که چون سنین عمرش بحد بلوغ رسید شاهزادگان و امرا از اطراف و اکناف عالم هدایا و تحف بسیار فرستادند و همیری او را خواستار شدند تا آنجا که شاهزاده خانم از کثرت ایاب و ذهاب خواستگاران بتنگ آمد و برای رفع مزاحمت دستور داد شعری را نوشته بر دروازه های شهر بیاویزند تا کسانیکه بقصد ازدواج با دختر شهریار روی بدان دیار میآورند، نخست آن شعر را بخوانند، از میان آنان هر کس که توانست آن شعر را بدرستی جواب گوید همسری شاهزاده خانم حق او باشد و آن شعر این بود:

چو گنبد روی چویی پایدار است در آن گنبد هم از لشکر هزار است
چنان نیروی آن لشکر بکار است که چون زهر است اما دفع مار است
هر روز خواستگاران شاهزاده، از بادهٔ محبت سر مست و نقد جان در
دست، از دور و نزدیک بدانجا می آمدند و همینکه بر در دروازه می رسیدند، از
جواب آن شعر باز می ماندند ولی از سرچشمهٔ وصال تر نکرده، تشنه کام باز
می گشتند. تا روزی غریبی که از ده بشهر می آمد چون ازدحام مردم را بر در
دروازه دید و سبب پرسید، آن اشعار را برایش خواندند. غریب فکری کرد و گفت:
بلی خانم که حرفت راست باشد مژت همچون دم الماس باشد
گمانم میرسد گویا من لر که این شعر شما خشخاش باشد
شاهزاده خانم وقتی که شنید غریبی بسواد گوی سبقت را ربوده بغایت
اندوهناک شد و پیش پدر دوید. اشک از دیدگان جاری کرد و زاری آغاز نمود که
دختر پادشاه چگونه می تواند با چنان شوهری بسر برد؟ پادشاه را دل بر حال

جگرگوشه خود بسوخت و مرد را خواسته گفت: "فرمان می دهم که از مال و ملک و سیم و زر آنچه بخواهی بتو بدهند و تریبی نیاز گردانند بشرطی که آرزوی وصلت با دختر مرا از سر بیرون کنی." مرد زمین ادب بوسیده گفت: "من جز دختر شهریار چیز دیگر نمی خواهم." پادشاه هر چه در تطمیع وی کوشید و هر چه گفت جز همان یک جواب، جواب دیگر نشنید ناچار با محارم درباری بمشورت پرداخت همه گفتند: "الکریم اذا وعد وفا. روا نیست که بزرگان خلف وعده کنند و خود را پیش مردم بی اعتبار سازند."

لذا سلطان دستور داد مرد را به گرمابه برند و جامه آراسته پوشانند. میان کار آزموده بر او بگمارند تا علم آموزد و دانش اندوزد و در فنون چابک سواری و کمانداری ورزیده شود.

چنان کردند و سالی نگذشت که آن مرد لایق، هم صحبت شاهزادگان گردید. آنگاه وسیله وصلت او و شاهزاده خانم را فراهم آوردند و هفت روز شهر را آیین بسته چراغان کردند.

این قبیل قصه ها را هر کسی، چه در کوچکی از زبان دایه و مادر و چه در بزرگی روی صفحات کتب، شنیده و دیده است. قصه هایی که در طی آن، شرط فلان ازدواج یا فلان کار، حل فلان معما بوده مخصوصا در زبان فارسی بقدری زیاد است که نوشتن تمام آنها صدها هزار ورق کاغذ را سپاه خواهد کرد. این افسانه ها که بعضی راست و بعضی دروغ می باشد تنها یک منظور را می رساند و آن اهمیتی است که از قدیم برای لغز و معما قائل بوده اند زیرا طرح این قبیل مسائل فکری، هوش را باز و ذهن را حاضر می سازد. اینست که چیستان و معما هر روز به شکل تازه ای در صفحات کتب و مجلات و روزنامه های دنیا برای آزمایش هوش خوانندگان مطرح می گردد.

در ادبیات فارسی، یا بصورت قطعه و رباعی یا ضمن قصیده، معما های زیادی مطرح شده و شعر معروف منوچهری که در وصف "شمع" می باشد برای

مثال بهترین نمونه بشمار می رود:

ای نهاده، بر میان فرق جان خویشتن / جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن
 گر نشی کوکب، چرا خندان نگردی جز شب؟ / ورنه عاشق، چرا گریبی همی بر خویشتن؟
 پیرهن در زیر تن پوشی و پوشد هر کسی / پیرهن برتن، تو تن پوشی بروی پیرهن
 گر بمیری، آتش اندر تو رسد، زنده شوی / چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن
 بشکفی بی نو بهار و پژمیری بی مهرگان / بگریبی بی دیدگان و باز خندی بی دهن
 تو مرا مانی بعینه، من ترا مانم همی / دشمن خویشیم هر دو، دوستدار انجمن
 خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان / دوستان در راحتند از ما و ما اندر محن
 هر دو گریانیم و هر دو زره و هر دو در گداز / هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو ممتحن
 آنچه من در دل نهادم بر سرت بیتم همی / آنچه تو در سر نهادی در دلم دارد وطن

یکی از دخترهای فتحعلیشاه روزی در ضمن مطالعه به رباعی ذیل برخورد:

حوضی است در آن آب خوش و آسوده / در حوض یکی کشتی قیر اندوده
 کشتیانی درو برنگ دوده / بر جای نشسته و جهان پیموده

و چون هر چه دقت کرد معنی آنرا نفهمید. رباعی را روی کاغذی نوشته برای ملك الشعراى صبا فرستاد و از او توضیح خواست. صبا در جواب نوشت:

از کشتی و حوض یوده منظور ای ماه / چشم سیاه و سپیدی چشم سیاه
 وان کشتیان مردمک اوست که هست / بر جای و همه جهان بگرده به نگاه

بعضی معماها را بشکل رباعی بسیار استادانه ساخته اند. مانند رباعی ذیل

که لغزی است بنام "خرما" و در شیرینی از خرما کمتر نیست:

زربین کاخی است حجره ای رفته در او / یک دانۀ مستطیل ناسفته در او
 یا دهلیزی است اندرون کرده سپید / با سینه چاک خسته ای خفته در او

و همچنین رباعی زیر که پاسخ آن "خلال دندان" است:

آن تیر صفت که شد دهان آماجش از طور کلیم راز جو معراجش
هر چند بخردی و ضعیفی مثل است حکام دهند از بن دندان باجش
این دو بیت را نیز درباره کوزه ساخته اند:

لعبتی چیست؟ نغز و خاک مزاج که به آبی است در جهان خرسند
دست بر سر نهاده، پستداری بسر خویش می خورده سوگند
بعضی شعرهای معمایی یا معماهای شعری جوابش هم به شعر داده شده

است مثل این دویتی:

آن چیست که دست و سر ندارد گگرد است و دراز و در ندارد
اندر شکمش ستار گانند جز نام دو جانور ندارد
که جواب آن اینست:

آن چیز که دست و سر ندارد جز نام دو جانور ندارد
موسوم به خریزه است هر چند نسبت به بز و به خر ندارد
رباعی زیر بنام "چهار عنصر" ساخته شده است که عبارتند از باد و خاک و آب و
آتش:

آن چیست که بی پا و سر و دست، روانست و آن چیست که اندر شکمش خلق، نهان است
آن چیست که یک لحظه بگردد همه عالم و آن چیست که سر تا بقدم جمله زبان است
که در پاسخ آن گفته اند:

آبست که بی پا و سر و دست، روانست خاک است که اندر شکمش خلق، نهان است
باد است که یک لحظه بگردد همه عالم نار است که سر تا بقدم جمله زبان است

زمانه از رخ فردا گشود بند نقاب

معاشران همه سرمست یاده دوش اند

حافظ

بر همه استادان عزیز الوجود زبان فارسی که اینک در دانشگاهها و مراکز فرهنگی شبه قاره و کشورهای آسیای میانه به تدریس زبان فارسی اشتغال دارند، پوشیده نیست که آشنایی با نو آوریهای عرصه ادب و فرهنگ معاصر ایران، به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ضروری است، به این لحاظ که آثار ادیبان و شاعران انقلاب، هم مایه گرفته از ادبیات گذشته و هم متأثر از حیات فردی و اجتماعی عصر انقلاب اسلامی در ایران است، از طرفی تنوع در عرصه زبان و ادب فارسی، امروزه به حدی است که مشتاقان مدتها سر در گم می مانند و چه بسا برخی علاقه مندان، اطلاعات کم بها را به جای گوهر ادب و معرفت در انبان کنند، از این رو ما در شماره بهار ۷۵ فصلنامه دانش که اینک در دست شماست و در تداوم مقاله "خرقه فاخر حماسه و عرفان بر قامت برانزده ادب امروز ایران" مندرج در شماره ۴۳ فصلنامه، مبحث عرفان حماسی امام خمینی (ره) را تقدیم دوستداران فرهنگ و ادب می کنیم و از شماره بعد مطلب "ادبیات انقلاب اسلامی" را پی می گیریم. ان شاء الله.

خرقه فاخر حماسه و عرفان بر قامت برانزده ادب امروز ایران (۲)

عرفان حماسی بازمانده ای از تبار اولیا

ایرج تبریزی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

چشم روشن کن ز خاک اولیا تا ببینی ز ابتدا تا انتها

سرمه کن تو خاک این بگزیده را هم بسوزد هم بسازد دیده را

مولوی

بسیاری معتقدند که شخصیت باطنی و حقیقی معمار راستین انقلاب اسلامی، امام خمینی نورالله مرقدہ آن نیست که ما از آن اطلاع داریم، زیرا امام پیش از آنکه یک فقیه یا سیاستمدار و حتی انقلابی و مصلحی بزرگ باشد، عارفی

کامل و مکمل بوده است.

امام با عرفان انقلاب کرد و حماسه امام هم جلوه ای از عرفان اوست، و گرنه کدام سیاست شناسی تجویز می کرد که وی بی ابزار قدرت هم به شرق بتازد، بی آنکه از غرب مددگیرد و هم به غرب حمله ور شود بی آنکه بر شرق تکیه زند؟ کدام تاکتیک شناسی جایز می شمرد بر آسمانی پرواز کند که هنوز کرکسان نمرود تیر و کمان در دست بر آن احاطه داشتند؟

چه کسی را گمان آن بود از سرزمینی که یک نسل تخم کفر بر آن پاشیده بودند خرمن توحید و عشق درو کند و نسل در گهواره آرمیده ۱۵ خرداد ۴۲ را به میدانهای نبرد بکشاند و آرامش شوم شیطان را برهم زند؟

ولوله ای که امام خمینی (ره) بالقای یک عبارت در سراسر گیتی افکند و بایک عبارت کوتاه، انسان مستأصل را در آن سوی جهان حرکت داد و باور باختگان را به باوری دوباره خواند و سرمایه های عظیم نهفته و گنجینه های پر ارج فراموش شده را فرا یاد آورد، به یمن وجود ملکوتی و انفاس قدسی و عرشی و شخصیت ماورایی آن حضرت بود.

حقیقت این بود که امام، دلها را با سرانگشت عرفان و شهود و معنویت تکان و جهت می داد و دشمن را می ترساند.

عرفان امام، عرفان حماسی است که ما در نخستین مقاله، (خرقه فاخر حماسه و عرفان بر قامت برازنده ادب امروز ایران) به توضیح آن پرداختیم. عرفان امام، عرفان حقیقی است. عرفان مسلکی و تصوف نیست. عرفان صومعه و دیر، گوشه گیری و بی اعتنایی محض به دنیا نیست، امام سلام الله علیه، غریبی است تنها در غربت آباد خاک که گاه بر حسب وظیفه "اولیای ظاهر" و در حد طاقت و ظرفیت مردم عصرش جلوه ای کرده است. با اینهمه خود گوید:

بشکنم این نلم و پاره کنم این دقتر نتوان شرح کنم جلوه والای تو را

بسیاری از اشعار امام (ره) نیز انعکاسی از همین حالت ایشان و آکنده از این قبیل مضامین است:

ما را رها کنید در این رنج بی حساب باقلب پاره پاره و باسینه ای کباب
 عمری گذشت، در غم هجران روی دوست مُرغم درون آتش و مایه بیرون آب
 حالی نشد نصیبم از این رنج زندگی پیری رسید عرق بطالت پس از شباب
 امام پیوسته حالت شوق به لقا داشت و به یاد بتکده نخستین آفرینش بود:

بگذارید که از بتکده یادی بکنم من که با دست بت می‌کده بیدار شدم
 می گوید: همه به دنبال رد پای تواند، اما من نیازی به آن ندارم، زیرا تو خود
 مشهودی، شاید این همان معناست که "ابن عربی" می گوید: "الله تعالی ظاهراً
 ماغابَ قط و العالم غائب ما ظَهَرَ قَط" (خداوند ظاهر است و غایب نیست، عالم
 غایب است و ظاهر نیست) از این رو بخش وسیعی از سروده های امام، به تخطئه
 طرق ناصواب و حمله به مدعیان کاذب کشف و شهود و بیان آفات و موانع
 شناخت حقیقی اختصاص یافته است.

امام معتقد بود که از راه علم و فلسفه و عرفان مصطلح، نمی توان به
 حقیقت رسید، همان گونه که "ابو سعید ابو الخیر" عارف نامدار معتقد بود:

در رفع حُجُب کوش نه در جمع کُتُب کز جمع کتب کجا شود رفع حُجُب
 در طَسِ کتب کجا بود نشئه حب طَسِ کن همه را بگوالی الله اُتَب
 در تعریفی مختصر از عرفان، همین قدر می دانیم که:

"عرفان طریقه معرفت در نزد آن دسته از صاحب نظران است که بر
 خلاف اهل برهان در کشف حقیقت بر ذوق و اشراق بیشتر اعتماد
 دارند، تا بر عقل و استدلال، از این تعریف، احکام زیر به ذهن می آید:
 - اهل عرفان نیز مانند اهل برهان در کشف حقیقت به عقل و استدلال
 اعتماد دارند، نهایت اینکه اعتماد آنان بر ذوق و اشراق بیشتر است.

عرفان حماسی بازمانده ای از تبار اولیا

- اهل برهان نیز مانند اهل عرفان در کشف حقیقت بر ذوق و اشراق اعتماد دارند ، نهایت اینکه اعتماد شان بر عقل و استدلال بیشتر است .
- اعتماد این هر دو به هر دو طریقه معرفت ، نسبی است .
- فرق اهل عرفان و اهل برهان در طریقه معرفت ، کمی است نه کیفی یا ماهوی " (۱)

اما همان گونه که اشاره شد امام خمینی (ره) به عرفان مصطلح در میان متصوفه معتقد نیست . خود ایشان در چند معنا و چهار بیت زیر همین نکته را باز می گوید:

عارفان برده بیفکنده به رخسار حبیب من دیوانه گشاینده رخسار توام

*

چون به عشق آدمم از حوزه عرفان دیدم آنچه خواندیدم و نوشتم همه باطل بود

*

از درس و بحث مدرسه ام حاصلی نشد کی می توان رسید به دریا از این سراب

*

هر چه فراگرفتم و هر چه ورق زدم چیزی نبود غیر حجایی پس حجاب

*

اگر بخواهیم مسیر رشد شخصیت عرفانی امام خمینی را ترسیم کنیم ، باید بگوییم که امام تا حوالی چهل سالگی در تحصیل علوم و تربیت نفس و تحصیل عرفان کوشیده عمده آثار فلسفی و عرفانی و اخلاقی خود را نیز در همان دوران نوشته است . پس از آن ، امام ، به تعمق پرداخته و از عرفان مصطلح فراتر رفته که این دوران در عین حال مقارن است با اوج گیری مبارزات معظم له و ایشان "حماسه و جهاد" را با یک چنین تعالی و تکاملی توأم کرده اند ؛ سپس معتقد شده اند که باید از عشق و در تحت توجهات ولایت به خدا رسید .

در جرگه عشاق روم بلکه بیایم از گلشن دلدار نیسی ، رد پای
 کتابها ، اعلامیه ها ، بیانیه ها و خطابه های شور آفرین و هیجان انگیز و
 ستم ستیز امام ، همچون: سخنان تاریخی ایشان بر ضد قرار داد خفت بار
 " کاپیتولاسیون " سخنرانی عصر عاشورای سال ۴۲ ، موضع گیریهای دشمن شکن
 ایشان در دوران انقلاب تا بر اندازی کامل رژیم ستم شاهی ، سازش ناپذیری تا
 نفی همه ریشه ها و بنیاد های ستم و مقاومت همه جانبه در برابر هجوم نظامی و
 فرهنگی مستکبران و کارگزاران بی مقدار آنان ، برگزاری حج ابراهیمی و مبارزه با
 فرهنگ و سنن شیطانی ، فتوا علیه " سلمان رشدی " ، نهضت پانزده خرداد ۴۲ ،
 شکست شاه و فتح لانه جاسوسی ، همه و همه " جلوه های حماسی " امام و در
 نگاهی ژرفتر ، جلوه ای از " آینه عرفان " ایشان محسوب می شود.

امام خمینی (ره) نه تنها در عمل و سلوک یک عارف کامل و مکتل بود ،
 بل در تمام زمینه های عرفان نظری استاد بود و به ادبیات عرفانی - اعم از عربی و
 فارسی - عنایتی ویژه داشت . مولوی را دوست می داشت و اشعار حافظ را در
 گفته های خویش به کار می برد و از " محیی الدین عربی " پدر عرفان نظری حتی
 در نامه تاریخی خود خطاب به " گوربا چف " یاد کرد .

امام از ملت ایران و قیام مستضعفان اسطوره می ساخت ، در عین حال این
 انقلاب را مظهر تجلی اراده خداوند می دانست .

حماسه و عرفان امام در سال ۴۱ ، در عبارات زیر چنین جلوه کرده است :
 " با ما معامله بردگان قرون وسطی می کنند . به خدای متعال من این
 زندگی را نمی خواهم ، ائی لا اری الموت الآ السعاده ولا الحیوة مع
 الظالمین الآ برما ، کاش ماموران بیایند و مرا بگیرند تا تکلیف نداشته
 باشم . "

و در جای دیگر می گفت: "خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد... من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم ، من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم." به دیگر سخن ، امام همواره مدافع عرفان ناب و مروج دیدگاه مثبت از عرفان و با عرفان به معنای تصوف منفی ، مخالف بود. از این رو این خصیصه به عرفان ایشان چهره حماسی خاصی می بخشید ، چه ، می دانیم که عرفان در طول تاریخ ، آلوده به انحرافات و صوفی زدگی شده بود و عارفان دلسوخته از صوفیان بی صفا شناخته نمی شدند؛ امام پس از اینکه به شدت به این نوع انحراف توجه داد، بیزاری خویش را از آن به وضوح بیان داشت؛ از جمله:

این جاهلان که دعوی ارشاد می کنند در خرقة شان به غیر منم تحفه ای میاب امام خمینی در عین حال آن روی سکه را هم می دید، به طوری که در کتاب ره عشق می فرماید: "انکار مقامات عارفان و صالحان را نکنی و معاندت با آنان را از وظایف دینی نشمری چون ما جاهلان از آنها محرومیم با آن به معارضه برخاستیم.... من نمی خواهم مدعیان را تطهیر کنم که : ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد، می خواهم اصل معنا و معنویت را انکار نکنی."

جامعیت امام

امام در عرفان حماسی خود سیاست و معنویت را یکجا مطرح کرده است، به این معنا که اگر حماسه سرا، حماسه می سراید تا جامعه را تقویت کند، امام با معنویت ، حماسه می آفریند و رابطه تنگاتنگ میان این دو را بیان می دارد، که ما تبلور این جامعیت و به هم پیوستگی را در خود ایشان آشکارا دیده ایم . برای نمونه، وقتی می آیند و می گویند اجازه دهید " سد در بندی خان "

را برای هدم دشمن منفجر کنیم، او مقوله دیگری ساز می کند و می پرسد: "آیا مردم هم صدمه می بینند؟" و وقتی پاسخ می شنود که: "آری" به این امر رضا نمی دهد و حاضر نمی شود که به هر وسیله ای برای نابودی دشمن متوسل شوند. همچنین رفتار و برخورد امام و صبر و شکیبایی او در برابر ناملایمات و بیماریها فوق العاده بود. آقای دکتر ایرج فاضل پزشکی معالج امام در پاسخ این پرسش که: «برخورد حضرت امام با پزشکان چگونه بود؟» می گویند در یک کلام «به هیچ کس دیگر شبیه نبود.»

حضرت امام در حالتی که حشمت و وقار و ایتھ خیره کننده و بی مانند داشت، نمی دانم چه حالت ملکوتی در نگاه و چهره و وجود او بود که محضرش بالاترین میزان آرامش دل و امنیت خاطر را به انسان می داد. در حالی که تحمل نگاه نافذ و شکافنده او آسان نبود، گرمی و مهر و عطوفتی که در چشمانش موج می زد چنان انسان را شیفته و مسحور می کرد که چه بسا فراموشش می شد در مقابل مردی خارق العاده با قدرتی شگفت انگیز قرار دارد. برخورد حضرت امام با پزشکان احترام آمیز، صریح، دقیق و همراه با اعتماد کامل و اطاعت مطلق بود، حتی در مهمترین مسائل نیز بدون کنجکاوی های زائد نظریات ارائه شده را به طور در بست قبول می کردند. امام در تحمل ناراحتی صبری عجیب داشتند و حتی در دشوارترین شرایط نیز شکوه و شکایتی نمی کردند و اگر به ندرت در مورد ناراحتی خود تذکری می دادند بیشتر به لحاظ آگاهی طیب بود.

برخوردی قاطع و روشن و منطقی با مسائل داشتند. در موارد پیچیده ای که مطرح می شد با دقت زیاد به توضیحات توجه می فرمودند و بعد فتوای لازم را صریح و روشن می دادند.

بدون یک ذره اغراق می توانم ادعا کنم در تمام سالهایی که به طبابت اشتغال داشته ام؛ هرگز بیماری مطیع تر، بی آزارتر، کم توقع تر، بی ادعا تر

عرفان حماسی بازمانده ای از تبار اولیا

و مؤدب تر از امام نداشته ام. چنان با دقت و حوصله حتی به کم اهمیت ترین سؤاها جواب می دادند و چنان صبر و حوصله ای در حین معاینات از خود نشان می دادند که انسان کمتر نظیر آن را مشاهده می کند. کسی که، حتی کینه توزترین و بدخواه ترین دشمنانش نیز اعتراف کردند که از اول تاریخ بشر تا به امروز هرگز کسی دنیا را به شدتی که او لرزاند، تکان نداده است (از مجله صهیونیستی تایمز در شماره ای که حضرت امام را به عنوان مرد سال انتخاب کرد). یک جمله کوتاهش از شرق تا غرب عالم نفوذ داشت؛ اما به عنوان بیمار در مقابل طیب مانند طفلی معصوم، مطیع و تسلیم بود.

شجاعت در افشای حقایق عرفانی

امام، هم در حوزه عرفان و هم در جمع خانواده و حتی در حلقه های درس و نیز در سطح وسیع اجتماع - مستقیم یا غیر مستقیم - علاوه بر آنکه طالبان حقیقت را ارشاد می فرمود، در افشای راز هم شجاع بود، حال آنکه بسیاری عرفا حقایق عرفانی را کتمان می کنند و اگر هم گوشه ای از پرده را بالا زده اند، به صورت رمز و راز بوده است؛ امام در این باره می فرماید:

خواستم راز دلم پیش خودم باشد و بس در میخانه گشودند و چنین غوغا شد در عین حال، اشعار امام که گاه عقل را دور می زند و بر دل نشانه می رود حاکی از اوج کمال عرفان اوست و از ارتفاعی فراتر از معمول با وسیله شعر به عرفان می نگرد، گرچه وی هیچ گاه به شعر نپرداخته ادعای شاعری هم نداشته است؛ به طوری که در "باده عشق" می گوید:

شاعر اگر سعدی شیرازی است یافته های من و تو بازی است
منتها به تناسب قابلیت و استعدادهایی که در برخی افراد یا نزدیکان خود مشاهده کرده است و در پرورش آنها نقش به سزایی داشته، پرده عزت و عظمت را بالا زده

و مطالبی رایان فرموده است. گو اینکه بین عرفا هم این نکته مشهور است که: "فیض به قدر قابلیت است و ظهور به قدر استعداد" گرچه به گفته مولوی: قابلِ گرسط فعل حق بُدی . هیچ معدومی به هستی نامدی طبعی است کوشش و جهاد، مقدمه حصول و قابلیت فیض الهی است. با اینهمه:

ذره ای سایه عنایت برتر است از هزاران کوشش طاعت پرست شجاعت و شهامت نه تنها در افشای راز، که در تمام اندیشه های ایشان جلوه گر است، برای مثال: در فتواها و در تبیین مسائل سیاسی یکه تاز بودند و هراسی به خود راه نمی دادند، لذا در پیام خود می فرمایند:

"امروز خمینی آغوش و سینه خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت، در برابر توپها و موشکهای دشمن باز کرده است و همچون همه عاشقان شهادت، برای درک شهادت روز شماری می کند."

این بود که با قلبی مطمئن به تقدیر و عنایت ازلی به دور از هر وا همه ای ردای شهادت بر دوش می کشید و طنین آشنای عاشورا در صدایش بود. او بر شهید نوحه نمی کرد، که با شهید حماسه می ساخت. او نه تنهائت، که بت تراش را شکست و در مقام پیوند، عرفان را از آسمان به زیر کشید و فلسفه را تا آسمان بالا برد.

اصل مهم ولایت در عرفان حماسی امام (ره)

عرفا در بیان مبادی و مسائل عرفانی معمولاً به اصل ولایت التفات داشته اند، اما امام حوزه این ولایت را از ساحت عرفان به ساحت احکام و فقه نیز گسترش داد. فقیه در نظر ایشان تنها کسی نبود که احکام بداند، بلکه فقیهی که امام ولایتش را بر جامعه مطرح می کرد یک متصرف در امور جامعه از راه احکام شرعی است و خود نیز نمونه اتم چنین فقیه متصرفی بود. بخصوص که مودت او

عرفان حماسی بازمانده ای از تبار اولیا

در قلبها از "ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وُدًا" ریشه می‌گرفت، از این رو هزاران هزار ذبیح عاشق را تا مسلخ دوست می‌کشاند و میلیونها دل را قاف تا قاف قرب راهبری می‌کرد. این نکته مهم خود حماسه ای بود که جریان ولایت را وسعت و قدرتی تازه می‌بخشید.

تفاوت حماسه سرایان با حماسه امام

در حماسه حماسه سرایان با حماسه عرفانی امام، تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. مثلاً حماسه سرایان غالباً در تقویت یکی از جنبه های مورد احترام انسان همچون: وطن، زبان، تاریخ، ملیت و جز آن کوشیده اند، چنانکه فردوسی با ساختن اسطوره هایی نظیر "رستم" روح قهرمانی را زنده کرده است، اما شخصیت مورد نظر او ساخته و پرداخته ذهن و تخیل خلاق اوست تا جایی که می‌گوید:

که رستم یلی بود در سیستان من آوردمش اندر این داستان
یا به قولی مشهور: "متش کردمش رستم داستان"، بی شک، ویژگی حماسه امام، عرفانی - الهی بودن آن است و اسوه های ایشان پرورده مکتب و دین اند، به طوری که می‌فرماید: "اوج کمال ما، در شخصیت علی علیه السلام و زهرا سلام الله علیها تحقق پیدا کرده است". پس اگر بناست حماسه در نقطه ای اوج بگیرد و با عرفان همراه و هماهنگ شود، در چیزی است که ما ناگزیر باید از آن به "عرفان امام" تعبیر کنیم.

گو اینکه حماسه های واقعی مغایرتی با عرفان حقیقی ندارند، عرفان واقعی سرچشمه حماسه است و هر حماسه اصیل کمال بخش، از جو بار عرفان و روح حق جویی و حقیقت طلبی انسانی سیراب شده است، از این رو تضادی بین این دو بُعد متصور نیست، چنانچه تناقضی به نظر می‌رسد مربوط به ظاهر آن است، ادبیات هر ملتی هر چه کمال یافته تر باشد، تجلی حماسه و عرفان در آن بیشتر است.

برخی گمان کرده اند که عرفان، امری فردی است و از صحنه جهاد و سیاست و زندگی جداست و تأسف بارتر آنکه در نظر ایشان جوهر عرفان ناب

اسلامی، با نوعی لذت نفسانی و بی‌اعتنایی به میهن و ملت، بهانه وصول به مقام تحیر عرفانی و از الله هوای نفس و رها کردن دنیا، مسخ و استحاله شده است که وقوع انقلاب اسلامی بر این قبیل پندارها خط بطلان کشید. بخصوص در یک مرور کلی و به عنوان نتیجه باید گفت:

پیروزی حیرت آور و معجزه آسای مردی بی سلاح، بدون هماهنگی حتی یک دولت خارجی و تنها با اتکای خالصانه به معشوق ازلی را باید جلوه های دم مسیحایی و کلام موسایی امام دانست.

سخن درباره "عرفان امام" بسیار است، لکن چون قصد این مقاله تطویل کلام و ایجاد ملال نیست، به همین مقدار بسنده می‌کند و تنها مطلب را با این اشاره به پایان می‌برد که:

امام در رنگین کمانی از دین، عرفان، حماسه، عشق و خداشناسی به پرواز در آمد تا توانست انسان عصر حاضر را نجات بخشد و فریاد کوبنده اش کاخ ستم ابر جنایتکاران مستکبر را به لرزه در آورد و مصداق این فرموده "اقبال لاهوری" حکیم و شاعر بلند آوازه شرق شود که:

توشمیری ز کام خود برون آ
برون آ از نیام خود برون آ
شب خود روشن از نور یسین کن
بد بیضا برون از آستین کن
همان گونه که شمشیر برنده خود او پیروز مندانه استقلال پاکستان را نوید داد و آثارش مشحون از تعهد در برابر انسان است.

اکنون بر ماست که قلم تعهد بردست، پنجه در ریسمان الهی افکنیم، خودبینی‌ها را فراموش و فردیتمان را فدای جمعیت کنیم. (۲)

پانویس:

- ۱) سمعی، احمد: آیین نگارش، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول (تهران ۱۳۶۶) ص ۱۹
- ۲) در این مقاله از برخی مضامین و مفاهیم و اشعار کتاب "مجموعه مقاله های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی"، از سری انتشارات "سمت" استفاده شده است.

همگام با فرهنگستان

ایرانیان در نخستین برخورد و آشنایی با زبان "اردو" واژه‌هایی رسا، زیبا، خوش آهنگ و آشنا را می‌یابند. این واژه‌های گوش‌نواز از همان گوهرهای فراوانی هستند که سالهای سال و در گذشته‌های دور مادر - زبان فارسی - بهر زیب و آرایش دختر خویش - زبان اردو - نثار کرده است. آیا اینک خود دستش آنقدر تهی مانده که باید و امदार زبان‌های نوکیسه شود؟ یا ما، نیاز ناشناسانه به جای آن همه گوهر، خزف‌هایی را در کف آن می‌نهیم؟

یاد دارم که شهرداری تهران ۴ - ۵ سال پیش کاروان تازه‌ای از خودروهای همگانی درون شهری را بکار گرفته و بسته به مأموریت و مسیر هر خودرو بر آن نامی چون "عادی"، "سریع‌السير" و "فوق‌العاده" نهاده بود. چندی که سپری شد این کلمات مأنوس عربی جایشان را به واژه‌ای بیگانه دادند. "سریع‌السير" و "فوق‌العاده" را یکی کردند و واژه "اکسپرس" را برپیشانی آن خودروها چسباندند. سالها پیش از این نیز همه ما با قطار اکسپرس آشنا شده بودیم. "اکسپورت"، "ترانسپورت"، "لوان‌تور"، "ترمینال"، "دولوکس"، "سوپر دولوکس" و... واژه‌های دیگری بوده و هستند که در بخش حمل و نقل شناخته شده و کار برد دارند.

در سال ۱۳۷۳ در لاهور زیبا گذارم به ایستگاه راه آهن افتاد و از سر نیاز خواستم بلیت قطار "اکسپرس" بخرم. دیدم اینجا این قطار را "تیزگام" می‌نامند. من ماندم و عرقی از شرم، برپیشانی، که چگونه در ایران، دامان فارسی این زبان دوم جهان اسلام و این زبان مقدس و بارور از رسالت الهی رابدست خود می‌آلایم و چقدر از فرزندان، فرزند خواندگان و خویشان نزدیک آن چون گویش‌های کنونی گوشه و کنار ایران، فارسی تاجیکی، فارسی افغانی (دری)، پشتو، پنجابی، اردو (زبان ملی مسلمانان شبه قاره)، سندی، براهوی، سرائیکی و... دور و بی اطلاع هستیم.

این تنها یک واژه بود. در زبان اردو واژه های فارسی بسیاری یافت می شود که اینک، خود از آنها بی خبریم. واژه هایی که آگاهی از آنها برای گروه واژه گزینی "فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی" بس مفید و مغتنم است.

تلاش های تازه "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" برای پاسداران و دوستداران این زبان جای خوشوقتی و ابراز سپاس و اعلام همبستگی و همگامی است. اما این مهم را نباید از یاد برد که پاسداری از زبان فارسی و استفاده از آن به عنوان یک زبان دینی، ادبی، علمی و سرانجام فرهنگی و فرهنگ ساز، نیاز به عزم ملی و آهنگ همگانی دارد و تا هنگامی که دستگاهها و نهادهای کاری و خدماتی چون وزارتخانه ها، شهرداری ها و شرکت ها در راستای رهنمودهای رهبر فرزانه انقلاب اسلامی "حضرت آیه الله العظمی خامنه ای" به کار برد زبان فارسی و واژه گزینی برای مفاهیم تازه عزم نکنند و گویندگان و نویسندگان هم، در گفتار و نوشتار خود بر این کار پای نشارند، راه بجایی برده نخواهد شد.

دانش هم که بتازگی به "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" پیوسته است بیش از پیش رسالت خویش در پاسداری و گسترش این زبان را سنگین می بیند و از نخستین شماره دوره جدید (۴۴) تلاش می کند که میان "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" و فارسی گوینان و فارسی نویسان شبه قاره بویژه پاکستان پیوندی استوار سازد و از رهگذر چاپ شماری از واژه های پیشنهادی گروه "واژه گزینی فرهنگستان" در هر شماره خود، همکاری و همفکری استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی را در کاربرد و ترویج "واژه های نو ساخته" یا یافتن برابرهای فارسی برای واژه های بیگانه موجود در فارسی امروز (انگلیسی، فرانسه و آلمانی) برانگیزاند. به یقین زبانهای این منطقه بویژه اردو، در این زمینه گنجینه شگفت انگیزی از گوهرهای فارسی را در خود دارند.

خوانندگان گرامی می توانند برابرهای پیشنهادی خود را به دفتر فصلنامه

دانش یا مستقیم به نشانی "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" بفرستند.

پیش از آنکه نخستین دسته از واژه های بیگانه و برابر های فارسی آنها آورده شود آگاهی به "اصول و ضوابط کلی واژه گزینی" را شایسته می داند:

اصول و ضوابط کلی واژه گزینی^۱

از آنجا که گزینش معادل های فارسی اصطلاحات بیگانه بر طبق بند ۲ ماده ی ۲ اساس نامه، یکی از وظایف فرهنگستان زبان و ادب فارسی است، مجموعه ی قواعد زیر، از سوی فرهنگستان به عنوان اصولی که گروه های "واژه گزینی" موظف به رعایت آن اند تصویب می گردد و توصیه می شود سازمان های علمی و فرهنگی دیگر نیز در کار واژه گزینی و واژه سازی به آن توجه داشته باشند.

۱ - در انتخاب معادل فارسی برای اصطلاحات بیگانه، واژه ی فارسی باید حتی الامکان به "زبان فارسی امروز"، یعنی به زبان متداول میان تحصیل کردگان و اهل علم و ادب و به زبان نمونه و معیار در سخن رانی ها و نوشته ها نزدیک باشد.

۲ - در واژه گزینی باید قواعد دستوری زبان فارسی فصیح و متداول امروز مراعات شود.

۳ - در واژه گزینی باید قواعد آوایی زبان فارسی مورد توجه قرار گیرد و از اختیار واژه های دارای تنافر و ناخوش آهنگ پرهیز شود.

۴ - واژه ها باید به گونه ای انتخاب شوند که تصریف پذیر و اشتقاق پذیر باشند و امکان ساخت اسم و فعل و صفت و اسم مصدر و امثال آن از ریشه ی آنها وجود داشته باشد.

۱ - نشانی فرهنگستان: ایران، تهران، خیابان شهید احمد قصیر، نبش خیابان سوم، صندوق پستی ۶۳۹۴ - ۱۵۸۷۵

۲ - خیرنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، سال اول - شماره ی اول - بهمن ۱۳۷۴، ص ۷

۵ - درگزینش معادل‌ها باید سلسله‌مراتبی به ترتیب زیرملاک اولویت قرارگیرد:
الف) واژه‌های فارسی متداول و مانوس در زبان فارسی که از قرن سوم به این سو رواج داشته است.

ب) ترکیب‌های نو ساخته با استفاده از واژه‌های فارسی مطابق شیوه‌های واژه‌سازی.

ج) واژه‌های عربی مصطلح، متداول و مانوس در زبان فارسی.

د) ترکیب‌های نو ساخته با استفاده از واژه‌های عربی متداول در زبان فارسی مطابق شیوه‌های واژه‌سازی زبان فارسی.

ه) واژه‌های برگرفته از گونه‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی کنونی.
و) واژه‌های برگرفته از زبان‌های ایرانی میانه و باستان.

تبصره: در واژه‌گزینی، واژه‌ی شفاف که معنی آن زود یاب و روشن است بر واژه‌ای که معنی دیریاب و نا آشکار دارد مرجح است.

۶ - در واژه‌گزینی، به ویژه در علوم، ترجیحاً برای هر اصطلاح فقط یک معادل اختیار و از تعدد و تنوع معادل‌ها پرهیز شود.

تبصره: برای اصطلاحی که حوزه‌ی استعمال آن منحصر به یک علم نیست، گزینش چند واژه‌ی معادل، به مقتضای سنت و سابقه و عرف اهل علم در هر یک از حوزه‌ها، مجاز است.

۷ - یافتن معادل برای معدودی از واژه‌های بیگانه‌ی متداول در زبان فارسی که جنبه‌ی جهانی و بین‌المللی یافته‌اند ضروری نیست.

۸ - هرگاه برای اصطلاح بیگانه پس از رعایت سلسله‌مراتب مذکور در بند ۵ معادل مناسبی پیدا نشود، می‌توان از معادل‌هایی استفاده کرد که با روش قیاسی و رعایت قواعد دستور زبان فارسی ساخته شده باشد.

۹ - در موارد معدودی که گزینش واژه‌ی معادل در قالب‌های مرسوم زبان فارسی متداول میسر نباشد و ضرورت استفاده از روش‌های تازه احراز شود بر طبق رأی شورای فرهنگستان عمل خواهد شد.

همگام با فرهنگستان

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۱	آباژور	abajour	فروتاب *	
۲	آبونمان	abonnement	حق اشتراک	
۳	آبونه	abonne	مشترک	
۴	آپارتاید	apartheid	نژادستیزی *	
۵	آپارتمان	appartement	کاشانه *	
۶	آدرس	adresse	نشانی	
۷	آرشیو	archives	بایگانی	
●۸	آسانسور	ascenseur	آسان بر *	
۹	آسیستان	assistant	دستیار	
۱۰	آنتیک	antique	عتیقه	
۱۱	اپلی کیشن (نرم)	application form	درخواست نامه *	
۱۲	اپوزسیون	opposition	گروه مخالف	
۱۳	استودیو	studio	سراچه	
●۱۴	بیوگرافی	biography	سرگذشت، زندگی نامه، شرح حال	
●۱۵	اتوبیوگرافی	autobiography	سرگذشت، زندگی نامه، شرح حال (خود-من) خود نوشت	
۱۶	اتوماتیک	automatique	خودکار، خود به خود	
۱۷	اتیکت	etiquette	برچسب	
۱۸	اتیکت / با اتیکت	etiquette	آداب / آداب دان	
●۱۹	اجاق مایکروویو	microwave oven	تندپز *	
۲۰	ادیتور	editor	ویراستار	
۲۱	اسپری	spray	افشانه *	

۱- این سیاهه از خبرنامه فرهنگستان، سال اول، شماره اول، بهمن ۱۳۷۴ آورده شده است.

پیشنهاد شما	واژه‌ی فرهنگستان	واژه‌ی فرنگی	واژه	شماره
	جوهرگین *	estampe	استامپ	●۲۲
	نمونه	echantillon	اشانتیون	۲۳
	پایه (در معنای اداری)	echelle	ایشیل	۲۴
	تیزرو * (در حمل و نقل و پست و امثال آن)	express	اکسپرس	۲۵
	نمایشگاه	exposition	اکسپوزیسیون	۲۶
	نگارخانه (محل نمایش آثار هنری) نمایشگاه (محل نمایش کالا)	galerie	گالری	۲۷
	گروه، گروه مجهز *	equipe	اکیپ	۲۸
	نمایه	index	اندکس	۲۹
	نمانامه * نمائویس *	indicateur	اندیکاتور (دفتر) اندیکاتور نویس	۳۰
	پویانمایی * (در معنای مصدر) پویانما * (نام / اسم فاعل)	animation	انیمیشن	۳۱
	پیام‌گر *	electronic mail (E - Mail)	ایمیل	●۳۲
	مشت زنی	Boxe	بوکس	۳۳
	مشت زن	Boxeur	بوکسور	۳۴
	مشت‌گاه		رینگ بوکس	۳۵
	دو سالانه	biennal	بی‌ینال	●۳۶
	باغ *	park	پارک	●۳۷
	مانک *		پارک بچه	●۳۸
	پیاده - سوار *	park and ride	پارک سوار	●۳۹
	کارکنان	personnel	پرسنل	۴۰
	کارگزینی		پرسنلی	۴۱

همگام با فرهنگستان

شماره	واژه	واژهی فرنگی	واژهی فرهنگستان	پیشنهاد شما
●۴۲	پروژه	projet	طرح	
۴۳	پیج	page	پی جو* (نام برای دستگاه) پی جویی* (در معنای مصدري)	
●۴۴	تئاتر	theatre	نمایش (کاری که در صحنه انجام می شود) نمایش سرا* (جای اجرای نمایش)	
۴۵	سوئیت	suite	سراچه	
۴۶	هاچ بک	hchatback	پنج در* (برای خودرو)	
۴۷	انسرینگ ماشین	answering machine	پیام گیر*	
●۴۸	فاکس	fax(facsimile)	دورنویس*	
۴۹	کاغذ استنیل	stencil	کاغذ مومی	
۵۰	هتل	hotel	مهمان سرا*	
۵۱	هندبوک	handbook(en.) manuel(fr.)	دستین*	

یاد آوری:

- ۱- واژه هایی که نشانه* دارند، واژه هایی هستند که فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی آنها را ساخته است و به آنها "واژه های نوساخته" می گوئیم.
- ۲- فرهنگستان دربارهٔ واژه هایی که نشانه● دارند توضیحات کوتاهی داده است:
- ۸● دلیل این که واژهی "بالابر" پیشنهاد نشده، این است که بالا بر امروزه به دستگامی گفته می شود که بیشتر، اشیاء و بار را با آن بالا می برند. واژهی "آسان بر" هم کوتاه و خوش آهنگ است و هم از نظر آوایی با آسانسور شباهت دارد.
- ۱۴● نویسندگان و مترجمان تا به حال معادل هایی مانند "شرح زندگی"، "حسب حال"، "حال نامه"، "شرح حال"، "زندگی نامه"، "سرگذشت"، "زیست نامه"، را برای این واژه به کار برده اند. فرهنگستان از این میان سه واژهی "سرگذشت" و "زندگی نامه" و "شرح حال" را پیشنهاد می کند.

- ۱۵ او در شرح حال خود... In his autobiography... سرگذشت من my autobiography کتاب های زندگی نامه و زندگی نامه‌ی خود نوشت biography and autobiography books
- ۱۹ واژه‌ی "تندپز" به قیاس "زودپز" و "آرام پز" و "آرام پز" انتخاب شده است که سرعت عمل این اجاق را نسبت به سایر اجاق ها نشان می دهد.
- ۲۲ تنها برای جمع‌ی حاوی بالشتک جوهر آگین انتخاب شده است.
- ۳۲ واژه‌ی "پست الکترونیکی" را هم معادل این واژه به کار برده اند که فرهنگستان واژه‌ی "پیام گر" را که کوتاه تر است پیشنهاد می کند.
- ۳۶ در گذشته بیشتر واژه‌ی "بی بنال" به کار می رفت و در سال های اخیر معادل "دوسالانه" به جای آن پذیرفته شده است.
- ۳۷ از قدیم واژه‌ی "باغ" در شهرها به جای "پارک" به کار می رفته است مانند: باغ ملی، باغ ارم، باغ فین، باغ نادری
- ۳۸ "مانک" محفظه‌ی توری برای نگهداری بچه های کوچک است.
- ۳۹ به محلی گفته می شود که رانندگان پس از متوقف ساختن خود روی خود و پیاده شدن از آن، سوار وسایل نقلیه‌ی عمومی می شوند.
- ۴۲ واژه‌ی "طرح" هم برای انواع طرح های شهر سازی، ساختمانی، صنعتی و هم برای تکلیف درسی دانش جویان پیشنهاد می شود.
- ۴۴ دلیل این که "تماشاخانه" برای محل نمایش پیشنهاد نشده، این است که این واژه اندکی رنگ قدمت و کهنگی دارد.
- ۴۸ واژه‌ی "دور نویس" برای هر سه مفهوم دستگاه، عمل و محصول عمل "فاکس" انتخاب شده است. قبلاً واژه‌ی "نمابر" معادل "فاکس" به کار برده شده بود که چون از واژه‌ی "دورنویس" هر سه مفهوم به آسانی درک می شود، این معادل بر "نمابر" ترجیح داده شد.

* * * * *

دکتر غلام ناصر مروت

رئیس بخش فارسی دانشگاه پشاور - پاکستان

هنر و اندیشه مولوی از نگاهی دیگر

از آنجاکه آثار هر گوینده یا نویسنده زاده طبع و قریحه و در حقیقت فرزند معنوی روان او است معتبر ترین نشانگر و سخنگوی خواست ها ، تمایلات ، صفات و ویژگی های وی به شمار می آیند. چه هیچ کس نمی تواند کسی را باندازه خود او بشناسد و آدمی با تنها کسی که در همه عمر بدون لحظه ای جدایی و درنگ ، همدم و هم نفس است خود اوست ، ورنه زندگی با پدر و مادر و همسر و فرزند و دوست و معشوق و محبوب روزی هست و روزی دیگر نه. گاه ممکن است زن و شوهری پس از سالهای سال زندگی زناشویی چنان که باید یکدیگر را نشناخته باشند یا یکی از آنان با دقت و احتیاط پاره ای از خصوصیات نفسانی خود را از دیگری پنهان داشته باشد :

بیگانگی نگر که من و یار چون دو چشم همسایه ایم و خانه هم رانندیده ایم !
باید گفت آینه تمام نمای اندیشه ها ، تمایلات و ویژگی های پنهان شخصیت "مولانا جلال الدین رومی" آثاری است که مستقیم و بی واسطه از جان سخن آفرین وی تراوش کرده است . نیز می دانیم که بیشتر این آثار در حال جذب و وجود و سرمستی و بی خودی و سماع و دست افشانی او پدید آمده اند این نکته خود براهمیت و اعتبار آنها می افزاید. چه هر مولفی آگاهانه می کوشد کاستی ها و ناتوانی های خویش را پنهان دارد یا ممکن است از ویژگی ها و صفاتی سخن به میان آورد که هرگز در وی نبوده است . اما مولانا هرگز خود به اختیار شاعری

نکرده و جز در حال جذب و طرب از طبع نازک وی شعری نمی جوشیده و لبش به ترانه ای مترنم نمی شده است. در چنین حالتی که گوینده آزادورها از بندچه گفتن و چگونه گفتن "هر چه می خواهد دل تنگش می گوید"، پرده پوشی و مصلحت اندیشی و ریا کمتر ممکن است از وی سرزند. پس از این جهت هم می توان به صداقت و بیکرنگی و یک دلی مولانا در آنچه از طبع وی تراویده و برای آیندگان مانده است اطمینان و اعتماد داشت.

"جلال الدین محمد مولوی" باینکه بیش از ۶۸ سال در این جهان نزیست تا چهل سالگی لب به گفتن شعر نگشوده بود و وجهه علمی و دینی او بر شور و شوقش می چربید. در چهل سالگی بود که پرتو آفتاب وجود "شمس الدین محمد بن ملک داد تبریزی" آتش در وجود مولوی زد و دریای شور و شوق او را به تلاطم آورد و وی را به دست افشانی و پای کوبی واداشت. با آنکه خاندانش همه عالمان دین بودند، درس معلم عشق - شمس تبریزی - چنانش ساخت که زبانه های آتش درویش را جز زبان سرایش زبانی دیگر تاب گفتن نداشت و چندان در این کار پیش رفت که امروز وی را می توان یکی از پرکارترین شاعران یا زده قرن شعر فارسی دانست. مجموعه آثار مولوی حتی از شاهنامه، حماسه کوه پیکر استاد توس نیز در می گذرد و کسانی که بیش از او در ادب فارسی شعر سروده اند انگشت شمارند.

دیوان شمس

نخستین اثر مولانا جلال الدین مولوی دیوان شمس تبریزی، مشهور به دیوان کبیر است. دست کم چهل و پنج هزار بیت دارد. افزون بر منتخبات گوناگونی - بیش از ده نسخه منتخب - که تا کنون از آن انتشار یافته سه بار نیز به صورت کامل طبع و منتشر شده است که نسخه چاپ "لکهنو"، نخستین طبع آن و

دارای فضل تقدم است اما از تقدم فضل برخوردار نیست. یعنی اولین نسخه از کلیات شمس است که طبع شده و انتشار یافته لیکن نسخه معتبری نیست. چون نمی شود گفت که از روی کدام نسخه یا نسخ خطی تصحیح شده و منابع آن دارای چه مایه اهمیت و اعتبار بوده اند. دیگر اینکه از شاعران متخلص به شمس مانند "شمس طبسی" و "شمس مشرقی" و نیز "انوری" و "جمال الدین اصفهانی" و "سلطان ولد" شعرهایی در آن راه یافته و از صحت و اعتبارش کاسته است. با این حال بیش از چهل سال این نسخه تنها نسخه کامل دیوان شمس تبریزی بود که اهل فضل بدان دسترسی داشتند و اگر پژوهنده ای می خواست از درستی و اصالت غزلی از غزلیات آن اطمینان یابد ناگزیر بود به نسخه های خطی معتبر محفوظ در کتابخانه های شخصی و عمومی ایران یا دیگر کشورها رجوع کند. شادروان "استاد بدیع الزمان فروزانفر" برای تصحیح دیوان شمس به گردآوری عکس نسخه های خطی بسیار معتبر که بیشتر آنها در کتابخانه های ترکیه نگاه داری می شد پرداخت و دیوان کبیر را در ده مجلد به قطع بزرگ انتشار داد. همچنین قواعد و قرآینی بدست داد که بیاری آنهاستوان تا اندازه ای غزلهای اصیل و مسلم الصدور مولانا را از دیگر غزلهای تمیز داد.^۱

یکی از ویژگی های مولوی این است که هرگز "خود" یعنی وجود جسمانی خویش را در میان نمی دیده است. در دیوان کبیر با این عظمت نام وی نیامده است. اگر کسی بدرستی نداند گمان خواهد برد که شاعری به نام "شمس تبریزی" این دیوان را سروده است. حتی خود دیوان نیز بنام دیوان شمس تبریزی شهرت یافته و در پایان غالب غزلهای نام "شمس" و "شمس تبریزی" آمده است. نیز مولانا با داشتن این زبان سخنگو و طبع سرشار تخلص "خاموش"

۱ - رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا...، ص ۱۵۰.

۲ - همان، ص ۱۵۰ - ۱۵۶.

را برای خود برگزیده و در بسیاری از غزلها "خموش"، "خاموش" یا "خمش" دیده می شود.

ویژگی های غزل مولوی :

این امر مسلم است که دامن مولانا یکسر از مدح و ستایش پاک بوده است. چهار چوب غزل نیز سوز و گداز است نه مدح و ثنا. پیش از مولانا هم برخی سرایندهگان نامدار مانند "انوری"، "کمال اسمعیل" و... غزل گفته بودند ولی چون شاعری خود را ابزار معاش و گذران زندگی کرده بودند غزلهاشان از سوز و جذبه عشق تهی بود. آنگاه شاعرانی اهل دل مانند "سنایی" و "ابوالخیر" و "عطار" پیدا شدند که از تصوف سوز عشق گرفتند که ایشان هم به زبان رباعی و قصیده و مثنوی سوز دل و جذبه عشق را ابراز کردند و غزل همچنان در قعر پستی افتاده بود.

در قرن هفتم هجری با زوال سلجوقیان، طبایع بیشتر به غزل مایل شده بودند. کسانی که غزل را بدرجه کمال رسانیدند "سعدی" و "حافظ" و "رومی" و "عراقی" اند. اگرچه پایه رومی بدیگران نمی رسد ولی غزلش ویژگی هایی دارد که آن را از دیگران ممتاز می کند :

الف) ابیات غزل غالباً معانی جدا و بریده از هم دارند ولی ابیات هر غزل

مولانا در معنا بسیار به هم پیوسته و مرتبطند مانند این غزل :

دیده خون گشت و خون نمی خسید	دل من از جنون نمی خسید
مرغ و ماهی شده زمن خیره	کاین شب و روز چون نمی خسید
پیش از این در عجب همی بودم	کاسمان نگون نمی خسید
...آسمان خود کنون زمن خیره است	که چرا این زبون نمی خسید؟

۱ - کلیات شمس یا دیوان کبیر، جزو دوم، غزل ۹۶۶، ص ۲۴۲.

هنر و اندیشه مولوی از نگاهی دیگر

ب) در عشق و محبت و بیان آنچه که برعاشق می گذرد چنان می سراید که در ذهن و اندیشه خواننده، گفته ها جان می گیرند و معانی آنها مجسم می شود. این که زبان ترجمان دل باشد کمال سخنوری است:

ای خداوند یکی یار جفاکارش ده دلبری عشوه ده سرکش خونخوارش ده
تا بداند که شب مابه چسان می گذرد غم عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده
چند روزی جهت تجربه بیمارش کن باطیبیان دغل پیسته سروکارش ده^۱
ب) درغزلهای مولانا همچون مثنوی احتجاج و استدلال دیده می شود:
کدام دانه فرورفت در زمین که نرسد چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟^۲

مثنوی معنوی

اگر مولانا دیوان کبیر رابه عشق "شمس تیریزی" و بنام اوسروده دومین اثر بسیار گرانباشدش - مثنوی معنوی - را نیز که یکی از شاهکارهای فکر و اندیشه بشری است بنام یکی از خلفای خویش "حسام الدین حسن چلبی" سرود. درحقیقت روح ناآرام و جان بی قرار مولانا همواره کسی را می جست که بالطف طبع او را در کار آورد. او همواره خود را مانند چنگی می دیده که محبوبش در کنارش می گرفته و می نواخته و به سرانگشتان عشق ورزی تارهایش

۱ - کلیات شمس یا دیوان کبیر، جزو پنجم، غزل ۲۳۷۷، ص ۱۵۵

۲ - همان، جزو دوم، غزل ۹۱۱، ص ۲۰۹

۳ - "حسام الدین حسن بن محمد بن حسن" که مولانا ویرادر مقدمه مثنوی، مفتاح خزاین عرش و امین کنوز فرش و بایزید وقت و جنید زمان می خواند اصلاً از اهل ارمیه است و بدین جهت مولانا وی را در مقدمه مثنوی "ارموی الاصل" گفته است و خاندان او به قونیه مهاجرت کرده بودند و حسام الدین در آن شهر بسال ۶۲۲ تولد یافت.

"چلبی" که در اشعار مولانا و در کتب تذکره بر وی اطلاق شده عنوان دیگر "حسام الدین" و بمنزله لقبی است که از اصل معنی عمومی چلبی "سیدی" بطریق تقیید و تخصیص عام بخاص منصرف و در اصطلاح متقدمان به حسام الدین اختصاص یافته است. (رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی، ص ۱۰۲)

را به اهتزاز درمی آورده است تا صدای خوش از آن برخیزد و جان شنونده را لذت و راحت بخشد.

در پدید آمدن مثنوی معنوی که از حدیقه سنایی و منطق الطیر "عطار" رنگ و بو گرفته "حسام الدین چلبی" دست ترغیب و تشویق دارد. استاد "بدیع الزمان فروزانفر" در این باره می نویسد:

"بهترین یادگار ایام صحبت مولانا با حسام الدین بیگمان نظم مثنویست که یکی از مهمترین آثار ادبی ایران و بی هیچ شبهتی بزرگترین و عالیترین آثار متصوفه اسلام میباشد و سبب افاضه و علت افاده این فیض عظیم از وجود مولانا همانا حسام الدین چلبی بوده است. با تفاق روایات چون چلبی دید که یاران

۱ - در آن ایام که "شیخ صلاح الدین" برگزیده و خلیفه مولانا بود "حسام الدین" در خدمت وی بشرایط بندگی و ارادت قیام می کرد و سر تسلیم در پیش می داشت و چون صلاح الدین خرقه تهی کرد نظر به جانبازی و فداکاری که از آغاز در بتدگی مولانا کرده بود مقبول آن حضرت شد و هر چه از عالم غیب حاصل میشد همه را بحضرت چلبی حسام الدین فرستاده او را مقدم اصحاب و سر لشکر جنود الله گردانید.

اخلاص و حسن ارادت نخستین بحدی در مولانا کار گر افتاده بود که حسام الدین را بر کسان و پیوستگان خود ترجیح میداد "هر چه از عالم غیب ملوک و امرا و مریدان متمول از اسباب و اموال دنیای فرستادندی همان ساعت به چلبی حسام الدین فرستادی و عنان تصرف و تصرف امور را بدست او باز داده بود مگر روزی امیر تاج الدین معتز مبلغ هفتاد هزار درم سلطانی فرستاده بود فرمود که همه را بگیرند و به چلبی حسام الدین برند، سلطان ولد فرموده باشد که در خانه هیچ نیست و هر فتوحی که می آید خداوندگار به چلبی می فرستد، پس ما چه کنیم؟ فرمود که بهاء الدین والله بالله تالله که اگر صد هزار کامل زاهد را حالت مخمصه واقع شود و بیم هلاکت باشد و ما را یکتانان باشد آنها هم بحضرت چلبی فرستیم دوستی و عنایت مولانا با چلبی بدانجا رسیده بود که خاطرش بی وجود او شکفته نمی گشت و در مجلسی که چلبی حضور نداشت مولانا گرم نمی شد و سخن نمی راند و معرفت نمی گفت. یاران این معنی را دریافته بودند و در اینگونه مجالس بیش از هر چیز وجود حسام الدین را لازم می شمردند. از مقدمه مثنوی و سر آغازهای دفتر چهارم و پنجم و ششم این کتاب بخوبی می توان دانست که حسام الدین در چشم مولانا چه مقام بلندی داشته و تا چه حد مورد عنایت و علاقه بوده است.

(رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی، ص ۱۰۴-۱۰۵)

هنر و اندیشه مولوی از نگاهی دیگر

مولانا بیشتر بقرائت آثار "شیخ عطار" و "سنایی" مشغولند و غزلیات مولانا اگرچه بسیار است ولی هنوز اثری که مشتمل بر حقایق تصوف و دقایق آداب سلوک باشد از طبع مولانا سر نزده است. بدین جهت منتظر فرصت بود تا شی مولانا را در خلوت یافت و از بسیاری غزلیات سخن راند و درخواست نمود تا کتابی بطرز الهی نامه سنایی (یعنی حدیقه) یا منطق الطیر بنظم آرد، مولانا فی الحال از سر دستار خود کاغذی که مشتمل بود بر ۱۸ بیت از اول مثنوی یعنی از "بشنو از نی چون حکایت میکند" تا "پس سخن کوتاه باید والسلام" بیرون آورد و بدست حسام الدین چلبی داد.

جذب و کشش "حسام الدین" که در قوت از جذب "شمس" کمتر نبود بار دیگر دریای طبع مولانا را که نسبتاً آرامشی داشت بجنبش در آورد و شور و بیقراری دیگر داد و مولانا روز و شب فرار و آرام نمیگرفت و بنظم مثنوی مشغول بود و شبها حسام الدین در محضر وی می نشست و او به بدیهه خاطر مثنوی می سرود و حسام الدین می نوشت و مجموع نوشته ها را به آواز خوب و بلند بر مولانا می خواند و چنانکه ابیات مثنوی حاکی است بعضی شبها نظم مثنوی تا سپیده دم از هم نمی گسست و گفتن و نوشتن تا بصبحگاه می کشید.

چون مجلد اول بانجام رسید حرم [زن] حسام الدین در گذشت و او پراکنده دل و مشغول خاطر گردید و طبع مولانا هم که طالب و مشتری نمی دید از ملولان روی در کشید و دو سال تمام نظم مثنوی بتعویق افتاد تا بار دیگر تفرق خاطر چلبی بجمعیت بدل شد و خواهان آغاز نظم و انجام مثنوی گردید.

و چون جزء دوم مثنوی در سال ۶۶۲ شروع شده و دو سال تمام هم ما بین اتمام جزو اول و آغاز دفتر دوم فاصله بوده است، پس باید دفتر اول میانه سال ۶۵۷ - ۶۶۰ آغاز شده باشد.

از تاریخ ۶۲۲ تا موقعی که جلد ششم بانجام رسید و ظاهراً تا اواخر عمر

مولانا بنظم مثنوی مشغول بود و چلبی و دیگران می نوشتند و در مجالس خوانده می شد... صحبت مولانا با چلبی ۱۵ سال امتداد یافت و یاران از اثر صحبت آن شیخ کامل و این طالب مشتبهی، موافد فوائد می بردند و بارادت تمام بخدمت آنان مسابقت می ورزیدند و این ۱۵ سال مولانا از هجوم و آشوب ناقصان تا حدی آسوده خاطر بود و همین آسایش به راحت ابد و اتصال مولانا بعالم قدس منتهی گردید^۱.

مطالب مثنوی :

شرح و احصای مطالب مثنوی در این صفحات معدود و مجال اندک ممکن نیست زیرا بگفته مولانا :

گر بریزی بحر رادر کوزه ای چند گنجد قسمت یک روزه ای^۲
اما از باب مالا بدرک کله ، لا یترک کله، به چند موضوع، اشاره ای گذرا می شود.

الف) پیوستگی با قرآن

مثنوی چنان با قرآن پیوند خورده که درباره آن رساتر از این بیت چیزی نمی توان گفت:

مثنوی معنوی مولوی - هست قرآن در زبان پهلوی
اگر بخواهیم در اثبات همین بیت بکوشیم " مثنوی هفتاد من کاغذ شود." پس به ناچار در دو بخش مصداقی چند بر این گفته آورده می شود.

۱- رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا...، ص ۱۰۷-۱۰۹

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲



۱) شیوه های قرآنی در مثنوی :

۱-۱) خدا در قرآن حکیم برای فهم بندگان حقایق را در قالب حکایات و تمثیلات بیان کرده است. گاهی سخن از علاقه میان خدا و بنده رفته و گاهی از پیوند روح و بدن. جایی ذات خداوندی موضوع بحث است و جای دیگر از صفات باری تعالی یاد شده است. زمانی حقیقت نبوت و رسالت را بیان کرده و زمان دیگر تفصیل وحی و فرشتگان را. مقصود اینکه عقاید و عبادات، معاملات و سیاسیات، اخلاقیات و معاشیات، حیات و ممات، جزا و سزا و از مضامینی همانند اینها به تفصیل و اجمال در قرآن کریم یافت می شود. این موضوعات را می توان بایانی شاعرانه در مثنوی یافت.

۱-۲) یکی از ویژگی های قرآن این است که براهین منطقی و عقلی روشن بر اثبات این دسته از مفاهیم اقامه می کند. حتی تردید کنندگان در اصالت قرآن به مبارزه خوانده می شوند تا اگر کسی در این باره شبهه دارد پیش بیاید و آن را با اختراعات ذهن خود مقایسه کند. مولوی هم به بیان تعریض معترضان مثنوی می پردازد:

جمله سرتاسر فسانه است و فسون کوه کانه قصه بیرون و درون
که اساطیر است و افسانه نژند نیست تعمیقی و تحقیق بلند^۱

آنگاه با چشم بر پاسخ قرآن به منکران خود، او هم به معترضان مثنوی پاسخ می گوید:

حرف قرآن را مدان که ظاهری است زیر ظاهر باطنی بس قاهری است^۲

۱ - مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۲۰۵

۲ - همان.

۳-۱) دیگر اینکه مصادیق امثال قرآن حکیم در نظام آفرینش تغییر ناپذیر و پایدارند مانند مهر و ماه و زمین و جانورانی چون شتر و مگس و زنبور و پرندگان.

مولوی هم در تایید افکار خود براهین و امثالی را بکار برده است که فطری، پایدار و تغییر ناپذیرند.

۴-۱) قرآن برای همه انسانها در هر کجا و هر زمان، از هر نژاد و رنگ و با هر مایه از درک و فهم و عقل، سرچشمه هدایت است. برای خانه بدوشان بیابانهای حجاز از شتر و آسمان و ماه و ستاره و شب و روز و کوه و بیابان مثال می آورد و در برابر فلاسفه مایه ناز عرب، استدلال بسیار دقیق را اختیار می کند. برای یلان نیرومند و نازندگان به طاقت و قوت بدن، سرگذشت اقوام عادی و ثمود و برای مغروران و مستکبران و شیفتگان سلطنت و اقتدار و ثروت، سرگذشت فرعون و هامان و قارون را پیش می کشد. مولانا هم در مثنوی خود بر این شیوه قرآنی، استوار گام زده است.

۵-۱) مهم ترین ویژگی قرآن کریم آن است که آورنده و حامل قرآن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، قرآن مجسم بوده است. آن وجود گرامی خود به احکام و اخلاقی که دیگران را به آنها دعوت می کرد تا پایان زندگی سخت پایبند بوده و خویشان و دیگران را بدان شاهد و گواه ساخته است. مولانا هم مثنوی مجسم بود و مسلم و غیر مسلم بدان شاهدند. روز وفاتش عیسویان و جهودان بر جنازه اش نوحه خوانی می کنند. پادشاه وقت از آنان می پرسد که شما به مولانا برای چه علاقه دارید؟ می گویند این مرد خدا برای شما محمد صلی الله علیه و آله و سلم و برای ما عیسی و موسی علیهما السلام بود:

کرده او را مسیحیان معبود
دیده او را جهود خوب چو هوود
عیسوی گفته اوست عیسی ما
موسوی گفته اوست موسی ما^۱

۱ - ولد نامه، ص ۱۲۱.

۲) مفاهیم قرآنی در مثنوی :

بیشتر مضامین قرآن لفظاً یا معناً در مثنوی آمده اند مانند:

- ۱-۲) وفای عهد - در قرآن حکیم آمده است: " و او فوا بعهدی اوف بعهدکم" ○ بفرموده پیامبر هم ایفای عهد از شرایط دین است. مولانا می گوید:
وعده را باید وفا کردن تمام ورنه خواهی کرد، باشی سرد و خام^۱
- ۲-۲) مکافات عمل - خدا می فرماید: " فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره ○ و من يعمل مثقال ذرة شراً یره" ○ " که مولوی آن را چنین آورده است:
این جهان کوه است و فعل مانند سوی ما آید ندانم را صدا^۲
- ۳-۲) حقانیت و راستی گفتار پیامبر - خداوند گواهی می دهد که همه گفته های پیامبر بر پایه وحی است و خواهش نفس را در آن راهی نیست: " ما ضل صاحبکم و ما غوی ○ و ما یبطق عن الهوی ○ ان هو الا وحی یوحی ○ ...
افتمارونه علی ما یری ○ درخشش این آیات در مثنوی چنین است:
آنکه از حق یابد او وحی و خطاب هر چه فرماید بود عین ثواب^۳

۱ - قرآن، بقره / ۴۰: و به عهد من وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم.

۲ - مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۶.

۳ - قرآن، زلزال / ۷ و ۸: پس هر کس به وزن ذره ای نیکی کرده باشد آن را می بیند ○ و هر کس به وزن ذره ای بدی کرده باشد آن را می بیند. ○

۴ - مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷.

۵ - قرآن، نجم / ۲ و ۳ و ۴ و ۱۲: که یار شما [پیامبر] نه گمراه شده و نه به راه کج رفته است. ○ و سخن از روی هوی نمی گوید. ○ نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می شود ○ ... آیا در آنچه می بیند با او جدال می کنید؟ ○

۶ - مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷.

- ۴-۲) نکوهش سوء ظن - دستور خداوند است که: "یا ایها الدین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم" مولانا می گوید:
- بگذر از ظن خطای بدگمان "ان بعض الظن اثم" آخر بخوان^۱
- ۵-۲) نکوهش مدح شقی - ستایش و مدح خطا کاران موجب غضب خداست و از آن عرش خداوندی بلرزه می آید. مولانا می گوید:
- می بلرزد عرش از مدح شقی بدگمان گردد ز مدح متقی^۲
- ۶-۲) راز داری - کسیکه راز خویش را پوشیده دارد به مرادش می رسد.
- مولانا:

گفت پیغمبر هر آنکو سز نهفت زود گردد با مراد خویش جفت^۳

ب) عرفان و کلام:

مولوی ضمن اینکه به مباحث غامض حوزه عرفان و معرفت می پردازد، از طرح مباحثی نیز که در حوزه کلام، سالهای سال محل نزاع میان متکلمان و فلاسفه بوده اند کوتاهی نکرده و این مسائل را نیز به مذاق اهل معرفت بررسی می کند. موضوعاتی مانند روح انسان، عشق، وحدت وجود، جهد و توکل و جبر و قدر از این دسته اند.

روح انسان:

مولانا می گوید که روح انسان پیش از در آمدن به این پیکر جزو روح

۱ - قرآن، حجرات / ۱۲: ای کسانی که ایمان آورده اید، از گمان فراوان بپرهیزید. زیرا پاره ای از گمان ها در حد گناه است.

۲ - مشوی معنوی، دفتر اول، ص ۷

۳ - همان

۴ - همان، ص ۶.

مطلق بود. جز وصال و معرفت شغلی نداشت. از هنگامی که در عالم جماد آمده و مقید پیکر انسانی شده و صفات روحانی را از دست داده است، چون از آب و گل عالم اجسام خوشش نمی آید، باز برای رفتن به موطن اصلی خویش (عالم ارواح) بی تابانه ناله و فریاد می کند:

بشنو ازنی چون حکایت می کند / رز جدایی ما شکایت می کند^۱
واضح است که مولانا از روح با تعبیر "نی" یاد کرده که ناله اش چون بگوش مرد و زن می رسد آنها را هم بگریه می آورد:

کز نیستان تا مرا بریده اند / از نفیرم مردوزن نالیده اند^۲
آنگاه جایگاه ازلی و ابدی روح را در این ابیات می نمایاند:

منیست بودیم ویک گوهر همه / بی سروبی پایدیم، آن سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب / بی گره بودیم وصالی همچو آب^۳
یعنی ما پیش از آنکه در این عالم اجسام درآیم جوهری بسیط و گوهری واحد بودیم، نه کثرت بود و نه ترکیب. در عالم خویش از اعضا و جوارح بی نیاز و از جسم انسانی پاک بودیم. همچو آفتاب بودیم که گرچه شعاعش بی شمار ولی در حقیقت نور واحد است. همچو آب زلال بودیم که گرچه قطره هایش بسیار ولی در حقیقت آب واحد است.

برای حفاظت روح که خانهٔ خدا است مولانا می گوید که باید آن را از آرایش دنیوی و زنگار مادی مصون داشت. چون اگر به زنگ و آرایش آلوده گردد، در آن برحقیقت و معرفت بسته می شود. عشق حقیقی می خواهد نغمهٔ

۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲. نخستین بیت مثنوی است.

۲ - همان. دومین بیت مثنوی است.

۳ - همان، ص ۱۶.

وحدة الوجود بسراید ولی چون روح زنگار گرفته ، آینه عکس نما نیست چه سود؟:

عشق خواهد کاین سخن بیرون بود آینه غماز نبود چون بود^۱
بر عکس، آینه ای که صاف و شفاف باشد از نور خورشید معرفت درخشان است :
آینه کز زنگ آرایش جداست پرشعاع نور خورشید خداست^۲
این است که مرشد کامل نخست به تزکیه نفس مرید قیام می کند آنگاه او را به راه
حقیقت راهنما می شود تا مرید به آن راه رفته نور معرفت را دریابد:

رو تو زنگار از رخ او پاک کن بعد از آن ، آن نور را ادراک کن^۳

عشق :

صوفیه ذات خداوندی را که روح مطلق می شمرند آن را حسن مطلق هم
می دانند . حسن مطلق سر چشمه ای است که اجزای حسن از آن دمیده و در همه
هستی از جاندار و بی جان گسترده شده اما برای دیدن آن چشم بصیرت می باید:
آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد^۴
روح انسانی برای وصل به سرچشمه خود بی تاب و مضطرب است . این
بی تابی واضطراب را در اصطلاح صوفیانه "عشق" می گویند . در این عشق ،
انسان عاشق ، و ذات خداوند معشوق است . صوفیان کامل این عشق را در پرده
مجاز بیان کرده و برای یافته ها و واردات ناشی از تجلیات آن عباراتی مانند

۱ - مثنوی معنوی ، دفتر اول ، ص ۳

۲ - همان .

۳ - همان .

۴ - همان ، ص ۲ .

زلف، خال، رخ، شمع، پروانه، باده و مینا وضع می کردند.^۱
وجه اصلی این بیان مبهم این بود که شاعر صوفی بحیثیت فانی خود
- انسان -، به حسن مطلق - خدا - عشق می ورزید، پس در گفتار هم می بایست
آنگونه که در خور فهم انسان باشد ابراز عشق کند:

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران^۲
دیگر اینکه اسرار عشق را فهمیدن و تحمل کردن کار دل و جگراست:

سر پنهان است اندر زیر و بزم فاش اگر گویم جهان برهم زخم^۳
اینست که "ابوسعید"، "حکیم سنایی"، "حافظ شیرازی" و دیگران این شیوه را
اختیار کردند ولی "رومی" در اظهار عشق هیچگونه ابهام و ابهامی بکار نبرده و
رموز طریقت و حقیقت را آشکارا گفته است. مولانا هم عشقش حقیقی است و
هم طریقیانش و این شیوه تبیین عشق تا آن روز در میان اهل طریقت نبوده است:

عشق های کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود^۴
عشق بر مرده نباشد پایدار عشق را بر حسی جان افزای دار^۵

۱ - شمس مغربی گوید:

اگر بینی در این دیوان اشعار
بت و زُتار و تسبیح و چلیپا
شراب و شاهد و شمع و شیتان
می و میخانه و رند خرابیات
نوا ی ارغنون و ناله نی
خط و خال و قدو بالا و ابرو
مشو زنه از آن گفتار در تاب
میچ اندر سرو پای عبارت
نظر را نغز کن تا نغز بینی

۲ - مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۵

۳ - همان، ص ۲.

۴ - همان، ص ۶.

۵ - همان، دفتر پنجم، ص ۳۳۴

عشاق برای وصال یار چشم براه می باشند و دلشان در فراق یار می تپد، غم فراق
و هجر جانشان را می کاهد و آنان تا می توانند در پی فرار از هم و غم بر می آیند.
جایی که "انوری" گوید:

عاشقی چیست؟ مبتلا بودن باغم و محنت آشنا بودن
و دیگری می سرايد:

عاشقی چیست؟ بگوینده جانان بودن دل بدست دگری دادن و حیران بودن
مولانا عشق را علاج همه غموم و هموم و جمله امراض و علل می شمرد:
شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علت‌های ما^۱
و می گوید که در اصل، عشق نام طلب دایم و تپش ناتمام است. عشقی که با
وصال یار آتش آن سرد شود در حقیقت عشق نیست بلکه هوس است. نمونه
چنین عشقی را در حکایت "زرگر و کنیز" می آورد:

تا کنیزک در وصالش خوش شود ز آب و وصلش دفع این آتش شود^۲
"امیر خسرو" هم می سرايد:

مگس قند و پروانه آتش گزید هوس دیگر و عاشقی دیگر است
مولانا می گوید که عشق ورزی با معشوقی می شاید که قابل محبت، باقی
و پایدار باشد ورنه محبت با محبوب فانی هم فانی است:

زانکه عشق مردگان پاینده نیست چونکه مرده سوی ما آینده نیست
عشق آن زنده گزین کوی باقی هست و ز شراب جانفزایت ساقی است^۳
در این جهان گذران مصائب و آفات گوناگون، اوقات انسان را تلخ و غم
عشق هم افزون بر آن مصائب، دل و جگر او را مجروح می کند. ولی این غم، به

۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲.

۲ - همان، ص ۶.

۳ - همان، ص ۷.

تنهایی همه مشکلات و غمهای دیگر را آسان بلکه نیست و نابود می کند. درد را

دارو می شود و خارهای راه را مرغزار و گلشن می کند:

از محبت تلخها شیرین شود	از محبت مس ها زرین شود
از محبت دُرّه عاصافی شود	وز محبت ذردها شافی شود
از محبت خارها گل می شود	وز محبت سرکه ها مل می شود ^۱

وحدت وجود:

علمای ظاهر برآنند که توحید عبارت است از یکتایی و بی انبازی خدا در ذات، ولی در تصوف این معناتا اندازه ای تبدیل می شود. متصوفه می گویند که جز خدا چیزی دیگر در عالم موجود نیست. این عقیده را "همه اوست" هم گویند که از آن به "وحدة الوجود" تعبیر می شود. محل نزاع این است که نزد اهل ظاهر، ذات خداوندی از سلسله کاینات جداست اما نزد متصوفه جدانیت. هر چند که خود نیز در این باره با هم انباز نیستند. گروهی از آنان می گویند که خدا وجود مطلق است. این وجود چون در تشخصات و تعینات جلوه گر می شود اقسام ممکنات پدید می آیند مثلاً حباب و موج در ظاهر باهم مخالف و از هم جدا هستند ولی در حقیقت وجود آنها جز آب هیچ نیست. "غالب دهلوی" می گوید: گفتم از کثرت و وحدت سخنی گوی به رمز گفت: موج و کف و گرداب همانا دریاست^۲ گروه دیگر میگویند که سایه آدم گرچه در ظاهر چیزی جداگانه است ولی در حقیقت وجود حقیقی ندارد. اصل سایه، ذات آدمی است. همین گونه ممکنات همه ظلال و پرتو ذات حضرت باری اندنه خود آن. این عقیده را "وحدة الشهود"

۱ - مشوی معنوی، دفتر دوم، ص ۱۰۲

۲ - کلیات غالب - فارسی، ص ۲۷۶.

یا "همه از اوست" نامند. بنا بر "وحدة الوجود" همه چیزها را خدا می توان گفت، چنانکه حباب و موج را آب ولی در "وحدة الشهود" این اطلاق جایز نیست چنانکه سایه آدم را آدم نمی توان گفت. "منصور حلاج" و "مولانا جلال الدین رومی" اهل "وحدة الوجود" هستند. رومی گوید:

گر هزارانند یک تن بیش نیست چون خیالات عدد اندیش نیست^۱
بحر وحدانی است، جفت و زوج نیست گوهر و ماهیش، غیر موج نیست^۲

البته فهم و درک نسبت میان ذات باری تعالی و مخلوق مشکل است. مولانا می گوید که ذات باری تعالی را با ممکنات نسبت خاصی است که در عقل و قیاس نمی آید.

اتصالی بی تکلیف، بی قیاس هست "رب الناس" را با جان ناس^۳

جهد و توکل:

مولانا با این که از سرآمدان اهل توکل است روی هم رفته جد و جهد را برای زندگی لازم می شمرد. توکل نزد او هرگز این نیست که آدمی دست از تلاش و کوشش بردارد. توکل یعنی اینکه صوفی جهد کند و درباره نتیجه عمل، نظرش بر خدا باشد:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند
رمز "الکاسب حیب الله" شنو از توکل در سبب کاهل مشو^۴
گر توکل می کنی در کار کن کسب کن، پس تکیه بر جبار کن^۵

۱ - مشوی معنوی، دفتر سوم، ص ۱۳۸

۲ - همان، دفتر ششم، ص ۳۸۲

۳ - همان، دفتر چهارم، ص ۲۲۸.

۴ - همان، دفتر اول، ص ۲۱.

۵ - همان، ص ۲۲.

۱ - جبر و قدر (در اصطلاح کلام) مسأله مهم مذهبی و از دیرباز مورد بحث گروههای مختلف مذهبی، فلسفی و کلامی بوده است. خواجه نصیر الدین طوسی چنین می نویسد:

قارسی جبر، به ستم در کاری داشتن باشد و پارسى قدر، به اندازه تقدیر باشد قومی گویند: مردم را در هیچ کاری اختیاری نیست و از ایشان بعضی که غالی تر باشند گویند: که مردم را خود هیچ اثر و فعلی و کسبی نیست. و آنچه به او نسبت کنند که او کرد فعل خدای تعالی است و بتقدیر او. و بعضی دیگر می گویند: که مردم را اختیاری نیست، و آنچه را نسبت به او می کنند که او کرد فعل خدای تعالی است و بتقدیر او و کسب بنده است. چه خدای تعالی با ایجاد آن فعل هم صفتی در بنده آفریند که آنرا قدرت خوانند. و بحقیقت میان این سخن و سخن اول جز در عبارت تفاوت نیست از جهت آنکه هر دو قوم گویند: لا مؤثر فی الوجود الا الله، و این قوم را جبریان خوانند. و مقابل ایندسته را قدریان یا عدلیان خوانند ولی می توان جبریان را قدری خواند بسبب آنکه گویند کارها بتقدیر خداست. باید دانست که بجهت این خبر "القدریة محوس هذه الامة" هر قومی قدری بودن را بدسته مخالف خود نسبت می دهد. (مجموعه رسائل خواجه نصیر ص ۹ - ۱۰). ... هر دسته برای اثبات مدعای خویش به آیات و اخباری استناد جسته و ادله عقلی اقامه می نمایند. خواجه نصیر در رساله جبر و اختیار خود چنین آرد: حجت بزرگترین طایفه اولی (جبریه) آنست که باتفاق هر دو قوم، خدای تعالی پیش از وجود بندگان دانست هر کسی چه کند. اگر ممکن باشد که خلاف آن کنند، ممکن باشد که علم خدای تعالی نه علم باشد. و چون ممکن نباشد که خلاف آن کنند، ایشانرا هیچ اختیاری نباشد. و نیز گویند که قدرت و ارادت مردم نشاید که فعل او بود. چه اگر فعل او بود فاعل بحسب قدرت و ارادت بود. پس او را در ایجاد قدرت و ارادت خود احتیاج بقدرتی و ارادتی بود. و دور یا تسلسل لازم آید. و هر دو محالست. و چون قدرت و ارادت مردم نه بفعل او بود، پس هر گاه قدرت و ارادت در او آفریند واجب بود که فعلی از او صادر شود. و هر گاه که نیافریند محال بود که صادر شود، پس او را هیچ اختیار نبود. و نیز گویند: اگر خدای تعالی تقدیر کرده باشد که چیزی بمردم رسد و او هیچ سعی نکند در تحصیل آن، لا محاله باو رسد. و اگر تقدیر کرده باشد که آن چیز باو نرسد، و او بسیار جهد کند در تحصیل او، محال بود که باو رسد. پس جهد و سعی مرد را هیچ تأثیری نبود، و جمله بخواست و ارادت حق تعالی بود. و حجت بزرگترین طایفه دوم آنست که اگر بنده را اختیاری در فعل نباشد تکلیف بر او عبث باشد و دعوت اولیا و انبیا و کن و مکن بی فایده. و جهد و سعی جرا باید کرد و مدح و ذم متوجه نشود. و اگر شود راجع بمردم نباشد و دین و کفر بخت نیک و بد بود. و ثواب و عقاب نه بر عمل باشد. و بعضی دعوی ضرورت کنند در علم بآنکه مردم را فعلی است و در آن مختار است. (از مجموع رسائل خواجه نصیر ص ۹ - ۱۰) خواجه پس از بیان ادله پیروان جبر و اختیار گوید: ما آنچه مقتضای عقل مطلق است در این بحث بترتیب ایراد کنیم. و التفات نکنیم به نصرت مذهبی یا کسر مقالاتی، تا آنچه حق باشد واضح باشد ان شاء الله (لفظ نامه - دهخدا، ج ۱۴، ص ۱۷۴ - ۱۸۵) ر. ک. کتابهای علم کلام و تاریخ علم کلام.

هنگامی که مولوی در گلشن سخن نغمه های شیرین می سرود عقیده به جبر در بیشتر سرزمینهای اسلامی رایج بود. او باوری خلاف باور مرسوم اختیار کرد که این موضوع به کمال اجتهاد و قوت قدسیه او دلالت می کند. مولانا "جبریه" و "قدریه" هر دو را بر باطل می شمرد. او استناد جستن "جبریه" به ظاهر حدیث "ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن" را نادرست می خواند و می گوید که این حدیث در ترغیب به جهد و مفهومش آن است که انسان مکلف به جهد است و بر این جهد مطابق مرضی خدا نتیجه مترتب می شود:

بهر تحریض است براخلاص وجد کائدر آن خدمت فزون شو مستعد^۱
 همچنین تسلیم "قدریه" به ظاهر معنای "جف القلم بما هو کائن" را گونه ای جبر می داند و گوید که مفهومش این است که نتیجه هر کار نوشته شده و نیک و بد یکسان نیستند. نتیجه نیک، نیک و انجام بدی بد است. اگر سقف عمارتی بر سر کسی افتد، سقف مؤاخذه نمی شود، زیرا که مختار نیست. ولی اگر کسی بر دیگری سنگ می زند، مضروب ازو برهم شود زیرا می داند که سنگ مجرم نیست بلکه سنگ زنده، مجرم و سنگ مجبور است:

هیچ خشمی آیدت بر چوب سقف	هیچ اندر کین او باشی تو وقف ^۲
گر شتر بان اشتری را می زند	آن شتر قصد زننده می کند
خشم اشتر نیست با آن چوب او	پس ز مختاری شتر بردست بو
همچنین گربرسگی سنگی زنی	برتو آرد حمله گردی منشی ^۳

با این وصف مولانا به "قدریه" بیش از "جبریه" مایل است ولی در کل راه اعتدال می پیماید:

زاری ما شد دلیل اضطرار	خجالت ما شد دلیل اختیار ^۴
------------------------	--------------------------------------

۱ - مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۳۳۱.

۲ - همان، ص ۳۳۰.

۳ - همان، ص ۳۳۱.

۴ - همان، دفتر اول، ص ۱۵.

محاسن فنی مثنوی

اولین و بزرگترین خصوصیت مثنوی کاربرد استدلال با تمثیل است. زیرا بدون آن فهم مضامین دقیق و عمیق آسان نیست. مولوی تعلق خدا با عالم ممکنات و علاقه روح با جسم را با تمثیل چنین تصویر می‌کند:

شادی اندرگرده و غم در جگر عقل چون شمعی درون مغز سر
رایحه در انف و منطق در لسان لهُو در نفس و شجاعت در جنان^۱
و دربارهٔ برداشته شدن قیود شرعی در عالم استغراق می‌گوید:

خون، شهیدان را ز آب اولی تراست این خطا از صد ثواب اولی تراست
در درون کعبه رسم قبله نیست چه غم ارفعواص را پاچیله نیست^۲

یکی دیگر از محاسن فنی مثنوی بهره‌گیری بسیار از حکایت و داستان است. مولوی با این فن، آمیزه‌ای بسیار استوار و شکوهمند از گفتنی‌های یک انسان کامل پدید آورده است. حکایت‌گری و داستان‌سرایی، هم واژه‌ها و جمله‌ها را در برداشتن بار سنگین معانی ژرف یاری کرده و هم آنچه را که شاید به خودی خود سخت و در زمرهٔ اوامر و نواهی باشد به گونه‌ای دلنشین ساخته که خواننده و شنوندهٔ مثنوی را به خواندن و شنیدن مشتاق‌تر و تشنه‌تر می‌کند و به مرور نقش ملکات اخلاقی را در پندار و کردار و رفتار وی می‌نگارد.

او از داستان به ویژه برای آموزش‌های اخلاقی سود می‌جوید. در حکایت "نخجیران"^۳ جابجا از دادن پندهای زندگی ساز دریغ نمی‌ورزد. چون شیر برای شکار نخجیران در کمین می‌نشست و چرا را بر آنان تلخ

۱ - مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۹۷.

۲ - همان، ص ۱۰۶.

۳ - همان دفتر اول ص ۲۱ - ۳۰.

می‌کرد، آنها با وی کشمکش داشتند. پس از گفتگوهای بسیار:

عهدها کردند با شیر ژیان کاندرا این بیعت نیفتد در ژیان
 قسم هر روزش بیاید بی ضرر حاجتش نبود تقاضای دگر
 عهد چون بستند و رفتند آن زمان سوی مرعی ایمن از شیر ژیان
 ... عاقبت شد اتفاق جمله شان تا بیاید قرعه اندر میان
 قرعه بر هر کوفتد او طعمه است بی سخن ، شیر ژیان را لقمه است
 ... قرعه بر هرک اوفتادی روز روز سوی آن شیر او دویدی همچو یوز
 چون بخرگوش آمد این ساغر بدور بانگ زد خرگوش کاخر چند جور؟
 قوم گفتندش که چندین گاه ما جان فدا کردیم در عهد و وفا
 تو موجود نامی ما ای عنود تا نرنجد شیر رو رو زود زود
 اما خرگوش تن به پیمانی که سر سپردگی در برابر ستم را برای نخجیرگان به
 ارمغان آورده است نمی دهد و تدبیری می اندیشد تا خود و همگان را از دست
 شیر رهایی بخشد:

در شدن خرگوش بس تأخیر کرد مکر را با خویشان تقریر کرد^۱
 آنگاه عذر خواه پیش شیر خشمگین می دود و علت دیر آمدن را بر خوردن به
 شیری دیگر در راه می گوید. شیری که خرگوش را ترسانده ، همراهش را ربوده و
 گفته:

هم تو را وهم شهت را بردم گر تو با یارت بگردید از برم^۲
 خرگوش با این حيله شیر را برای از میان برداشتن رقیب، با خود بر سر چاهی

۱ - مثنوی معنوی ، دفتر اول، ص ۲۱

۲ - همان ، ص ۲۵

۳ - همان، ص ۲۶

می آورد و در آنجا هم با یک بازیگری فریبا خود را در دامان شیر قرار می دهد و شیر که به درون چاه می نگرد با دیدن تصویر خود و خرگوش در آب، بافته های او را باور می کند و برای رها کردن طعمه خود از دست رقیب! در چاه می جهد:

عکس خود را او عدوی خویش دید لا جرم بر خویش شمشیری کشید

ای بسا ظلمی که بینی در کسان خوی تو باشد در ایشان ای فلان!

کمال بلاغت مثنوی این است که رازهای عمیق و اسرار دقیق را به اجمال بیان می کند. هنگامی که طیب الهی، راه علاج کنیزک پادشاه را می یابد، مولانا در تبیین سز به همین بیت بسنده می کند:

گفت تدبیر آن بود کسان مرد را حاضر آریم از پی این درد را^۱

از این بیت نمی توان دریافت که آیا آن زرگر بذات خود این بیماری را درمان خواهد کرد یا در معالجه، وی مددکار طیب خواهد شد، یا شربت وصلش دل سوزان کنیزک را آرامش خواهد بخشید و آتش عشق وی را فرو خواهد نشاند، یا آن بیچاره به نفس خویش، کوفته شده و دوی مرض وی خواهد شد؟ چنانکه شد. مولانا تعلیم و هدایت را به سخن پرداز می دهد و ترجیح می دهد روی سخنش به عالم و عارف و مبتدی وامی است. زبان و شیوه ای بکار برده است که فهم همه را توان رسیدن به آن باشد.

با این همه اسلوب مثنوی را اگر سهل ممتنع گوئیم بجاست زیرا با آن که شکل و اندازش بس ساده و آسان است ولی تا امروز کسی مانند آن را زیب قرطاس نکرده است.

۱ - مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۹

۲ - همان، ص ۶

کتابنامه

- ۱ - قرآن مجید؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ ج ۱، تهران: سروش، ۱۳۷۱.
- ۲ - بهاء الدین محمد ولد (سلطان ولد)؛ ولد نامه؛ با تصحیح و مقدمه جلال همایی؛ ج ۲، تهران: کتابفروشی و چاپخانه اقبال، بی‌گ.
- ۳ - دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ زیر نظر دکتر محمد معین؛ ج ۱، تهران: مؤسسه لغت نامه، ۱۳۳۸.
- ۴ - غالب، میرزا اسد الله خان؛ کلیات غالب - فارسی؛ مرتبه سید مرتضی حسین فاضل لکهنوی؛ ج ۱، لاهور: مجلس ترقی ادب، ۱۹۶۷.
- ۵ - فروزانفر، بدیع الزمان؛ رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی؛ ج ۲، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۳۳.
- ۶ - مولوی، جلال الدین محمد (مولانا)؛ کلیات شمس یا دیوان کبیر؛ با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر؛ ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
- ۷ - _____؛ مثنوی معنوی؛ به تصحیح و مقابله و همت محمد رمضانی؛ ج ۱، تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۵ - ۱۳۱۹.

فیلسوف اقبال لاهوری

شناساندن افکار و آثار علامه اقبال لاهوری فیلسوف بزرگ شرق، کاری است بس عظیم و دشوار که از توان این مقاله بیرون است. لذا به فراخور وسعت اندیشه خود به این موضوع می پردازم بویژه آنکه سخن محدود و گفتنی نامحدود است.

از آنجا که اقبال شیفته زبان و ادب و عرفان ایران بوده است زبان فارسی را از طریق مطالعه و تفحص در کتب و دواوین شاعران پارسی گوی سلف آموخته است. باینکه زبان مادری اقبال پنجابی و زبان ملیش اردو است، کلیات اردوی وی شش هزار بیت و کلیات فارسی اش نه هزار بیت دارد. شعر اردوی اقبال نیز از لحاظ کلیات، ترکیب، اوزان، قوافی، ردیف ها و غیره به فارسی بسیار نزدیک است و جالب اینکه اقبال هرگز ایران را ندیده و در آرزوی این دیدار می سوخته است:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما
عوطه هازد در ضمیر زندگی اندیشه ام تا بدست آورده ام افکار پنهان شما
دکتر شهیندخت کامران مقدم (صفیاری) درباره اقبال می گوید: "شناخت اقبال، شناخت یک فرد نیست. بلکه شناختن یک مکتب و شناختن یک ایدئولوژی است. شناختن شرایط، اوضاع و احوال خود مان است. اقبال عنوان یک فصل است و ما با شناختن اقبال وارد متنی میشویم که عنوانش اقبال است و متنش خود ما و اندیشه ما است."

اقبال می گوید: "وقتی که در کمبریج دانشجو بودم در دوران تعطیلات با

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶

یکی از هم کلاسی هایم به وطن او رفتم. خانه او در دهی دور افتاده در اسکاتلند بود. یک روز معلوم شد مبلغی که از هندوستان آمده بود، می خواهد شب در مدرسه ده سخنرانی کند. مطلب درباره گسترش مسیحیت در هند دور می زد. من با میزبان برای استماع سخنان او رفتم. شنوندگان زیادی از زن و مرد گرد آمده بودند. مبلغ گفت: "هند سیصد میلیون جمعیت دارد، که نمی توان آنها را انسان نامید. آنان از لحاظ عادات و خصایل و تمدن از انسانهای بسیار پست به شمار می روند و فقط اندکی از حیوان برترند. ما طی سال ها با جدوجهد و تلاش این انسانهای حیوان نما را با تمدن آشنا کردیم. ولی کار خیلی وسیع و مهم است. شما به سازمان ما پول بدهید تا در این کار مهم که برای بهبود زندگی بشریت شروع کرده ایم، موفق شویم. این مبلغ مسیحی با فانوس جادویی (Magic Lantern) عکس های هندیان را نشان داد. آن فیلم ها از "بھیل"، "گوند"، "دراور" و مردمی بودند که در جنگل های "اریسه" نیم برهنه زندگی می کنند. در حقیقت این تصاویر بسیار زشت بودند. وقتی سخنرانی تمام شد، من ایستادم و از رییس مجلس اجازه خواستم که سخن بگویم. او اجازه داد و من برای بیست و پنج دقیقه با هیجان صحبت کردم. به شنوندگان گفتم: "من سراپا هندی هستم، شیر و خمیره من از آن سرزمین است. شما می توانید از ظاهر من، رنگ چهره من، عادات و حالات من این حقیقت را دریابید. من به زبان شما با همان روانی صحبت می کنم، که مبلغ حقایق و معارف سخن گفت. در هند تحصیل کرده ام و اکنون برای آموزش عالی به کمبریج آمده ام. شما از صورت و سخنان من می توانید دریابید که آنچه مبلغ درباره مردم شبه قاره گفته است تا چه حد صحت دارد. حقیقت این است که هند در شرق آسیا یک کشور مهذب و متمدن است که طی قرن ها پرچم

(۱) و (۲) و (۳) قبایلی هستند که در استان "اریسه" هندوستان می زیند.

تہذیب و علم را افراشته نگاہداشتہ است. اگرچہ ما از نظر سیاسی استعمار شدہ ایم، ولی ادبیات شما از آن ما است. تمدن ما مال خود مان است. تاریخ و فرہنگ ما چیزی است کہ از هیچ نظر از تاریخ و فرہنگ ملت های غربی کمتر نیست. آقای مبلغ فقط بدین سبب این عکس های زشت را از ہندیان بہ شما نشان دادہ است کہ احساسات شما را برانگیختہ، و جیب های شما را خالی کند. " بہ مجرد آنکہ سخن من تمام شد، رنگ مجلس عوض گردید. مردم با من ہم صدا شدند و مبلغ کہ شدیداً مأیوس گشتہ بود، جلسہ را دست خالی ترک کرد."

بعد از این داستان ما می توانیم بفہمیم کہ چرا اقبال اینقدر بہ فراگیری علم و دانش تاکید می کرد. او می خواست کہ ہمہ انسانها و بخصوص مسلمانان شرق از علم بہرہ ور شوند و اینطور نشود کہ دیگران از بی خبری و بی سوادی ما استفادہ کنند.

اقبال می دید کہ ابر قدرت های استعماری روسیہ و اروپا برای اغراض خود می خواہند دنیای اسلام را تکہ تکہ نمایند تا بتوانند مناطق مسلمان نشین را یکی پس از دیگری تحت تصرف خویش در آورند، حقوق مسلمانان را پایمال نمودہ، و بر آنها حکومت کنند. وی فکر میکرد کہ اگر در ملت های مسلمان، تصور اروپایی ملی گرایی گسترش یابد، آنها مانند کشورہای اروپایی از ہمدیگر دور خواہند شد یا باہم خواہند جنگید و حقوق یکدیگر را پایمال خواہند کرد. بدین ترتیب انسانیت آنان از بین خواہد رفت. لذا او بہ این نتیجہ رسید کہ مسلمانان برای حفظ بقا و قدرتشان باید بر اساس ایمان مشترک متحد گردند و امت اسلامی یا اتحاد ملل اسلامی را بہ وجود بیاورند. او می گوید: درین دوران فتنہ خیز و پر آشوب باید بہ قرآن جنگ زنیم و وحدت و یگانگی خود را حفظ کنیم.

اقبال درباره این حکومت اسلامی معتقد بود که باید بر پایه عدالت باشد تا ظلم و ستم رخت بریندد، آنگاه گنج های پنهانی زمین آشکار می شود:

زمانه کار او را می برد پیش که مرد خود نگهدار است درویش
همین فقر است و سلطانی که دل را نکه داری چو دریا گهر خویش^۱
در دنیای اقبال و در گستره آثارش دو نکته بارز و پر ارزش به چشم می خورد: نخست آن که اقبال خود شناس از اهل نظر و اعتقاد و احساس و حکمت و اشراق، هرچه را دیده و شنیده و خوانده، به محک نقد و داوری زده است. از کنار پدیده ها و رویداد های مختلف حیات به سادگی و بی اعتنایی نگذشته است. به عبارت دیگر، اقبال در جریان زندگی، صاحب کشف و کراماتی است. او در مسایل حیات و روابط پیچیده آن غور می کند و پس از تأملی چند پیرامون هر واقعه ای در موضوع یا شیئی مورد نظرش نفوذ می کند و با یک تجربه خاص ذهنی، از آنچه متاثر شده است بیرون می آید و سخن می گوید. او مرد تیز بین و تیز نظری است که نگاهش از نوک سوزن تیز تر می نماید:

نگاه خویش را از نوک سوزن تیز تر گردان چو جوهر در دل آینه راهی می توان کردن^۲
اقبال در اشعار و مقالات و سخنرانیهای خویش همیشه سعی کرده است قهرمانان اسلامی را از لابلای تاریخ بیرون کشد و در برابر چشم مسلمانان بگذارد و برای آنان نمونه و سرمشق ارائه دهد.

کلمات و الفاظ دلنشین و زیبایی که اقبال در اشعارش بکار برده است هر کدام حاکی از حکمتی است. نظم او از خیال و دروغ و افسانه و فریب مایه نگرفته است، بلکه سرمایه سخنش با بهره گیری از لاهوت و قرآن و پروردگان

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۸۲۷ و ۸۴۸
۲ - همان، ص ۴۰۷

مکتب اسلام و رسالت رسول گرامی آنچنان پر مایه و پژوهشگرانه شده است که بسان سروده‌ای الهی " چون از دل بر می آید لاجرم بر دل می نشیند ". اقبال تنها از ملای روم و نظیری تأثیر نپذیرفته است بلکه از بزرگان دیگری مانند سنایی ، بابا طاهر ، خیام ، شیخ محمود شبستری ، منوچهری ، حافظ و از حکمای عالیقدر ایرانی مانند ابن سینا و غزالی و عارفانی مانند حلاج نیز متأثر است. اما بیش از همه به ملای روم علاقه و ارادت دارد و بیش از همه از او متأثر شده است.

اقبال فیلسوفی بلند نظر و مصلحی اجتماعی و شاعری گرانقدر است . وی می خواهد به ملت شرق که تحت تأثیر افکار صوفیانه به جبر و قضا و قدر تسلیم شده و شخصیت خود را از دست داده و زیر بار سلطه اجانب به کالبدی بی روح تبدیل شده است روحی تازه بدمد و شخصیتش را با تشویق به کار و کوشش و حتی استقبال از خطر و نامالایمات و تکاپوی مداوم ، زنده کند و " خود " او را نیرومندی بخشد. بدین جهت به زبانی نیازمند است که بتواند بار سنگین اندیشه‌اش را بدوش بکشد. زبانی سرشار از مفاهیم و لغات ساده و در عین حال نمایش گری لطیف برای احساس وی. اقبال تلاش می کند بهر صورت که امکان دارد با زبان غزل ، مثنوی ، ترانه ، ترجیع بند ، ترکیب بند ، سرود و مستزاد تأثرات و هیجانات خود را بدیگران القا کند. او باور دارد که خودی از عشق و محبت استحکام می پذیرد و می سراید:

نقطه نوری که نام او خودی است	زیر خاک ما شرار زندگی است
از محبت می شود پاینده تر	زنده تر ، سوزنده تر ، تابنده تر
... عشق را از تیغ و خنجر پاک نیست	اصل عشق از آب و باد و خاک نیست
... عاشقی آموز و محبوبی طلب	چشم نوحی قلب ایوبی طلب

... شمع خود را همچو رومی بر فرور
 روم را در آتش تبریز سوز
 ... دل ز عشق او توانا می شود
 خاک همدوش ثریا می شود
 ... در دل مسلم مقام مصطفی (ص) است
 آبروی ما ز نام مصطفی (ص) است
 ... مانند شها چشم او محروم نوم
 تابه تخت خسروی خوابید قوم
 ... در نگاه او یکی بالا و پست
 با غلام خویش بر یک خوان نشست
 ... ماکه از قید وطن بیکانه ایم
 چون نگه نور دو چشمیم و یکیم
 از حجاز و چین و ایرانیم ما
 شبیم یک صبح خندانیم ما
 ... امتیازات نسب را پاک سوخت
 آتش او این خس و خاشاک سوخت
 معیار ارزشهای انسانی از دیدگاه اقبال و بررسی پست‌ها و ناپسند‌های او،
 از عمده ترین نکاتی است که اساس تفکر و جهان بینی این آزاده دانای راز را
 تشکیل می دهد. " ارزشها " معانی گرانبها و ارجمندی هستند که ایمان و اعتقاد را
 می آفرینند و به آدمی قوه تمیز و تشخیص ارزانی می دارند.

اقبال دانشمندی برجسته در بالاترین سطح از معیارهای بشری با ابعادی
 گوناگون است. روحیه اسلامی و انقلابی اوست که در سطر سطر نوشته هایش
 طنین انقلاب و رستخیر عام را فریاد می زند و ندای آزادی و آزاد اندیشی را
 سرمی دهد. اقبال احیا کننده نسل جوان در شناخت این میراث بزرگ فرهنگی
 است. وی مغز متفکر دنیای اسلام در سر زمین خود است و سرمشق همه
 مسلمانان. او مجاهدی دلیر و اندیشه پرداز پیدایش کشور عظیم پاکستان است.
 وی مسلمانی است پر سوز و گداز که ارزشهای اسلامی را برای تکامل ملت
 خویش مطرح می کند. او نیرویی زوال ناپذیر و زبانی فصیح و رسا در ابلاغ
 پیامش دارد. او شمعی است که از سوختن باکی ندارد، روشنگری است بیدار دل

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۳۷ - ۴۰

با دلی پر خون که از عشق داغی مثال "لاله" دارد و حکایت پر رمز و راز "لاله زار" او صدها بار و هر بار به نوعی، شعرش را شعله ور ساخته است تا شاعر را در اسطوره غمی بزرگ غرق کند.

به تعبیر اقبال انسان "اسم اعظمی" است که همه ارزشها از او سرچشمه می گیرند. به همین سبب معرفت آدمی به "خود" مفهومی دارد بدین صورت که فرد احساس شخصیت و منش کند و تماشاکننده رازی باشد که میان او و خدا است. سرانجام در این تماشاگری است که بین آدمی و خداوند رابطه ای عمیق برقرار می شود چنان که گویی: "خداوند انسان را به همان نگاه نظاره می کند که انسان خدا را."

درباور اقبال اسلام مرز نمی شناسد، رمز بقای ملت در اسلام است:

قلب ما از هند و روم و شام نیست مرز و بوم او بحر اسلام نیست
تا شعار مصطفی (ص) از دست رفت قوم را رمز بقا از دست رفت^۱
به نظر اقبال یکی از ارزشهای مسلمان واقعی تلاش برای حفظ وحدت اسلامی است. "وحدت اسلامی" باید در قالب "امت مسلمان"، بدون در نظر گرفتن محیط جغرافیایی و رنگ و نژاد و زبان حفظ شود. آرزوی وی این بود که ملت مسلمان همه باهم متحد شوند. وی توجه به قرآن را داروی همه دردهای انسان می داند. مسلمان واقعی باید همه ارزشهای حیات را از قرآن و عمل به آن کسب کند و پیوسته با قرآن محشور و مأنوس باشد. قرآن سرمشق زندگی مرد مسلمان و کتاب ارزشهای متعالی است:

۱ - اقبال لاهوری، محمد (علامه)، کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۲۳
۲ - همان، ص ۱۳۷

ز قرآن پیش خود آینه آویز دگرگون گشته ای از خویش بگریز
 سرازویی بسنه کردار خود را قیامت‌های پیشین را برانگیز
 آگاه باشیم که بی خبری از قرآن، بی خبری از خویش است و بی خبری
 قرین بیچارگی است. بقول اقبال این جهان همه و همه مربوط است به تجلیهای
 وجودی ما:

جهان غیر از تجلیهای ما نیست که بی ما جلوه نور و صدا نیست^۱
 علم تا در دل قرار نگیرد، علم نیست، جهل است. اقبال می گوید که: باید
 آموخت تا از این جهت محتاج دیگران نشویم، منتها این علم آموزی نباید
 حجاب راه ما بشود. علم واقعی علمی است که راه را به ما بنمایاند و تفسیری از
 جهان و آنچه در آن است، پیش روی ما قرار دهد:

علم اگر کج فطرت و بد گوهر است پیش چشم ما حجاب اکبر است
 علم را مقصود اگر باشد نظر می شود هم جاده و هم راهبر
 می نهد پیش تو از قشر وجود تا تو پرسی چیست راز این نمود
 جاده را همواره سازد این چنین شوق را بیدار سازد این چنین
 ... علم تفسیر جهان رنگ و بو دیده و دل پرورش گیرد از او^۲
 دانش حاضر حجاب اکبر است مت پرست و بت فروش و بتگر است
 پایه زندان مظاهر بسته ای از حدود حس برون نا حسته ای^۳
 انسان باید دارای بینشی نظری باشد نه بصری:

۱ - کلیات اقبال - فارسی، ص ۸۱۶

۲ - همان، ص ۴۳۶

۳ - همان، ص ۶۵۸

۴ - همان، ص ۸۲

علم و حکمت کشف اسرار است و بس حکمت بی جستجو حواص است و بس^۱
گفت حکمت را خدا خیر کثیر هر کجا این خیر را بینی بگیر^۲
انسان مورد نظر اقبال، همان مرد حق است که رنگ و بویش از خداست:
مرد حق از کس تکبیرد رنگ و بو مرد حق از حق بدیدد رنگ و بو
هر زمان اندر تنش جانی دگر هر زمان او را چو حق شانی دگر^۳
اقبال معتقد است که آدمی باید با کیمیاگری و جودیش، تجربه‌های
محسوس مادی را که با نمونه و نموده‌های حسی ارتباط دارند به صورت نظام
یافته‌ای در آورد تا هدف و غرض خاصی را شامل شود. مثل احساس مسلمانی،
احساس برادری و برابری، آنگاه این مجموعه باید به صورتی در ذهن آدمی
جایگزین گردد که به او خود آگاهی ببخشد و نادانیش را به دانایی، کفرش را به
دین، و شکش را به یقین بدل کند، یعنی از ظاهر به باطن پی ببرد و از آیات و
نشانه‌ها به صانع.

اکنون اقبال در سر تا سر ایران قهرمان نهضت اسلامی است. می بینیم که
نهضت انقلاب اسلامی که با ترویج کلام و پیام اقبال توسط ملک الشعرا بهار،
علامه دهخدا، استاد نفیسی، احمد سرورش و سید غلام رضا سعیدی به
دکتر علی شریعتی رسید اینک به دست رهبران بزرگ جمهوری اسلامی به اوج
رسیده و آثار اقبال از طرف دولت اسلامی در برنامه‌های آموزش ادبیات فارسی
دبیرستانی و دانشگاهی گنجانیده شده و ملت اسلامی ایران به آثار و احوال اقبال
بیش از پیش ارج می‌نهد.

۱ - کلیات اقبال - فارسی، ص ۵۶۸

۲ - همان، ص ۵۴۷

۳ - همان، ص ۵۵۰

آثار و نوشته های اقبال

۱- نوشته های فارسی :

- ۱-۱- اسرار خودی (منظوم) ۱-۵- جاوید نامه (منظوم)
 ۱-۲- رموز بی خودی (منظوم) ۱-۶- پس چه باید کرد ای اقوام شرق (منظوم)
 ۱-۳- پیام مشرق (منظوم) ۱-۷- مسافر (منظوم)
 ۱-۴- زیور عجم (منظوم) ۱-۸- ارمغان حجاز (منظوم)

۲- نوشته های اردو:

- ۲-۱- بانگ درا (منظوم) ۲-۴- ارمغان حجاز (منظوم)
 ۲-۲- بال جبریل (منظوم) ۲-۵- علم الاقتصاد
 ۲-۳- ضرب کلیم (منظوم)

۳- نوشته های انگلیسی :

- ۳-۱- سیر فلسفه در ایران (پایان نامه دکترا)
 ۳-۲- یادداشت های پراکنده
 ۳-۳- بازگشت به فقه اسلامی (Return of Muslim Jurisprudence)

۴- نوشته هایی که پس از درگذشت وی منتشر شد:

- ۴-۱- نامه های اقبال به عطیه بیگم - ۴-۶- اقبال نامه
 ۴-۲- نامه های اقبال به محمد علی جناح (فائد اعظم) - ۴-۷- شاد و اقبال
 ۴-۳- سخنرانیها و خطابه های اقبال - ۴-۸- مکاتیب اقبال
 ۴-۴- نامه ها و نوشته های اقبال - ۴-۹- مقالات اقبال
 ۴-۵- مقالات انگلیسی اقبال - ۴-۱۰- انوار اقبال

کتابنامہ

فارسی :

- ۱ - اقبال لاہوری ، محمد (علامہ) ، کلیات اقبال - فارسی ، ج ۱ ، لاہور : اقبال
آکادمی پاکستان ۱۹۹۰ م۔
- ۲ - _____ جاوید نامہ ، ج ۴ ، لاہور
- ۳ - _____ پیام مشرق ، ج ۹ ، لاہور
- ۴ - شریعتی ، علی (دکتر) ، ما و اقبال
- ۵ - رضوی ، سید سبط حسن (دکتر) ، فارسی گویان پاکستان ، ج ۱ ، اسلام آباد :
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- ۶ - کامران مقدم (صفیاری) ، شہیندخت ، نقشی از اقبال
- ۷ - اورنگ ، بہاء الدین ، یاد نامہ اقبال ، لاہور : خانہ فرہنگ ایران ۱۳۵۷ خ
- ۸ - نگاہی بہ اقبال
- ۹ - زندگی نامہ اقبال
- ۱۰ - دانای راز

اردو :

- ۱۱ - اقبال لاہوری ، محمد (علامہ) ، کلیات اقبال - اردو
- ۱۲ - اقبال ، جاوید (دکتر) ، زندگی نامہ محمد اقبال لاہوری ، ج ۱
- ۱۳ - ہلال ، کراچی ، آوریل ۱۹۷۱ م۔

انگلیسی :

- ۱۴ - " پنجاب گزت " ، ۲۴ فوریه ۱۹۰۱ م۔

گزیده هایی از شعر فارسی امروز

حکیم سید عبد اللطیف مجروح کلهروی

راولپندی - پاکستان

بیاد امام خمینی (ره)

مرحبا صد مرحبا ای رهبر روشن ضمیر جمله اوصاف حمیده در وجودت جای گیر
مرحبا، پُر نور از تو عالم اسلام گشت ای که هستی آسمان علم را ماه منیر
ضعف انسان را تو بخشیدی عصای "جاهدوا"
از وطن، تبعید تو وا کرد باب زندگی اهل دل را نفخه "تَمَّ" موجب خیر کثیر
اهل دین از نسبت مأمون و وقف صد نشاط آنچنان کاندر کنار مادری طفل صغیر
همچنین خواهیم مردی مثل تو در ملک ما تا کند چون تو شیان تیره ما مستبیر
ای امام ذی حشم ای محرم راز خودی سایه افکن باد بر تو رحمت رب قدیر

ظفر عباس

بهکر - پاکستان

رخ بی حجاب

بادشمنان مهر و محبت چراکنی بادوستان بغض و عداوت چراکنی
ای دل تو پیش یارشکایت چراکنی از ایستلا و درد حکایت چراکنی
در دهر گوش صدق شناسانه ای نماند بی سود این بیان صداقت چراکنی
یک جنبش نگاه کن و جان ما بگیر اسباب ظلم و جور و شقاوت چراکنی
بر ما نموده ای تو رخ بی حجاب را سامان حشرو نثر و قیامت چراکنی
ای مهربان بسوی گدایان خود بیا محروم ز التفات و عنایت چراکنی
اعجاز ذات خویش ب مردم نما "ظفر"
این شعبده کشف و کرامت چراکنی

دکتر حسین رزمجو

دانشگاه مشهد ایران

بر مزار مولانا جلال الدین مولوی

خرم امروز که چشم رخ جانان را دید
بر سر کوی صفا، مظهر عرفان را دید
سالها بود که در آرزوی دیدن دوست
همجو یعقوب بدم کان مه کنعان را دید
در دلم بود که روزی به حریمش بنهم
پای و افسوس که روحم غم هجران را دید
شکر کایام غم دوری او آخر شد
به سر آمد شب دل و آن خور تابان را دید
خرم امروز که گویی گل شادی بشگفت
مرغ جان نغمه سرا شد چو گلستان را دید
اینک از خاک خراسان به تماشا گه راز
با کسی آمده ام کان شکر افشان را دید
بیدل از خطه تبریز شدم همره شمس
او که در عالم حسن آن شه خوبان را دید
قونیه مدفن خورشید جهان عشق است
ای خوش آن دیده که این مهر درخشان را دید
سولوی رهبر و روشنگر راه حق است
چون که با چشم خرد رتبه آسان را دید
اوست غواص به در سای حقیقت زاترو
که بدین غرقه شدن گوهر امکان را دید
مثنوی بحر معانی است چو قرآن مدل
هادی است بهر کسی کوره نرقان را دید
غزل شمس وی آن شعله شور است و امید
خاصه بر سوخته ای کاتش حرمان را دید
قیه مافی بود مظهر انوار کمال
بهر آن کس که به دل جلوه سیحان را دید
او نمرده است و نمیره به جهان هرگز زانک
روح وی زنده به عشقی است که ایمان را دید

قونیه

قونیه که مدفن جلال الدین است
سر منزل سالکان راه دین است
هان تا که ز تربتش مده می جویی
چون معدن عشق و بحر عرفان این است

۱ - اشاره دارد به رباعی زیر، منسوب به شیخ بهایی که در بزرگداشت مولوی سروده است:
من نمی گویم که آن عالیجناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب
مثنوی او چو قرآن مدل هادی بعضی و بعضی را مضل

عطاء الله خان عطا (مرحوم)

دیره اسماعیل خان - پاکستان

امید مهر و لطف ز دین دشمنان ، غلط

در دور ماعطا سخن شاعران غلط
در ملک ما ثقافت افرونگیان ، غلط
پرواز ، چون ز مرغک تو رسته بال و پر
من در مقام عشق بجایی رسیده ام
باد خزان بموسم گل در چمن وزید
برآب و نان غیر توان زیست تا یکی؟
خود سارقیم ماوشما همچو دیگران
از تست هر چه میرسدت نی ز آسمان
دارم یقین قوی که بما هر چه می رسد
هر کس که شد بحلقه دام هوس اسیر
ماییم چون ز دور زمان خود عبارتی
در مهد عمر غره مشو از کمال خویش
کفار هر دیار، به دین دشمنی، یکتند
افسانه های وامق و مجنون و کوهکن
صحرا و خار و تیشه خونریز و جوی شیر
نساآشنای حال من آشنای حال
نادیده حسن بی بدل دلیرم عطا

اسلوب فکر و طرز بیان و زبان غلط
چنگ و رباب و باده و رقص زنان ، غلط
امید کار خیر ز تو دولتان غلط
کناجا اگر بود خردم دیدیان غلط
چون بود کارکردگی باغبان غلط
این زیستن به لقمه یگانگان غلط
از سارقان بود گله سارقان غلط
چون شاعران مکن گله آسمان غلط
از دوستان رسد، گله دشمنان غلط
بنمایدش نکو روش راستان ، غلط
از مایود شکایت دور زمان غلط
این لافها که نیست جومن دیگران ، غلط
امید مهر و لطف ز دین دشمنان ، غلط
تخلیق شاعرانه پیشینیان ، غلط
همرنگ داستان بل سیستان ، غلط
برمن گمان نیک کن داین و آن غلط
برمهر و ماه ناز کند آسمان غلط

مقصود جعفری

راولپندی - پاکستان

برگ گل

رُوزگارم از فراقش در پریشانی گذشت در بلا و محنت و تلخی و نادانی گذشت
چون بیدم حال زار مسلم خوابیده بخت دل پریشان شد، غمین شد، از مسلمانی گذشت
برگ گل را در کف خار مغیلان دیده ام من چسان گویم که ایام ستمانی گذشت
بلبل شوریده سر، گریبان و گل آتش قبا از لب شکر قشان ذوق غزل خوانی گذشت
حال زار زندگانی را چه پرسى "جعفری" بیشتر در سختی و کمتر به آسانی گذشت

صابر ابوهری

جگادهری - هند

صحبت اهل نظر

زندگی را نذر خاک ماسوا کردی چرا گوهر نایاب هستی ، زیر گل کردی چرا
طایر لاهوت استی ، بر فلک باید نظر خویش را پابند این دنیای دون کردی چرا
شاهکار کبریایی ، پیکر خاکی نه ای از مقام عالی خود بی خبر هستی چرا
بر جمال دیگران پروانه ای ای کیَم نظر رنگ و نور خویشتن را هیچ می دانی چرا
هر که داند خویشتن را محرم حق می شود تو بی عرفان حق خود را نمی دانی چرا
من بگیرم دامت ألوده عصیان بگشت از خطا بخشی مولا نا امید سستی چرا
هیچ چیزی را نبیند جز جمال روی تو باز هم از چشم من مستور می مانی چرا
عاشقان را می رسانی بر سر دار و صلیب لطف بر اهل هوا و حرص فرمایی چرا
خاک را اکسیر سازد صحبت اهل نظر "صابر" نادان میان ناکسان مانی چرا

۱ - حدیث شریف از امیر المؤمنین علی علیه السلام : من عرف نفسه فقد عرف ربه .

ضیاء محمد ضیاء

سیالکوٹ - پاکستان

شہید کربلا

ذکر طرب گذار که ماه محرم است وز دیده خون بیار که هنگام ماتم است
 بنگر یکی که طایفه اهل شرجه کرد با آن بزرگوار که خیر مجسم است
 بنگر یکی که از ستم اشقیایچه دید آن شاه ذوالکرم که کریم است واکرم است
 در خاک و خون نشست جگر گوشه بتول (س) آن کو فروغ چشم رسول (ص) اعظم است
 سبط رسول (ص) پاک که برآستان وی جبریل را ز روی ارادت جبین خم است
 تسلیم کرد جان پی حفظ اصول شرع در راه حفظ شرع قیامش مسلم است
 شبیر (ع) سرگروه شهیدان امت است شبیر (ع) سرفروش و فداکار اعظم است
 او بر فراشت پرچم آزادی بشر او پاسدار حرمت و ناموس آدم است
 هر جا که می رود ز شهیدان حق سخن آنجا سخن ز سبط پیمبر (ص) مقدم است
 خونی که ریختند به صحرای کربلا حقا که پر بها تراز ملک دوعالم است
 تنها نه نوحه سنج من استم که پرزمین هر ذره ساز ناله و فریاد پیهم است
 تنها نه دل فگار من استم که در غمش هر سینه پر جراح و مهر دیده پرتم است
 کشتند بی گناه شه دین پناه را نالیم زار هر چه بر این فاجعه ، کم است
 لب تشنه در گذشت زجان ، بر لب فرات آن سروری که صاحب نسیم و زمزم است
 کی می برد نصیب ز شادی " ضیاء کسی کز محنت و مصیبت شبیر (ع) بی غم است ؟

دکتر انجم رحمانی

لاهور - پاکستان

شهر کولاب ای حریم عاشقان

شهر کولاب ای حریم عاشقان
شاه ختلان "توسر اولیا
من به صد شوق و ارادت آمدم
صد سلام از خاک پاک آورده ام
پس یک "اقبال" ادب پرور منم
آن حکیم و شاعر شیرین سخن
"خیمه های ما جدا دلها یکیست"
رشته اسلام باشد استوار
ما چو یک جانیم اندر دو بدن
یک خدا و یک نبی و یک کتاب
این منم "انجم" و "رحمانی" لقب
"انجم" گفتم مقام عاشقی
دیده و دل را سکون، آرام جان
شاه همدان "تو، پیر عارفان
ممره یاران، زی این آستان
از برای دوستان دلستان
آن که بُد عشق و محبت را روان
بوم من ز اندیشه اش شد در جهان
قبله ما کعبه وحدت نشان
هم ز تاجیک، هم ز پاکستانیان
همدل و همراه و همفکر و زبان
معنی توحید باشد بی گمان
قلب من شد خانه کولاییان
خوش درآ در آستان عاشقان!

- ۱ - این ابیات را سراینده در کنگره جهانی شاه همدان (سپتامبر ۱۹۹۵) در کولاب تاجیکستان سروده و خوانده اند.
- ۲ - این مصرع از غزل پرفسور ظهیر احمد صدیقی رییس پیشین بخش فارسی دانشکده دولتی لاهور آورده شده است.

گفتگو با:

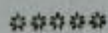
حجة الاسلام والمسلمین صادقی رشاد

معاون پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

زبان فارسی، زبان فرهنگ ساز

فصلنامه دانش تلاش می کند که در هر شماره گفتگویی با یکی از فرهیختگان داشته باشد. خوانندگان گرامی در ایران، هندوستان، ترکیه، افغانستان، بنگلادش، سری لانکا و کشورهای اروپایی می توانند به عنوان همکاران افتخاری "دانش" چنین گفتگوهایی را با استادان و صاحب نظران پیرامون زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ پربراری که از آن سیراب شده، داشته باشند و برای ما بفرستند.

زمستان سال پیش حجة الاسلام والمسلمین "علی اکبر صادقی رشاد" معاون پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی "مهمان رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد بود. وی خود از اندیشمندان فرهنگی و توانمندان عرصه ادبیات معاصر ایران بویژه ادبیات پس از انقلاب اسلامی است. دانش با ایشان گفتگویی داشت که باهم آن را مرور می کنیم.



دانش ۱: جناب آقای رشاد به شما خوشامد می‌گوییم و به عنوان نخستین پرسش خواهشمندیم که ارزیابی خود را از "همایش بین‌المللی انقلاب اسلامی، فرهنگ و توسعه" که توسط رایزنی فرهنگی در اسلام‌آباد برگزار شد بیان فرمایید.

رشاد:

بسم الله الرحمن الرحيم

همایش "انقلاب اسلامی، فرهنگ و توسعه"، همایشی مغتنم و بایسته بود؛ هم به لحاظ انتخاب موضوع و هم به لحاظ اینکه دانشوران و فرهیختگانی از هند، بنگلادش، سری لانکا، ایران، پاکستان و دیگر کشورها، در آن شرکت داشتند. برخی مقالاتی که در آن خوانده شد، پخته و سنجیده بود و سخنرانان پیرامون موضوعات زنده و لازمی سخنرانی کردند. این جانب به طور کلی همایش را درنیل به اهدافش موفق می‌بینم. ان شاء الله که این گونه همایشهای علمی و تحقیقی و تخصصی تکرار شود و با بررسی عمیق و فنی مبانی و پایه‌ها و آرمانها و ارزشها و دستاوردهای انقلاب اسلامی بتواند این انقلاب بزرگ را به جهان بشناساند.

دانش ۲: می‌دانیم که ادبیات انقلاب اسلامی آمیخته به عرفان زنده و سازنده است، جناب عالی هم در همایش "ادبیات انقلاب اسلامی"، در دانشگاه تهران اشاره کرده اید که: "امام خمینی (ره) با عرفان انقلاب کرده و حماسه امام هم جلوه‌ای از عرفان اوست". خواهشمند است در این باره بیشتر توضیح دهید.

رشاد: در باره مطلبی که در آن سخنرانی گفتم، معتقدم که امام خمینی (ره)

پس از آن که یک سیاستمدار، یک انقلابی یا شخصیتی باشد که بخواهد حکومتی بر پایه خواهش و گرایش و تمایل خود تأسیس کند، شخصیتی عرفانی است. چنانچه سیر زندگی امام را بررسی کنیم، در می یابیم که امام از عرفان به دیگر مراحل گام نهاده است. یعنی امام در دوره جوانی و تا پیش از چهل سالگی مراحل و مقامات گوناگون عرفان را پیموده و بیشتر کتب عرفانی را در همان سالها نگاشته است. شرح و تعلیقات بر *فصوص الحکم*، *اربعین حدیث* - که شرح عرفانی چهل روایت اخلاقی عرفانی است -، *سر الصلوة*، *آداب الصلوة* و بسیاری از اشعار و غزلیات عرفانی، به دوره جوانی و پیش از چهل سالگی امام تعلق دارند. آنچه از اخلاق و عرفان هم در حوزه علمیه قم - که بزرگترین کانون علمی اسلام در سراسر جهان بشمار می رود - تدریس کرده اند، در همان قبل از چهل سالگی است. بنابراین من معتقدم که امام اولاً یک عارف بوده، و مدارج عرفانی و معرفتی را طی کرده و از خلق به حق رسیده، اسفار اربعه ای را که عرفا مطرح می کنند سیر کرده، و سرانجام از خالق به خلق برگشته و به درد مردم رسیده و بنا را بر مبارزه و نجات مردم ایران و همه مسلمانها و مستضعفان جهان گذاشته است. به همین جهت آثار و پیامدهایی که از رفتار و حرکات او دیده می شود به نظر من معمولی نیست، به فتوای معروف ایشان درباره "سلمان رشدی" نزدیک به یک میلیارد مسلمان و نیز برخی متفکران نامسلمان پاسخ آری دادند. این قدرت نفوذ و تصرف قلوب جز با پیسودن مدارج عالی عرفان میسر نیست.

نمونه دیگر: امام بدون هیچ گونه توان تسلیحاتی و سازمان نظامی توانستند بر قدرتمندترین دولت منطقه که سر تا پا مسلح بود به آسانی پیروز شوند و در قلوب مردم بی سلاح نفوذ و تصرف کنند تا جایی که آنان بی مهابا به خیابانها بریزند و در برابر جنگ افزارهای پیشرفته نظام شاهنشاهی بایستند و انقلاب اسلامی را به پیروزی برسانند. این نشانه ای از تصرف های معنوی امام محسوب می شود.

کسانی که امام را از نزدیک می دیدند حس می کردند که در محضر آن بزرگوار، نگاه و حرکاتشان با قلب و روح او پیوند می خورد و دل و جانشان در تسخیر آن مردخدایی قرار می گیرد. با این وصف اعتقاد و باور دارم که "امام با عرفان انقلاب کرد".

عرفان امام چگونه عرفانی است؟ عرفان امام عرفان صوفیانه نیست. به نظر من میان عرفان مکتبی و عرفان مسلکی فاصله و شکاف بسیار وسیعی وجود دارد، هرگز مانسی توانیم علی بن ایطالب علیه السلام را عارف ندانیم، همه او را عارف می دانیم همه فرق اسلامی فقهی، کلامی، فلسفی و همه مسلکهای عارفانه و صوفیانه، علی علیه السلام را عارف می دانند، حال آنکه ما هرگز در زندگانی و رفتار و روابط علی بن ایطالب آنچه را که در رفتار و روابط صوفیان اعصار و قرون، از جمله همین عصر شنیده و دیده ایم، سراغ نداریم. آن امام همام در عین اینکه عارف است، اما رفتار و کردار صوفیانه ندارد و حتی افکارش با افکار صوفیانه رایج، متفاوت است. من معتقدم که عرفان امام خمینی (ره) از نوع عرفان مولی العارفين علی علیه السلام بود. عرفان علوی و مکتبی داشت نه صفوی و مسلکی. نیز، عرفان امام از عرفان "محي الدين عربی" و تا حدودی از افکار "مولوی" و به صورت بارزتری از نگرش "حافظ" متأثر است چون به عقیده من "مولوی" و "حافظ" هم عرفان صوفیانه نداشتند و کسی نمی تواند بگوید که اینها جزو کدام یک از فرق تصوف هستند.

در آثار منشور و منظوم امام به ویژگیهایی از عرفان او برمی خوریم که آن را از دیگر مسلکهای عرفانی متمایز می کند. حتی چنین بر می آید که امام به چیزی فراتر از عرفان و عالمی و رای عالم عرفان دست یافته است. حتی گاهی به عرفان هم پشت پا می زند. در غزل "دریای فنا" از دیوان امام می خوانیم که:

"چون به عشق آمدم از حوزه عرفان، دیدم آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود"

۱- دیوان امام، ج ۱، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۴

می گوید خواننده ها و نوشته های نظری و مکتبخانه ای و همچنین عرفان، مشکل مرا حل نکرد تا آنکه به رتبه ای فراتر از درس و بحث و عرفان دست یافتم و در آنجا فهمیدم که حقایق هستی چیست. ایشان حتی به برخی عرفای بزرگ همچون "حسین بن منصور حلاج" که از نمونه های عرفان و تصوف ما هستند طعنه می زند و می فرماید:

"بر فراز دار فریاد "انا الحق" می زنی مدعی حق طلب ایت و انا چه شد؟" یعنی تو که منصوری هنوز به آن مرحله از کمال نرسیده ای که خود را فراموش کنی، هنوز گرفتار "انانیت" خویش هستی، چنانکه بر بالای دار هم بجای انکار خویش، اثبات خویش کردی و باز با "انا" آغاز کردی.

ویژگی های عرفان امام را می توان چنین برشمرد:

- در عرفان امام حماسه با عرفان سازگار و بستر هردو یکی است.
- در عرفان امام انزوا و گوشه گیری راه ندارد، چون رسول اکرم (ص) فرمود: "لا رهبانیه فی الاسلام، رهبانیه امتی الجهاد". رهبانیت و گوشه گیری در اسلام نیست، بلکه گوشه گیری و رهبانیت امت من جهاد و مبارزه است.
- در عرفان امام مسئولیت گریزی راه ندارد.
- در عرفان امام انتزاع و تفکرات خیالپردازانه راه ندارد.
- امام عرفان را به متن جامعه آورده است. حضور و حیات امام در ایران، عرفان را معنا کرد، یک عرفان جامع علوی را با رفتار و کردارش در یک حماسه مطرح کرد. من خوانندگان گرامی دانش را توصیه می کنم به مطالعه کتابهای عرفانی امام خمینی و همچنین مطالعه رفتار ایشان، چون تنها آنچه که به صورت نظری در کتب آمده کافی نیست و ممکن است مشابهت هایی بین مضامینی که در کتب امام آمده با عرفان نظری که دیگران تبیین کرده اند باشد. پس بیشتر تاکید می کنم که سیره امام را مطالعه کنیم تا دریابیم که عرفان حقیقی چیست.

دانش ۳: آیا آمیختگی ادبیات انقلاب اسلامی با عرفان و حماسه را هم از این دید و روزن می توانیم بنگریم؟
رشاد: بله، آنهم اینگونه هست چون ایران و همه مظاهر حیات کنونی در ایران و حتی بسیاری از جوامع اسلامی، متأثر از شخصیت و ویژگیهای حضرت امام است. در نتیجه آنچه را که در وجود امام می توانیم بیابیم، جلوه هایش را در همه شئون و زمینه های زندگی انسان اسلامی و انسان امروز ایران می شود یافت از جمله پیوند عرفان و حماسه را.

دانش ۴: ویژگیهای بارز ادبیات انقلاب اسلامی را در چه می دانید؟
رشاد: ادبیات انقلاب اسلامی از دید من ادبیات مستقلی است، ادبیات با هویتی است، ادبیاتی است که از حیث زبان، پیام، قالب و ساختار به یک استقلال خاص و یک تعریف مشخص رسیده است. از حیث پیام، ادبیات معاصر ایران که در مجموع ادبیات انقلاب اسلامی محسوب می شود، امروز بار معنویت و عرفان و حماسه و مبارزه را بر دوش میکشد. در ادبیات انقلاب اسلامی تغزل و تشبیب جایگاه چشمگیری ندارد. در ادبیات انقلاب اسلامی "هنر برای هنر"، "شعر برای شعر" و "شعر برای دل خویش" راه ندارد. شعر انقلاب اسلامی به همه مردم تعلق دارد و بازگوکننده درد و رنج پیشین مردم ایران و خواسته و گرایش و تلاش امروزی آنان است. نگاه ادبیات انقلاب اسلامی تنها به ایران و مردم ایران نیست، به همان اندازه که به مسایل ایران و جمهوری اسلامی پرداخته، به مسئله فلسطین و افغانستان و بوسنی و کشمیر و حرمین شریفین و درکل به ستمدیدگان سراسر جهان می پردازد. یعنی چون انقلاب اسلامی، فراملی و فرامرزی است شاعر، نویسنده و ادیب انقلاب اسلامی هم ملی گرایانه و درون مرزی نمی اندیشد، نمی سراید و نمی نویسد. خودش را به همه جهان متعلق می داند و درد انسانیت را فریاد می کند و برای آن درمان می یابد.

در ادبیات انقلاب اسلامی، حماسه و عرفان و شهادت و شهود، گرد آمده‌اند. از سویی سخن از حماسه و شهادت و از سوی دیگر گفتگو از عرفان و شهود است. در شعر شاعر جوان انقلاب اسلامی مایه‌هایی عمیق و ژرف از عرفان و معنویت و شهود مشاهده می‌شود که شاید در تاریخ ادبیات ایران این همه درک و فهم و معرفت در شعری سابقه باشد. معمولاً آن مضامین و مفاهیمی را که امروز شاعر جوان انقلاب اسلامی به آنها می‌پردازد شعرای پیشین در سن و سال بالا به آنها دست پیدا می‌کردند.

از نظر شکل و قالب هم ادبیات انقلاب اسلامی از ویژگی خاصی برخوردار شده، از آن افراط که شاعران پیش از انقلاب در گزینش سبک و قالبهای بی وزن و بی قافیه به نام شعر نو و سپید و آزاد، به آن دچار شده بودند و تقریبی که اصولاً قالب شکنی را تحریم می‌کند بدور است.

در مجموع با بررسی شعر جوان روزگار انقلاب اسلامی به آسانی می‌توان برای آن ویژگی‌هایی را بر شمرده که در دوره‌های پیشین ادبیات فارسی و ادبیات ایران یافت نمی‌شوند.

دانش ۵: برخی از اهل فن ادبیات امروز ایران را "آمیزش سبکها" یا "سبک در سبک" نام نهاده‌اند، در این زمینه نظر جنابعالی چیست؟
 رشاد: اگر مراد این است که هیچ یک از سبکهای شناخته شده غلبه ندارند یا شعر امروز ایران در سبک بی هویت است مثلاً شاعر در یک غزل دو یا چند تا از سبکهای گوناگون را با هم بکار برده، درست نیست. اما اگر به این معنی باشد که به همه سبکها شعر گفته می‌شود، یعنی امروز ما هم سبک هندی و شاعر سبک هندی داریم، هم شاعر سبک خراسانی داریم و هم شاعر سبک عراقی داریم، یا اگر به این معنا است که بعضی از شعرای فعلی ایران به همه سبکها می‌سرایند سخن درستی است. در هر دوره از تاریخ ادبیات یکی از سبکها غلبه داشته، مثلاً

در دوره صفویه در ایران "سبک هندی" که نام دیگرش "سبک اصفهانی" است (سبک هندی - اصفهانی) بیشتر رایج بوده و تقریباً همه شاعران این دوره چه در ایران، چه در شبه قاره و چه شعرای ایرانی مهاجر به شبه قاره، به سبک هندی می سرودند. پیش از آن نیز سبک عراقی بیشتر رواج داشته است.

در عصر کنونی یک سبک رایج نیست، شعرای جوانتر شاید به سبک هندی گرایش بیشتری دارند، شعرای سالمندتر و پیش کسوت تر به سبک عراقی و اندکی نیز به سبک خراسانی گرایش دارند. پس اگر "آمیزش سبکها" به معنای رواج سبکهای مختلف و توانایی یک شاعر به سرودن در سبکهای مختلف باشد سخنی درست است.

دانش ۶: زنان شاعر در ادبیات انقلاب اسلامی بویژه در حماسه سرایی ادبیات جنگ سهم شایسته ای داشته اند، به گونه ای که اشعار نغز و ماندگار آنان بارها از رسانه های همگانی پخش شده است. این جایگاه و سهم را برای خوانندگان دانش بیشتر توضیح دهید.

رشاد: باید گفت در انقلاب همه چیز متحول می شود و هر قشر بسته به استعداد خود جایگاه شایسته خویش را بدست می آورد. در انقلاب اسلامی انصافاً زن جایگاه ویژه و برجسته ای را احراز کرد، بگونه ای که پس از پیروزی انقلاب اسلامی زن در غالب عرصه ها از جمله عرصه ادبیات حضوری بارز دارد. او نه تنها در شعر که در داستان نویسی، نمایشنامه نویسی، فیلمنامه نویسی، کارگردانی، بازیگری، نقاشی، خوشنویسی و دیگر مقوله های هنری درخشش ویژه ای دارد. شادروان "سپیده کاشانی" که دو سه سال پیش از دنیارفت از جمله شعرای برجسته انقلاب اسلامی بود که شعرهایی بسیار آبدار، گیرا، لطیف و پخته و سخنه می سرود. بانوان دیگر مانند "ظاهره صفارزاده"، "سیمیندخت وحیدی"، "فاطمه راکی"، "صدیقه وسمقی" شاعرانی هستند که برآستی قطعاتی بسیار دلنشین و بعضاً ماندگار سروده اند. این درخشش زاییده میدان گسترده ای است که انقلاب اسلامی پیش روی زن گشود و استعداد او را در همه زمینه ها شکوفا کرد.

دانش ۷: به نظر شما که خود از شاعران و نویسندگان ادبی معاصر هستید چهره‌های برجسته شعر امروز ایران چه کسانی هستند؟

رشاد: اگر منظور از برجسته، شناخته شده و نامور باشد می‌شود به افرادی اشاره کرد و اگر منظور کسانی باشند که سخنی برای گفتن دارند و شعر موفق و ماندگار سروده‌اند، افراد بیشتری را می‌توان نام برد. سرایندگانی سالمند داریم که سستی سرا هستند و سروده‌های پخته، قویم و استواری دارند مانند "حمید سبزواری"، "محمود شاهرخی"، "مشفق کاشانی"، "علی معلم" و از رفتگان "استاد شهریار"، "کیوان سمیعی" و "گلشن کردستانی". "علی معلم" در سرودن مثنوی، از جمله شعری است که در عصر ما دارای سبکی مستقل و ویژه است و حتی در میان سالمندان و جوانان پیرو دارد، یعنی گاهی "حمید سبزواری" که خودش استاد است در سرودن از او پیروی میکند و برخی جوانترها هم در سرودن مثنوی از وی تبعیت می‌کنند. "حمید سبزواری" در قصیده و غزل، "مشفق کاشانی" و "شاهرخی" در غزل برجسته هستند. سرایندگان جوانتری هم هستند که شاید نام آور نشده باشند اما شعر نیکو می‌سرایند البته بیشتر غزل و کمتر شعر سپید و شعر نو که به آینده روشن آنها چشم دوخته ایم. "علیرضا غزوه"، "ساعدا باقری"، "رضا رضایی نیا"، "قیصر امین پور"، و دیگرانی که نامشان را اکنون یاد ندارم از این دسته‌اند. به هر حال بسیاری از ایرانیها هستند که امیدهای آینده شعر فارسی بشمار می‌روند.

برخی جوانان افغانی هم هستند که در دوره اشغال افغانستان به ایران مهاجرت کرده و در ایران شعر سرایی را آغاز کرده‌اند و تحت تأثیر شعر امروز ایران هستند. در میان آنها هم امیدهای آینده شعر و ادب به چشم می‌خورند مانند "کاظم کاظمی" و "قدسی". اینها شعرای جوانی هستند که خوب مثنوی می‌سرایند و به نظر من می‌توانند ادبیات منظوم افغانستان را در یک جهش چشمگیر پیش ببرند. شعر کنونی افغانستان شاید هم سطح با شعر صد سال پیش ایران باشد، اما اگر این گروه از شاعران وارد افغانستان بشوند و در آنجا تلاش کنند می‌توانند شعر افغانستان را یک سده به پیش بیاورند.

دانش ۸: جنابعالی چقدر با اقبال و افکار و اندیشه های وی آشنایی دارید؟

رشاد: "اقبال لاهوری" اقبال اسلام و اقبال استقلال و اقبال هر مسلمان است. من شاید پیش از بیست سال است که آثار فارسی اقبال را توأم باشیفتگی، مکرر مطالعه کرده و می کنم. روزگاری که فراغت بیشتری داشتم دیوان اشعار فارسی اقبال روز و شب همدم من بود و در آن ایام اشعار بسیاری سروده ام که در لحن، سبک و حتی مضمون از اقبال رنگ و بو گرفته و در آنها شیفتگی و ارادت خود به آستان اقبال را ابراز کرده ام. اقبال تنها به پاکستان و شبه قاره تعلق ندارد. او از آن همه جهان اسلام است. اقبال به یک قرن و نیم قرن پیش تعلق ندارد که هنوز هم با اقبال روبروست و بخت و اقبال مسلمانان در گرایش به اندیشه های او است.

من فکر می کنم که امروز تحلیل افکار اقبال، راه چاره مشکلات مسلمانان را بازگو خواهد کرد. آنچه را که اقبال دهها سال پیش در نقد غرب، بازگویی برتری های شرق، بیان دردهای جهان اسلام و درمان این دردها گفته، هنوز زنده و کارا است. در یک کلمه اندیشه اقبال لاهوری آینه تمام نمای آرمانها، مبانی، ارزشها و گرایشهای انقلاب اسلامی است و او را از پی گذاران انقلاب اسلامی ایران می دانم.

رهبران انقلاب اسلامی هم به نظر من از اقبال متأثر بوده اند. غزل "معجز عشق" امام خمینی (ره) که درباره ویژگی های نهفته انسان است، در

۱ - دیوان امام، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۸۹
"معجز عشق"

پیش رندان خرابات چسان رسوا شد	ناله زد دوست که راز دل او پیدا شد
در میخانه گشودند و چنین غوغا شد	خواستم راز دلم پیش خودم باشد و بس
مژده ای میکده، عیش ازلی بر پاشد	سرخم را بکشاید که یار آمده است
ذره خورشید شد و قطره همی دریا شد	سر زلف تو بنام که به افشاندن آن
پیش ساقی همه اسرار جهان افشا شد	لب گشودی و زمی گفتی و میخواره شدی
که بدرگاه خداوند بلند آوا شد	گویی از کوچه میخانه گذر کرده مسیح
که برش یوسف محبوب چنان زیبا شد	معجز عشق ندانی تو زلیخا داند

لحن و مضمون یاد آور غزل "میلاد آدم" اقبال می باشد .

دانش ۹ : استاد گرامی جناب آقای رشاد ، به نظر شما که با فارسی دیروز و امروز آسیای میانه و شبه قاره آشنایید برای گسترش زبان فارسی در این سرزمین ها چه باید کرد؟

رشاد: زبان و ادبیات فارسی بخشی از تاریخ و هویت مردم و از موارث مشترک ملل این منطقه وسیع از جهان به شمار می رود . به نظر می رسد که هم از سوی ایران و نهادهایی مانند "شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی" بایستی تلاش وسیعی بلیغی برای حفظ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در این منطقه از جهان انجام گیرد و هم مردم این منطقه و حتی دولتها اگر می خواهند نگاهبان موارث و ذخایر و داشته های فرهنگی خویش باشند - که هستند - باید در این زمینه سرمایه گذاری کنند . خوشبختانه در زمینه سازماندهی ، توجه و ارتباط فعال با استادان زبان و ادبیات فارسی در مناطق آسیای میانه ، شبه قاره ، خاور میانه و دیگر کشورهای جهان که در آنها کرسی های زبان و ادبیات فارسی رونق دارد کارهایی در ایران انجام گرفته که از جمله آنها برپایی "کنگره استادان زبان و ادبیات فارسی" است که نخستین نشست آن با حضور صدها استاد برجسته زبان و ادبیات فارسی از سراسر جهان بتازگی در تهران برگزار شد . تاسیس دبیر خانه دائمی و انتخاب هیئت ریسه از دستاوردهای این گردهمایی بود . همچنین بنا شد دبیر خانه کنگره این کارها را انجام دهد:

- ارتباط نزدیک و مستمر با استادان زبان و ادبیات فارسی در سراسر جهان

- برگزاری نشستهای ادواری کنگره

۱ - اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ، کلیات اقبال - فارسی ، ج ۱ ، لاہور: اقبال اکادمی پاکستان ، ۱۹۹۰ ، ص ۲۴۴

"میلاد آدم"

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد	حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفته که از خاک جهان مجبور	خود گری خود شکنی خود نگری پیدا شد
خسیری رفت ز گردون به شبستان ازل	حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد
آرزو بیخبر از خویش باغوش حیات	چشم وا کرد و جهان دگری پیدا شد
زندگی گنت که در خاک تبیدم همه عمر	تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد

- احیای کرسیهای زبان و ادبیات فارسی که در پایان زندگی نظام شاهنشاهی و پس از آن هم چندی به علت جنگ به فراموشی سپرده شده یا دچار فتور شده بودند.

- اعزام استادانی به کشورهای مختلف برای تصدی آن کرسیها.

- برنامه ریزی برگزاری دوره های بازآموزی و دانش افزایی استادان زبان و ادبیات فارسی در ایران یا کشورهای منطقه.

- تدوین متون آموزش فارسی .

- تشویق و تقدیر از کسانی که مروج زبان و ادبیات فارسی هستند.

به هر صورت ما به زبان و ادبیات فارسی تنها به عنوان زبان رسمی ایران نباید نگاه کنیم. فارسی حامل بخش عمده ای از فرهنگ مردم این منطقه است ، روزی زبان علمی و رسمی کشورهای بسیاری بوده ، بسیاری از موارد در این منطقه پهناور به این زبان ثبت شده، بسیاری از اسناد ارزشمند به این زبان نوشته شده است. از طرف دیگر زبان فارسی زبان دوم جهان اسلام به حساب می آید و پس از عربی - زبان وحی - فراگیرترین زبانی است که پیام دینی داده است. بسیاری از مناطق دنیا در پذیرش اسلام نخست با فارسی زبانان روبرو شدند و دین را از آنها فراگرفتند. که پراکندگی اصطلاحات دینی به فارسی در اقصی نقاط عالم این نکته را نشان می دهد. در چین با اینکه هیچ فارسی نمی دانند در نماز به فارسی نیت می کنند: " نماز پیش می خوانم ، نماز شامگاه می خوانم ، نماز پسین می خوانم ، ... " و شاید هم نمی دانند که این کلمات فارسی است.

پس ترویج زبان فارسی علاوه بر این که نگهداری و گسترش ادبیات این منطقه محسوب می شود در واقع نوعی ترویج دین هم هست و چون بار دین داری و دین پروری را بر دوش دارد از پشتیبانی مردم منطقه برخوردار بوده و می باشد.

دانش : از جناب آقای رشاد که در این گفتگو شرکت کردند سپاسگزاریم.

رقعاتی چند از مولانا عرفی شیرازی

هنگام تحصیل در " دانشگاه تهران " مجموعه ای خطی به شماره ۳۰۹۸ در کتابخانه مرکزی آن دانشگاه توجه مرا به خود معطوف داشت. آن را مطالعه و یادداشت‌هایی برداشتم. اکنون چون به آن یادداشت‌ها جز رونویسی رقعاتی چند از برخی مشاهیر، دسترسی ندارم فکر کردم که چاپ همین اندک هم برای پژوهشگران زبان و ادبیات فارسی سودمند باشد و شاید کسی بتواند از آن در کارهای پژوهشی خود بهره‌ای ببرد. از فصلنامه دانش نیز که اسباب این کار را فراهم آورد سپاسگزارم. اینک رقعه‌ها:

رقعه خانخانان به مولانا عرفی شیرازی (م ۹۹۹ هـ)

یار فطنت و دوست فطرت ملا عرفی ارکوفت ظاهری و کلفت باطنی
قرین خاطر قدردان تصور نموده خبر چگونگی طبعیت سحر آفرین خود را
موقوف به رسیدن هر روزه نداشته اطلاع می‌داده باشند حضرت حق سبحانه
و تعالی در خیر و شر و نیک و بد غیر صلاح حال ظاهری و باطنی بنده خود
نخواست است چون حوصله‌ها در خور بشریت است به همین قدر محنت پسند
نموده صحتی عاجل نصیب کند و از خبرهایی که بگوشش نرسیده و از آنچه
بتازگی بزبان شما جاری گشته بفرستند که باعث خوشحالی خاطر خواهد بود
واندک گرانی که این سلسله علیه رضا را پیش آمده بود، رفع شد.

جواب رقعه مزبوره از مولانا عرفی رحمة الله تعالی

صاحب! خداوندگارا! امتداد حرمان گفت و شنود حاضرانه مولد سوء
ادب گردیده ارائه تصدیع مکالمه غایبانه به وسیله ترجمان قلم از دل برانگیخته
هر چند زبان ادب بدین بیت که

خبر نیافته عرفی ز طبع نازک دوست زبان بقرقلم اینچاچه جای مکتوبست
ناطق می‌گردد، اشتیاق مکالمت اشفاق بی اندازه آن خداوند را منظوم [داشته

تجاهل می ورزد. اکنون اگر وقایع مراتب بیماری و تکسرات گوناگون نوشته آید به اطناب انجامیده، موجب ملال خاطر قدسی مخاطر می گردد. چند کلمه از وقایع حالت نزع که پلگانگان [پیگانگان] را هول و دهشت و آشنایان را من و سلوی می افزاید، نوشته می گردد. قدم بر آخرین نقطه ارتحال که محل انتقال است گذاشته، مراجعت واقع شده.

صاحباً چگویم، سررشته معامله دل و زبان از دست رفته را آنچه دل بران ناطق بود، خلاف آن بزبان جاری می شد و آنچه زبان بران ناطق می گشت ضد آن برضمیر دل می گذشت. اگر موافقت نطق دل و زبان توجه نموده می شد قوت تمیز از حفظ هیات اتفاقی عاجز آمده، شیوه تعطیل برمی گرفت و صورت معقولیت از هر دو برمی خاست. افاعی اعمال سینه را که هر یک در مقام لهو و لعب دیبای فریب در پوشیده حوری و رضوانی می نمودند از پوست برآمده، زهر ندامت در کام مرارت فرجام می ریختند. اطفال اعمال حسنه را که انتظار تولد ایشان در رحم مفاک [؟] گردیده بود یک یک به بوی مودت زنده گردیده تشنیع متولد نشده مردن خود بیش یک یک از حواس و قوی برده سجل تقصیری برمن راست می کردند. طغیان مرض احتمال سفارا از شهر بند مزاج سیلی زنان سر به صحرای آوارگی داده، امید صحت پیرهن تسلی رابه نیل یأس در کشیده، آرایش حلقه ماتمیان گردیده، وهم را چه دیدم خفاش که چاشتگاه از هیبت صدایی بیدار گشته از خوابگاه سراسیمه پرواز می نمود. فی الحال از تابش نور برخاک فتور افتاده که از بی پروازی خویش باشقاوت خود راز گوید.

عقل را چه دیدم دانشمند مصرع که صرع برخاسته دهشتناک بهرسو نگرد تقاضای دانش خواهد که زبانش بقول حق برگشاید، استیلاء نشاء صرع زبانش در زیر دندان زجرخاید. دنیا مثال پیرهن کثیفی که کشمیری بیماری از تن برآورده افکنده باشد موجب نفرت جان گردیده آخرت مثابه هانفی که هر دم ندایی در دهد و خواهد که وجودش مشاهده نباشد دم به دم جان سراسیمه خود خوانده و خود را بوی بنموده و داغ هستی مانند پیغام درشت در زبان قاصد

شرمگین برتن هستی دوست گران آمده سلام نیستی مانند خودشناسی
 نوهنرمندان تنگ ظرف دم به دم از دل بر لب سایه انداز گردیده توجه نواب
 صاحبی رود دروازه شهر عدم نشسته جمازه اجل را به زانو در آورده محمل حانی
 را از کوهان وی باز گشاده انتظار می کشید که جواب التماس بخشایش این
 فرصت به تاراج داده از دیوان رحمت الهی بر نفس اجازت سرشت نواب صاحب
 قبله گاهی فرود آید. الله الحمد که تقرب المخدوم در درگاه الهی معلوم همگنان
 گشت و پروانه تجدید حیات این مخلص از دیوان رحمت نامتناهی حاصل
 گردید. اکنون التماس از عطفوت پرورده نعم اسرار الهی و سرکرده جنود
 فیوضات نامتناهی آنست که توجه عالی برین مصروف دارند که تتمه حیات
 مجهول الكمیت بروجهی طی شود که چون این نوبت قفل از در قفس کشیده
 گردد، مرغ روح به بال بشاشت پرگشاید نه سرخجالت در زیر بال در کشد.
 صاحب! از مرض تازه که امید صحت به جهت سکون "خاتم الامراض"
 خطابش داده معلوم می شود که ایام حرمان ملازمت به طول می انجامد. معالجان
 وعده حمام به یک ماه دیگر می دهند. این بار نوبت بردلم گرانی می کند و آلابار
 جراحات بدنی را شیخون و بی بهره می کشد. تصدیع از اندازه گذشت محل
 دعاست. الله تعالی ذات والاصفات آن منبع ذوق رابرنگره عرش کمال گرداناد
 و از ایثار جواهر کمال برفرق استعداد و تربیت یافتگانش خصوصاً عرفی محتاج
 منت نهاد بحق محمد و آله و الامجاد.

رقعه که ایضاً مولانا عرفی به مولانا ظهوری ترشیزی نوشته
 خجسته شالی که نسیم عنبرین بر ماه کنعان و شمیم عیر آمیز غلمان
 و حوران به هوای دریوزه عطر پیراهن دامنش سایرو زایر مانند طاعات
 ریاندیشان، صوامع تزویر و طامات آرایش دوش رعونت و امتیاز و مثنای طوق
 عبودیت طاعت پیشگان معابد صدق و صفا، طراز گردن عزت و افتخار گردید.
 سبحان الله! این چه بزم قماش است که دوش و گردن از معانقه دوست را از لمس

و آمیزش از ساعد و سینه بلورین حوری نژادان کشمیر و طراز مستغنی می دارد و
تبارک الله! چه شکسته رنگیست که آرزوی مشابهنش تخم یرقان در ساحت
رنجوری نرگس زار آهوچشمان هرات و شیراز می کارد؛

رباعی

این شال که وصفش نه حد تقریرست آیات رعوت مرا تفسیرست
نماش نکنی قماش کشمیر کزو صدرخنه بکار مردم کشمیرست

رباعی

این شال که داده صد کتان را الزام رنگ از رخ زرد من گرفته است به وام
تا گونه زعفران به وی نسبت خواست درخنده زدن لب و دهانست تمام

رباعی

این شال که یادگار صد دوش و تن است آرایش لعبتان شهر دکن است
بس نازک و باریک و درست آمده است گویی به صفت پرده تزویر منست

ایضاً رقعہ الاخری من مولانا عرفی رحمہ اللہ تعالی
مخلص ترین مشتاق عرفی، جواهر گنجینه صدق و عبودیت که
جگرگوشگان ارجمندی و سرمایه تاج سربلندی است و زواهر حدیقه دعوت
و تحیت که پرورش آموز آب و هوای برومندی و آرایش افروز رنگ و بوی
آرزومندی است، نثار آستان و ایثار دامان نواب مخدومی جالینوس الزمانی
گردانیده خود را به امید توجه فیاض مذکور خاطر قدسی مائرمی گرداند
معذرت نانوشتن نامه های شوق آمیز که بیگانگان آشاروی را علت ازدیاد
آشنای ظاهری و آشنایان را بیگانگی باطنی است به این مصراع اکتفای نماید:

من خود کنم آغاز به پایان که رساند

طی کردن توجهات شایسته و تعریفات منشیانه را اگر مصراع مذکور ننمودن
معذرتی ناقص تواند بود خون فشانیهای ناصیه شرم و ادب عذر خواه است از
جمله عاریتهای که طبیعت خود پرستی است بدون استحقاق از مبدأ فیاض جهت

خود نمایی گرفته به منصب پایمردی قناعت نکرده بی سرمایه بخود نسبت می دهد بعضی نوشته بخدمت فرستاد ، بنظر افتاد ، اصلاح خواهند فرمود . ایام مفارقت مختصر باد . برب العباد .

ایضاً رقعۀ ملا عرفی در تعزیت

حکیم مطلق عزشأنه هر حادثه و سانحه ای که از ممکن غیب در پیشگاه شهادت جلوه می دهد عطیه ای است ناطق برتری از اسرار حکمت عارضه و عاطفتی است ناظر بر قسمتی از اقسام عدالت شامله تا مستمعان و مبصران روحانی را به آن پیغام سمعی و بصری پرانواع عطیه و عطوفت خویش دانا گردانیده طریقه شکر گذاری را که وسیله اضعاف آن عطایا و عطوفاتست مرعی دارند و خود را مستحق دیگر الطاف و عنایات الهی دانسته منتظر تشبید و تائید و تدبیر عطیه سانحه را نوبت ظهور نقاش برمی گشاید . گاه در زمره ملالت و گاه در حله شادی و بشاشت جلوه گرمی گردد . شاهد قسم اول سانحه مفارقت برادران گرامی سلمهم الله و بقا هم که در هدایت منشاء اندوه و ملال بود . و در ثانی الحال که خبر حادثه خطیر که در تسخیر قلعه اعدای دین رونموده بود ، استماع افتاد . دانست که حکمت در مفارقت آن بود که چون این ضعیف را مشاهده امثال آن سانحه طاقت نبوده مراجعت قسمت ازلی به اعانت تدبیر کس ممکن نیست . آن عارضه در ایام عینیت روی نماید :

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

از نتیجه آن ما به شکر که توانست گذارد و همچنین باید که آن برادران نیز حکمت آن واقعه عظیمه در عطیه آگاهی از غفلت و قلت شکر گذاری دانسته ، فوت خواجه حسین را مطمئن نظر داشته ، تنمۀ حیات راقیه [راقیه؟ / راجه؟] طاعت و عبادت معبود جل جلاله گرامی شمارند و طاعت را به شکر توفیق مستثنی می کرده باشد ؛ والدعا .

برای گسترش زبان فارسی و پشتیبانی هماهنگ علمی و آموزشی بخشهای زبان و ادبیات فارسی دانشگاهها و دانشکده های پاکستان "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" اقدام به راه اندازی "بخش فارسی" کرد. این بخش در نخستین گام خود در پایان فروردین ماه امسال رؤسا و نمایندگان بخشهای فارسی دانشگاهها و دانشکده های پاکستان را گرد هم آورد.

از آنجا که در این گردهمایی گفتگوهای سودمندی پیرامون وضعیت کنونی زبان فارسی در مراکز آموزش عالی پاکستان شد که برای خوانندگان گرامی دانش نیز خالی از فایده نخواهد بود، این گزارش چاپ می شود.

گزیده گزارش نخستین گردهمایی

رؤسای بخش های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان

با ابتکار و تلاش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان "نخستین گردهمایی رؤسای بخش های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان" در روزهای بیست و نهم و سی ام فروردین ماه ۱۳۷۵ (= ۱۷ و ۱۸ آوریل ۱۹۹۶) در اسلام آباد برگزار شد.

شرکت کنندگان در این همایش عبارت بودند از:

- | | |
|------------------------|--|
| ۱ - دکتر نادر قنبرانی | رئیس بخش فارسی دانشگاه بلوچستان |
| ۲ - دکتر منیر احمد | " " " " بهاولپور |
| ۳ - دکتر روشن آرا | " " " " کراچی |
| ۴ - دکتر آفتاب اصغر | " " " " پنجاب |
| ۵ - پروفیسور غضنفر علی | " " " " دانشکده اسلامی راه آهن - لاهور |

- ۶ - دکتر محمد اختر چیمه رئیس بخش فارسی دانشکده پسرانه - فیصل آباد
- ۷ - دکتر سیده اشرف ظفر " " " " دخترانه - فیصل آباد
- ۸ - دکتر فرحت ناز " " " " دخترانه - اسلام آباد
- ۹ - پروفیسور جان عالم نماینده بخش فارسی دانشکده پسرانه - اسلام آباد
- ۱۰ - پروفیسور ممتاز حسین " " " " اصغر مال - راولپندی
- ۱۱ - پروفیسور شکیل اسلم " " " " دولتی - لاهور
- ۱۲ - پروفیسور اسلم انصاری " " " " دانشگاه بهاء الدین زکریای ملتان
- ۱۳ - پروفیسور غیور حسین " " " " پشاور
- ۱۴ - دکتر شگفته موسوی رئیس " " " " مؤسسه زبانهای نوین - اسلام آباد
- ۱۵ - دکتر محمد اکرم شاه " " " " اقبال شناسی دانشگاه پنجاب - لاهور
- ۱۶ - دکتر محمد صدیق شبلی مشاور دانشگاه آزاد علامه اقبال - اسلام آباد
- ۱۷ - دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی - اسلام آباد
- ۱۸ - دکتر سید علیرضا نقوی مسئول بخش فارسی مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد
- نامبردگان همراه آقای علی ذوعلم رایزن و نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان (و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) در چهار نشست ویژه نزدیک به پانزده ساعت پیرامون این شش موضوع به بررسی و گفتگو پرداختند:

- ۱ - کلیات آموزش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان
- ۲ - شیوه های آموزش زبان و ادبیات فارسی پاکستان
- ۳ - شیوه های تأمین استاد زبان و ادبیات فارسی
- ۴ - شیوه های کمک به دانشجویان دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه های پاکستان در نوشتن و تألیف پایان نامه ها
- ۵ - شیوه ها و ضوابط اعطای بورسیه تحصیلی به دانشجویان دوره های کارشناسی ارشد و دکترای زبان و ادبیات فارسی این دانشگاه ها
- ۶ - برنامه های بازآموزی و دانش افزایی استادان زبان فارسی پاکستان

در نخستین نشست (۹۰۰ - ۱۳۰۰ چهارشنبه ۲۹ فروردین) دکتر سید علیرضا نقوی از راه اندازی بخش فارسی مرکز تحقیقات گزارش داد و هدف آن را بررسی ابعاد گوناگون آموزش زبان فارسی در دانشگاه ها، دانشکده ها و دبیرستان های پاکستان، پیدا کردن راه از میان بردن مشکلات آموزشی و در یک سخن تلاش های جدی و دامنه دار برای گسترش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان بیان کرد و فراخوان رؤسای بخش های فارسی و برپایی همین همایش را گام آغازین این بخش خواند.

سپس آقای ذوعلم به مهمانان خوشامد گفت و بحث مستوفایی درباره انگیزه های معنوی و مادی کاربرد زبان فارسی در پاکستان ارائه کرد و مهمترین آنها را برشمرد:

- ۱- زبان فارسی چون زبان مردم شبه قاره بوده است زبانی بیگانه نیست و اینک نیز علاقمندان فراوان دارد.
- ۲- زبان فارسی هم زبانی است مانند دیگر زبانها که باید به آن توجه شود.
- ۳- منابع فرهنگی و فکری پاکستان - و شبه قاره - بیشتر به زبان فارسی است.
- ۴- علوم انسانی که ناشی از نیازهای معنوی بشر امروز است در پاکستان بدون فارسی پیشرفتی نخواهد داشت.
- ۵- زبان فارسی ابزار همکاریهای منطقه ای پاکستان با ایران، افغانستان، تاجیکستان و دیگر کشورهای آسیای میانه و راه دستیابی آن به اهداف سیاسی و فرهنگی خود است.
- ۶- پیوند ننگاتنگ زبان اردو با فارسی بگونه ای است که پشتیبانی و تقویت زبان اردو، بسته به تقویت زبان فارسی است.

ایشان همچنین پیوستن "فصلنامه دانش" به مرکز تحقیقات را از آغاز سال ۱۳۷۵ یادآور شدند و آن را سخنگوی فارسی زبانان منطقه بویژه پاکستان خواندند.

پس از سخنرانی آقای ذوعلم نه تن از مهمانان از بخش های فارسی مربوط به خود به این ترتیب گزارش دادند:

- ۱ - دکتر روشن آرا - کراچی
- ۲ - دکتر محمد اختر چیمه - فیصل آباد
- ۳ - پروفیسور غفور حسین - پیشاور
- ۴ - دکتر نادر قنبرانی - کوئٹہ
- ۵ - دکتر فرحت ناز - اسلام آباد
- ۶ - دکتر سیدہ اشرف ظفر - فیصل آباد
- ۷ - پروفیسور منیر احمد - بہاولپور
- ۸ - پروفیسور محمد اسلم انصاری - ملتان
- ۹ - دکتر آفتاب اصغر - لاہور

در دومین نشست (۱۶۳۰ - ۱۸۳۰ چہار شنبہ ۲۹ فروردین) ہفت نفر دیگر از مهمانان گزارش های خود را بہ این ترتیب بہ آگاہی جمع رسانیدند:

- ۱ - دکتر محمد صدیق شبلی - اسلام آباد
- ۲ - پروفیسور غضنفر علی ورائج - لاہور
- ۳ - پروفیسور شکیل اسلم - لاہور
- ۴ - پروفیسور ممتاز حسین - راولپنڈی
- ۵ - پروفیسور محمد جان عالم - اسلام آباد
- ۶ - دکتر سبط حسن رضوی - اسلام آباد
- ۷ - دکتر شگفتہ موسوی - اسلام آباد

گزارش های داده شده این نکات را در بر می گرفت:

- الف) بازگویی تاریخچه ای کوتاه از بخش فارسی مربوط.
- ب) آمار استادان و دانشجویان رشتہ زبان و ادبیات فارسی در ہر یک از مقاطع گواہینامہ، کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا.
- پ) دشواری هایی کہ سر راه کار و تلاش بخش های فارسی وجود دارد.
- ت) پیشنہادها.

جمعندی بندہای (ب)، (پ) و (ت) در پی می آید.

گزیده گزارش نخستین گردهمایی

ب) آمار استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی در دانشگاهها و دانشکده‌های پاکستان

آمار دهته: رییس یا نماینده بخش فارسی / آمار دهی: فروردین ماه ۱۳۷۵

شماره	بخش فارسی	استاد			دانشجو							
		+	۰۱	۰۲	+	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	+
۰۱	دانشگاه آزاد علامه اقبال	۳				۱۰۰						
۰۲	دانشگاه بلوچستان	۲								۴۰		
۰۳	دانشگاه بهاء‌الدین زکریا ملتان											۴۴
۰۴	دانشگاه بهاولپور	۴	۳	۷								
۰۵	دانشگاه پنجاب	۶								۷۰	۲۰	۹۰
۰۶	دانشگاه پشاور	۲	۴	۶								۱۴
۰۷	دانشگاه کراچی	۶	۲	۸		۱۷			۳۰	۶	۴	۵۷
۰۸	دانشکده اسلامی راه آهن لاهور											۴۴
۰۹	دانشکده اصغر مال راولپنڈی	۲			۵۰۰	۳۰						۵۳۰
۱۰	دانشکده پسران اسلام آباد	۱							۷۰			۷۰
۱۱	دانشکده پسران فیصل آباد	۳			۶۵۰	۱۲			۱۲			۶۷۴
۱۲	دانشکده دختران اسلام آباد	۲			۶۰۰	۱۴			۱۰			۶۲۴
۱۳	دانشکده دختران فیصل آباد	۲			۱۱۳۰	۴			۶۹			۱۷۰۳
۱۴	دانشکده دولتی لاهور	۵	۴	۹					۹	۱۷		۲۶
۱۵	مؤسسه ملی زبان‌های بون	۸				۲۷			۱۰			۴۶
+	۱۳ بخش	۴۶	۱۳	۵۹		۳۳۸۰	۲۰۴	۱۰	۲۰۰	۲۰۰	۲۴	۴۰۱۸

راهنمای شماره ها و نشانه ها: ۰۱ تمام وقت، رسمی ۰۲ پاره وقت، موقت ۰۳ اختیاری ۰۴ گواهینامه

۰۵ مترجمی ۰۶ کارشناسی ۰۷ کارشناسی ارشد ۰۸ دکتری + مجموع

* توضیح: ش ۳: بخش فارسی ندارد اما دوره های کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی از سوی خانه فرهنگ ج.ا. ایران - ملتان زیر نظر این دانشگاه راه اندازی شده‌اند. ش ۸: آمار داده نشده است.

پ) کاستی ها و دشواری ها:

- ۱ - هر استادی که بازنشسته می شود بجایش کسی گمارده نمی شود و اعزام استاد از ایران هم برای اداره کرسی های زبان فارسی ، نامنظم و بی برنامه است. (کراچی ، بلوچستان ، بهاولپور ، پنجاب)
- ۲ - سال ها است که در زمینه زبان فارسی و فراگیری آن کتابی نوشته و چاپ نشده و متون آموزش فارسی بسیار کهنه و فهم آنها برای دانشجو بسیار دشوار است. (پشاور ، کراچی ، پسرانه اسلام آباد)
- ۳ - دانشجویان دوره کارشناسی نمی توانند به فارسی گفتگو کنند و تازه به آنها القبا یاد داده می شود. (کراچی ، پشاور)
- ۴ - چون از سال ۱۹۸۲ م. فراگیری زبان "عربی" از کلاس ششم تا هشتم اجباری و "فارسی" اختیاری شده، زبان فارسی کم کم از دیرستان ها کنار نهاده شده و دانش آموزان به فارسی روی نمی آورند. (فیصل آباد)
- ۵ - چون بتازگی "زبان پنجابی" و "ورزش" که درس های آسانی هستند در برنامه دانشکده ها گنجانده شده، شمار فارسی آموزان کاهش یافته است. (فیصل آباد)
- ۶ - دانشکده "زمینداره گجرات" و دانشگاه های "اسلامی بهاولپور" و "بلوچستان" با کمبود استاد و کتاب روبرو هستند.
- ۷ - کرسی هایی مانند "هجویری شناسی" دانشگاه پنجاب و "زکریا شناسی" دانشگاه بهاء الدین زکریا که به گسترش زبان فارسی کمک می کردند از میان رفته اند و به جای درس فارسی درسهایی چون "اسلام شناسی" یا "اردو" گنجانده می شود. (کراچی ، فیصل آباد)
- ۸ - کاربرد زبان "انگلیسی" به عنوان زبان رسمی در نهادهای دولتی که عرصه را بر زبان ملی (اردو) نیز تنگ کرده جایی برای کار برد فارسی نهاده است و جوانان هم به جای فارسی ، علوم و فنونی را فرامی گیرند که آینده ای روشن را نشان می دهند. (کراچی ، دخترانه اسلام آباد)

- ت) پیشنهادهای داده شده برای گسترش زبان فارسی در پاکستان
- ۱- آموزش زبان فارسی در حوزه های علمیه و مدارس علوم دینی شیعه و سنی
 - ۲- آموزش زبان فارسی از کلاس ششم دبستان و انتخابی (Elective) بودن آن در دوره دبیرستان (همانند گذشته)
 - ۳- آزاد نهادن دانش آموزان و دانشجویان در انتخاب یکی از درس های فارسی یا عربی و کنار نهادن درس های رسم و نقاشی از هم گروهی این درس ها
 - ۴- اجباری شدن آموزش فارسی برای دانشجویان کارشناسی ارشد رشته های تاریخ شبه قاره، تاریخ اسلام، اقبال شناسی، زبان شناسی، زبان و ادبیات اردو و نیز پژوهشگران مؤسسه مطالعات آسیای میانه (Area Studies).
 - ۵- گنجاندن زبان فارسی در دوره های تربیت معلم (B.ED و B.TC و C.T) به عنوان یک درس دبیرستانی (School Subject)
 - ۶- گنجاندن ادبیات معاصر ایران در برنامه آموزشی بخشهای فارسی دانشگاهها و آموزشگاهها و بازنگری کتابهای درسی فارسی و آوردن متون ساده و سودمند و دلچسب در آنها.
 - ۷- بکارگیری دست کم یک استاد زبان و ادبیات فارسی در هر دانشکده و الزام استادان و دانشجویان زبان فارسی به گفتگوی فارسی و پرهیز از کاربرد زبان واسطه (اردو - انگلیسی) هنگام آموزش.
 - ۸- اعزام منظم استادان ایرانی برای آموزش زبان و ادبیات فارسی و نیز به عنوان استاد راهنمای پایان نامه های دانشجویان دوره های کارشناسی ارشد و دکترای زبان و ادبیات فارسی
 - ۹- برگزاری گردهمایی های پیاپی سراسری و منطقه ای برای استادان زبان و ادبیات فارسی پاکستان

- ۱۰ - حضور فعال استادان برجسته زبان فارسی پاکستان در همایشهای علمی و ادبی در ایران
- ۱۱ - فرستادن تنی چند از آموزگاران و استادان ممتاز زبان و ادبیات فارسی به ایران در هر سال برای گذراندن دوره‌های کوتاه مدت یا دکترا.
- ۱۲ - برپایی دوره‌های بازآموزی استادان زبان فارسی برای بازدهی بهتر در ایران.
- ۱۳ - راه اندازی شعبه‌های "انجمن فارسی" در سراسر پاکستان بویژه در دانشکده‌ها و دانشگاهها و پیوند و ارتباط آنها با همدیگر
- ۱۴ - راه اندازی بخش فارسی در دانشگاه بهاء الدین زکریای ملتان
- ۱۵ - راه اندازی "بنیاد فارسی"
- ۱۶ - راه اندازی کرسی‌های "ایران شناسی" در دانشگاههای بزرگ پاکستان
- ۱۷ - تجهیز بخش‌های فارسی به آزمایشگاه زبان، گیرنده‌های سیمای جمهوری اسلامی ایران، کتابهای مرجع و ادبیات معاصر
- ۱۸ - برپایی نمایشگاههای سالانه کتاب فارسی (چاپ ایران) بابهای مناسب از سوی خانه‌های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان.
- ۱۹ - فرستادن مرتب مجله‌ها و روزنامه‌های فارسی برای بخش‌های فارسی
- ۲۰ - نوشتن مقالات پیاپی پژوهشی و فرهنگی به زبانهای اردو و انگلیسی در روزنامه‌ها پیرامون اهمیت و ضرورت فراگیری زبان فارسی
- ۲۱ - نشر زندگینامه و گزیده آثار بزرگان علم و ادب در مطبوعات به زبان فارسی.
- ۲۲ - برگزاری مرتب شب‌های شعر فارسی
- ۲۳ - پخش برنامه‌های آموزش فارسی از سیما (تلویزیون) و اهتمام دانشگاه آزاد علامه اقبال بر استمرار این شیوه.
- ۲۴ - پخش اخبار به زبان فارسی از سیما
- ۲۵ - نهادن گردش علمی برای دانشجویان زبان فارسی (بویژه ایران‌گردی)

گزیده گزارش نخستین گردهمایی

۲۶ - اعطای جایزه های ویژه بنامهایی چون رومی ، سعدی ، امام خمینی (ره) اقبال ، حافظ و... در هر سال به دانشجویان رتبه اول کارشناسی ارشد فارسی ، دو تن از بهترین فارسی نویسان و دو تن از برجسته ترین پژوهندگان پاکستانی پدید آورنده بهترین کتاب درباره فرهنگ و ادب و هنر ایران یا پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان

۲۷ - دادن کمک هزینه به دانشجویان کارشناسی ارشد زبان ادبیات فارسی

۲۸ - اعطای بورس به دانشجویان و دانش آموزان ممتاز زبان فارسی

۲۹ - اعطای نشان و دانشنامه به استادان برجسته زبان و ادبیات فارسی

شایسته یادآوری است که طی دو سال گذشته بویژه امسال در انجام آنچه که در پیشنهادی های شماره ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ آمده است از سوی نهادهای دست اندرکار تلاش های در خود تقدیری شده و این روند همچنان ادامه دارد.

چنانچه خوانندگان گرامی نیز پیشنهادهایی درباره شیوه های گسترش زبان فارسی دارند می توانند برای دانش بفرستند تا برای استفاده در اختیار بخش فارسی مرکز تحقیقات قرار گیرد.

فہرست کتاب ہا، مجلہ ہا و مقالہ ہا ی رسیدہ

(الف) کتاب ہا:

- ۱ - بہتی، محمد عظمت اللہ؛ المشرقی - علامہ محمد عنایت اللہ خان المشرقی اور ان کا عہد (اردو)؛ ج ۱، گجرات: المشرقی ریسرچ اکیڈمی، ۱۹۹۶م.
- ۲ - تفہیمی، ساجد اللہ (دکتر)؛ فرہنگ اصطلاحات علوم ادبی (فارسی - اردو)؛ ج ۱، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵ش/ ۱۹۹۶م.
- ۳ - رضوی، سید جاوید حسن؛ حضرت عبدالمطلب ابن حضرت ہاشم (اردو)؛ ج ۱، لاہور: اظہار سنز، ۱۹۹۶م.
- ۴ - رضوی، شفیق؛ گرد کے اس پار (اردو)؛ ج ۱، اسلام آباد: شیخ دی بیٹک، ۱۹۹۶م.
- ۵ - ظل صادق؛ منظومات مقدسہ (اردو)؛ ج ۱، کراچی: ادارہ وحدت انسانی، ۱۴۰۹ھ.
- ۶ - عارفی، محب؛ شعریات (اردو)؛ ج ۱، کراچی: ریلانسنس اینڈ پرائزز.
- ۷ - فیضی، سید فیض الحسن؛ عظمت فکر (اردو)؛ ج ۱، اسلام آباد: عالمی مجلس اہل بیت پاکستان، ۱۹۹۶م.
- ۸ - میرے غم کد سے مین (اردو)؛ ج ۱، اسلام آباد: ہندی ادبی سوسائٹی، ۱۹۹۲م.
- ۹ - نور و ظہور (اردو)؛ ج ۱، لاہور: امامیہ کتب خانہ؛
- ۱۰ - منہاس، افضل؛ گل مراد (اردو)؛ ج ۱، راولپنڈی: نیو آرت مین پرنٹرز، ۱۹۹۶م.

- ۱۱ - هاشمی، سید وحید الحسن؛ العطش - ج ۲ (اردو)؛ ج ۱، لاهور: الحیب
پبلی کشینز، ۱۹۹۵ م.
- ۱۲ - هجویری غزنوی، ابو الحسن علی بن عثمان جلابی؛ کشف المحجوب
(فارسی)؛ به کوشش دکتر محمد حسین تسیحی (رها)؛ ج ۱، اسلام آباد:
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سمن پبلی کشینز لاهور، ۱۳۷۴ ش /
۱۹۹۵ م.
- ۱۳ - ستی، محمد اسماعیل؛ حقیقت زنده (The Living Truth)، ج ۱،
اسلام آباد: گولره شریف، ۱۹۹۴ م.

ب (مجله ها

فارسی :

- ۱ - آشنا، فصلنامه؛ رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ترکیه؛ سال اول.
شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴.
- نشانی: شماره ۷۷، خیابان رشید غالب، غازی عثمان پاشا، آنکارا، ترکیه
- ۲ - اهل قلم، ماهنامه علمی / فرهنگی / هنری / ادبی؛ شماره های ۱۳ تا ۱۵،
فروردین تا خرداد ۱۳۷۵.
- نشانی: ایران، تهران، صندوق پستی ۳۹۶۸ - ۱۵۸۷۵
- ۳ - فارابی، فصلنامه تحقیقاتی در زمینه سینما؛ بنیاد سینمایی فارابی؛ شماره ۲۵،
بهار ۱۳۷۵.
- نشانی: ایران، تهران، خیابان سی تیر، شماره ۵۵، کد پستی ۱۱۳۵۸
- ۴ - کلک، ماهنامه فرهنگی و هنری؛ شماره ۷۲ - ۷۱، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- نشانی: ایران، تهران، صندوق پستی ۹۱۶ - ۱۳۱۴۵

۵ - نامه پارسی ، فصلنامه؛ شورای گسترش زبان و ادب فارسی ؛ سال اول ، شماره اول، تابستان ۱۳۷۵ .

نشانی : ایران ، تهران ، میدان بهارستان ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادب فارسی

۶ - نامه فرهنگ ، فصلنامه تحقیقاتی در مسائل فرهنگی و اجتماعی ؛ سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ؛ شماره ۲۱ ، بهار ۱۳۷۵ .

نشانی : ایران ، تهران ، خیابان ولی عصر، سرخیابان فاطمی، ساختمان شماره ۲ سازمان فرهنگ و ارتباط اسلامی

۷ - نامه فرهنگستان ، فصلنامه؛ فرهنگستان زبان و ادب فارسی ؛ سال دوم، شماره اول ، بهار ۱۳۷۵ .

نشانی : ایران ، تهران ، خیابان شهید احمد قصیر، نبش خیابان سوم ، شماره ۸، صندوق پستی ۶۲۹۴ - ۱۵۸۷۵

۸ - نیستان ، ماهنامه فرهنگی / هنری / اجتماعی ؛ شماره های ۶ تا ۹، اسفند ۱۳۷۴ تا خرداد ۱۳۷۵ .

نشانی : ایران ، تهران ، صندوق پستی ۳۱۴ - ۱۱۴۹۵

۹ - یاد ایام ، ماهنامه فرهنگی / اطلاع رسانی ؛ معاونت امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

نشانی : ایران ، تهران ، خیابان استاد مطهری ، کوچه فیروزه، شماره ۱

اردو:

۱ - آهنگ ، ماهنامه ؛ ج ۴۸ ، شماره ۷، جولائی ۱۹۹۶ م .

نشانی : شعبه مطبوعات پاکستان براد کاستنگ کارپوریشن ، براد کاستنگ هاوس ، ایم ان جناح رود کراچی ، پوسٹ کود ۷۹۹۱ .

- ۲ - اخبار اردو، ماہنامہ، جولائی و اگست ۱۹۹۶ م.
نشانی: مقتدرہ قومی زبان (اردو) ستارہ مارکیٹ، اسلام آباد.
- ۳ - الاصلاح، ہفت روزہ، ج ۳۳، شماره ۱۰، جولائی و اگست ۱۹۹۶ م.
نشانی: ۲۴ ذیلدار روڈ، ملحقہ مزار حضرت علامہ مشرقی، اچھرہ، لاہور، ۵۴۶۰۰
- ۴ - اقبال، ماہنامہ، ج ۴۳، شماره ۳، جولائی ۱۹۹۶.
نشانی: بزم اقبال، ۲ کلب روڈ، لاہور
- ۵ - انوار ختم نبوت، ماہنامہ؛ ج ۱، شماره ۵، جولائی و اگست ۱۹۹۶.
- ۶ - پیام عمل، ماہنامہ؛ ج ۳۸، شماره جولائی ۱۹۹۶ م.
نشانی: امامیہ مشن پاکستان ترست ۳۳، بی شمع پلازہ، ۷۲، فیروز پور روڈ لاہور.
- ۷ - تجدید نو، ماہنامہ؛ ج ۸، شماره ۷، جولائی ۱۹۹۶ م.
نشانی: ۷۲۳، راوی بلاک علامہ اقبال تاون لاہور.
- ۸ - تسخیر، ہفت روزہ؛ ج ۲، شماره ۱ تا ۵، جولائی و اگست ۱۹۹۶ م.
نشانی: ۴۹ کریم بلاک علامہ اقبال تاون، لاہور.
- ۹ - خیر العمل، ماہنامہ؛ ج ۱۸، شماره ۱۲ و ج ۱۹، شماره ۱، جولائی تا ستمبر ۱۹۹۶ م.
- ۱۰ - درویش، ماہنامہ؛ ج ۸، شماره ۴ تا ۹،
نشانی: ۵۴ عبد الکریم روڈ، قلعہ گوجر سنگھ لاہور.
- ۱۱ - سب رس، ماہنامہ؛ ج ۱۹، شماره ۷، جون ۱۹۹۶ م.
نشانی: ایوان اردو دی / ۱۴۳، بلاک بی کراچی، ۷۴۷۰۰.
- ۱۲ - سب رس، ماہنامہ، ج ۵۸، شماره ۵۶، می تا جولائی ۱۹۹۶ م. (خصوصی اشاعت، یوم محمد علی قطب شاہ)
نشانی: ادارہ ادبیات اردو، حیدرآباد (دکن) - ہند.

- ۱۳ - سبیل ہدایت . ماہنامہ ؛ ج ۶ ، شماره ۱ تا ۶ ، جنوری تا جون ۱۹۹۶ م .
نشانی : بزم ندائے مسلم پاکستان ، ۸ / ۳ بی اے ٹاون شیب ، لاہور پوسٹ کوڈ ۵۴۷۷۰
- ۱۴ - الشریعہ . ماہنامہ ؛ ج ۷ ، شماره ۳ و ۴ ، جولائی تا اکتوبر ۱۹۹۶ م .
نشانی : الشریعہ اکادمی ، مرکزی جامع مسجد گوجرانوالہ .
- ۱۵ - شمس الاسلام . ماہنامہ ؛ ج ۷ ، شماره ۷ تا ۱۰ ، جولائی تا اکتوبر ۱۹۹۶ م .
نشانی : مجلس حزب الانصار ، بہرہ سرگودھا .
- ۱۶ - صحیفہ . ماہنامہ ؛ شماره ۱ تا ۵ ، جولائی تا دسمبر ، ۱۹۹۶ م .
نشانی : مجلس ترقی ادب ، کلب رود ، لاہور .
- ۱۷ - الغارف . ماہنامہ ؛ ستمبر ۱۹۹۶ م .
نشانی : ۵ مسلم ٹاون ، وحدت رود ، لاہور .
- ۱۸ - فکر و نظر . فصلنامہ ؛ ج ۳۳ ، شماره ۴ ، اپریل و جون ۱۹۹۶ م .
نشانی : ادارہ تحقیقات اسلامی ، بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی ، اسلام آباد .
- ۱۹ - قومی زبان . ماہنامہ ؛ ج ۶۸ ، شماره ۴ ، جولائی ۱۹۹۶ م .
نشانی : انجمن ترقی اردو پاکستان ، شعبہ تحقیق ، دی ۱۵۹ بلاک ۷ ، گلشن اقبال کراچی ۷۵۳۰۰ .
- ۲۰ - کنز الایمان . ماہنامہ ؛ ج ۶ ، شماره ۵ ، جولائی ۱۹۹۶ م .
نشانی : دہلی رود صدر بازار ، لاہور جھاوٹی .
- ۲۱ - معارف . ماہنامہ ؛ ج ۱۵ ، شماره ۶ ، محرم الحرام ۱۴۱۷ .
نشانی : دار المصنفین ، شیلی اکیدمی ، اعظم گڑھ ہند .
- ۲۲ - معصوم . ماہنامہ ؛ ج ۳ ، شماره ۳ و ۴ ، اگست و ستمبر ۱۹۹۶ م .
نشانی : پوسٹ بکس ۱۶۱۳ اسلام آباد .

- ۲۳ - ہمدرد صحت . ماہنامہ ؛ ج ۶۴ ، شماره ۸ ، اگست ۱۹۹۶ م .
ہمدرد فاؤنڈیشن پاکستان ، ناظم آباد کراچی ۷۴۶۰۰
۲۴ - ہومیوپیتھی . ماہنامہ ؛ ج ۱۳ ، شماره ۷ تا ۹ ، جولائی تا ستمبر ۱۹۹۶ .
نشانی : راولپنڈی .

پ (مقالہ ہا

فارسی :

- ۱ - احوال و آثار قاضی حمید الدین ناگوری ، دکتور رشیدہ حسن : مؤسسہ ملی
زبان های نوین ، اسلام آباد پاکستان
۲ - عطار و آثار او در قلمرو فرهنگهای دیگر ، دکتور کلثوم ابوالبشر : دانشگاه داکا
- بنگلادش

اردو :

- ۱ - پرتو غالب ، سجاد مرزا : گوجرانوالہ - پاکستان
۲ - شعرائے فارسی کی حب الوطنی پنجاب کے حوالے سے ، طارق کفایت :
پتیالہ - ہندوستان
۳ - قرآن مجید و علوم جدید : دکتور محمد باقر خان خاکوانی : ملتان -
پاکستان

کتابهای تازه

باتلاش و پیگیری بخش انتشارات "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" دو کتاب تازه به جامعه علم و ادب پیشکش شد. این دو کتاب عبارت بودند از کشف المحجوب اثر گرانقدر "ابو الحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی" و فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی تألیف "دکتر ساجد الله تفهیمی". همچنین دو کتاب هم به نام های عظمت فکر از استاد "فیض الحسن فیضی" و حقیقت زنده از استاد "محمد اسماعیل سنی" به دفتر دانش رسید که اینک معرفی می شوند.

چاپ تازه کشف المحجوب

کتاب کشف المحجوب حضرت سید علی هجویری معروف به داتا گنج بخش رحمة الله علیه در سرتاسر جهان اسلام شهرتی ویژه دارد، بگونه ای که دانشمندان مسلمان و پژوهندگان ادب و عرفان، آن را از کهن ترین و کاملترین نوشته های عرفانی در فارسی به شمار آورده اند. در تحلیل و تبیین و بررسی معارف و علوم اسلامی، ریزینی و کنکاش عالمانه ای که در این کتاب هست بدون شک در هیچ یک از دیگر کتاب های نشر فارسی در موضوع تصوف و عرفان یافت نمی شود. افزون بر عارفان و دانشمندان اسلامی، در میان همه اسلام شناسان و خاورشناسان نیز کتاب کشف المحجوب، همواره به عنوان یک مأخذ بنیادی در مطالعه و شناخت تصوف و عرفان مورد توجه بوده است. در یکصد سال گذشته، "والتین ژوکوفسکی"، محقق و اسلام شناس روسی چاپ پسندیده ای از کشف المحجوب را با تحقیق و مقابله نسخ مختلف و نوشتن فهرس فراهم کرده بود که کاستی هایی نیز در آن بچشم می خورد. اینک آقای "دکتر محمد حسین نسیمی (رها)" دانشمند و محقق پرکار و سخت کوش ایرانی، از میان نزدیک به ۶۰ نسخه خطی شناخته شده

کتابهای تازه

کشف المحجوب موجود در کتابخانه های سراسر جهان ۱۹ نسخه را برگزیده، با یکدیگر مقابله کرده و نسخه ای منقح و متن و معتبر فراهم آورده و "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد" نیز دستاورد این تلاش را به شماره ۱۵۰ با همکاری مؤسسه "چاپ و نشر سمن - لاهور" چاپ کرده است. من به سهم خویش امیدوارم چاپ تازه کشف المحجوب برای پژوهندگان ادب و عرفان سودمند افتد و آنرا از دیگر چاپ های این کتاب بی نیاز گرداند.

مصحح دانشمند با دقت و توجه و تحقیق کامل، هر واژه و هر جمله و هر سطر را با نشانه گذاری و اعراب گذاری از پیش چشم گذرانیده است و این گونه دقت و وسواس در کار برد نشانه ها و اعراب در هیچیک از چاپ های گذشته کشف المحجوب دیده نمی شود.

همچنین با کوشش در خور تحسین هشت فهرست جداگانه بیانگر آیات قرآن، احادیث نبوی، اقوال مشایخ، اشعار، الفاظ و اصطلاحات عرفانی، کتاب ها، اشخاص و جای ها برای آسانی بهره گیری از کتاب به خواننده داده است. از دیگر ویژگی های ارزنده این چاپ، پیشگفتار مصحح دانشمند و تقریظ عالمانه آقای علی ذوعلم رایزن و نماینده محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و سرپرست مرکز تحقیقات و نیز شناسنامه نسخه های خطی نوزده گانه مذکور در آغاز کتاب است.

به "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" و "مؤسسه چاپ و نشر سمن" باید تبریک گفت که این کتاب را در خور جایگاه آن اینگونه زیبا و استوار چاپ و به دوستان علم و فرهنگ و ادب و عرفان پیشکش کرده اند.

دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام)

رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب - لاهور

فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی

این کتاب که تألیف "دکتر ساجدالله تفهیمی" استاد دانشمند بخش فارسی دانشگاه کراچی است بنازگی از سوی "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" در ۵۲۷ صفحه و بهای ۵۵۰ روپیه، با شماره ۱۵۱ به زیور طبع آراسته شده است. در این فرهنگ معانی کوتاه و بلند ۵۲۱۶ اصطلاح هفت رشته از رشته‌های علوم ادبی یعنی دستور، زبان‌شناسی، فصاحت و بلاغت، بدیع و بیان، معانی، عروض و قافیه به زبان اردو آورده و به نوشته مؤلف محترم نخستین فرهنگ در نوع خود است. آنچه پایه و اساس کار نویسنده قرار گرفته ۱۰۹ کتاب و رساله است که نام آنها در فهرست مآخذ و منابع در پایان کتاب آمده و گویای رنج بسیار و حوصله سرشاری است که مؤلف در آفرینش این اثر برده و نشان داده است.

واژه‌ها و اصطلاحات به ترتیب الفبا آمده‌اند و این آگاهی‌ها را نیز به خواننده می‌دهند:

- آوانگاری و تلفظ هر واژه با آوردن اعراب حروف متحرک.
- ریشه و مرجع هر واژه و اصطلاح که از چه زبانی است.
- آن واژه و اصطلاح به کدام یک از رشته‌های علوم ادبی تعلق دارد.
- معانی لغوی و تعریفی آن از چه کتابهایی گرفته شده و آن معانی و تعاریف چه اختلافاتی با هم دارند.
- برای هر واژه (جز شماری اندک) مثالی آورده شده است.

همچنین مؤلف، بحوری را که در زبان اردو بکار رفته اما مثال فارسی آن بدست نیامده، بدون ذکر مثال آورده است که بهتر بود در چنین مواردی مثال را هم از

زبان اردو می آورد تا مطلب برای اردو زبانان روشن تر گردد. کتاب فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی برای کسانی که با اردو آشنایی دارند و علاقمند به درک معانی اصطلاحات علوم ادبی هستند بسیار سودمند و با ارزش و به قول سرپرست محترم "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان"، انتشار آن در حقیقت خدمتی به هر دو زبان اردو و فارسی است که امیدواریم مورد استفاده دانش پژوهان قرار گیرد.

در پایان باید به مؤلف محترم و "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" که به انتشار این کتاب گرانقدر موفق گردیده اند تبریک گفت و موفقیت بیشتر آنان در راه خدمت به علم و ادب را آرزو کرد.

دکتر سید علی رضا نقوی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

عظمت فکر

تألیف و سروده: سید فیض الحسن فیضی، ادیب و شاعر و سخنور زبان های فارسی، اردو و انگلیسی

ناشر: عالمی مجلس اهل بیت، پاکستان، اسلام آباد

چاپ: السید پرنترز، صادق آباد، راولپندی

۱۵۴ ص، قطع رقعی ۱۷ × ۱۴ س. م. بها: ۱۰۰ روپیه

"سید فیض الحسن فیضی" از سرایندگان و سخنوران فرهنگ و ادب ایران و پاکستان است که قلمی روان، دلربا و گیرا و طبعی رسا و شیوا و سخن و گفتاری نافذ و استوار دارد. لبش خندان، چهره اش شادان و محبتش بی پایان است. نگارنده او را از سال ۱۳۵۰ هـ ش / ۱۹۷۰ م. می شناسد و احوال و آثار وی را نوشته و در کتاب فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی و روزنامه

فردا (سال ۱۳۵۰ هـ ش) منتشر کرده است.

"سید فیضی" در همه مجالس شعر و ادب شرکت می جوید، اشعار اردو یا فارسی را با آوازی رسا و آهنگی خوش می خواند و همگان را محظوظ می کند. وی به "سعدی شیرازی"، "نظیری نیشابوری"، "عطار نیشابوری"، "حافظ شیرازی" مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی"، "انوری ابیوردی" و "ناصر خسرو قبادیانی" عشق می ورزد. اما از "علامه اقبال"، "میر انیس لکهنوی"، "داغ دهلوی" و "جوش ملیح آبادی" بسیار تأثیر پذیرفته است. از این رو نوشته های گوناگون وی با افکار این شاعران آمیختگی نام دارد.

آخرین شخصیتی که بر دل و جان "سید فیضی" اثر بسیار نهاده حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار انقلاب و جمهوری اسلامی ایران است. این تأثیر پذیری "فیضی" را بر آن داشت که با همکاری استاد "دکتر سید سبط حسن رضوی" رئیس انجمن فارسی اسلام آباد و مدیر دانش، ده تا از غزلیات آن عارف کامل و پیر واصل را به اردو و انگلیسی ترجمه منظوم کرده و در خرداد ماه ۱۳۷۲ هـ ش / جون ۱۹۹۳ م. بنام گلنای عرفان منتشر کند. از "فیضی" کتابهای دیگر نیز بچاپ رسیده است از جمله: "بتو میر شهید، نور و ظهور، شنم، میر - غمگد - میں به زبان اردو و پنج کتاب ارزنده به زبان انگلیسی.

مصنف در عظمت فکر که از آن به "مجموعه مراثی نو" یاد کرده، به بیان نعت پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت و پیشوایان معصوم علیهم السلام و مراثیه شهدان کربلا پرداخته و چنگی زیبا و فریبا پدید آورده است.

دکتر محمد حسین تسبیحی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



حقیقت زنده *The Living Truth*

کتاب حقیقت زنده را "پروفسور محمد اسماعیل ستی" در شرح احوال و آثار "بابو جی سید غلام محیی الدین (رح)" سجاده نشین آستانه گولره شریف به زبان انگلیسی نگاشته است. این کتاب در سال ۱۹۹۴ م / ۱۴۱۴ هـ.ق. در ۲۶۰ صفحه، با کاغذ اعلا، جلد محکم و زیبا، حروف چینی ممتاز، همراه با تصاویر رنگی و سیاه و سفید و گویا در لاهور چاپ شده است. آنچه گفته شد همراه قلم روان و رسای مؤلف، کتاب را در نوع خود کم مانند و بسیار خواندنی کرده است. کتاب گرچه به زبان انگلیسی نوشته شده اما پر است از شواهد منظوم و منثور فارسی که آن را برای فارسی زبانان هم سودمند و قابل استفاده می کند.

در کتاب حقیقت زنده، خواننده با زندگی و جایگاه یکی از بزرگترین صوفیان معاصر سلسله "قادریه" آشنا می شود. پیر "سید غلام محیی الدین (رح)" نزدیک به دو میلیون پیرو در استان پنجاب پاکستان و هزاران مرید در دیگر کشورها دارد و اینک آستانه و بارگاهش با گنبد و گلدسته های بلند در روستای "گولره شریف" راولپندی با شکوه تمام زیارتگاه صوفیان و سالکان و عقیده مندان پاکستان و دیگر کشورها است.

دکتر محمد حسین تسبیحی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی

دکتر ساجد اللہ تفہیمی



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
ش ۱۳۷۵

کشف المحجوب

تالیف

ابو الحسن علی بن عثمان بلخی طبری غزنوی

تقریباً ۴۰۰ھ - ۴۵۰ھ / ۱۰۰۰ء - ۱۰۵۰ء

پراگش

دکتر فرخین سیدی (رها)



انجمن ترقی و ترویج ادبیات و فنون
پاکستان
۱۳۷۵
شماره ۱۵

THE LIVING TRUTH

BABU JEE (R.A)
SYED GHULAM MOHY-UD-DIN
OF GOLRA SHARIF

Prof. M. Ismail Sethi



تجلیل و یاد

یادی دوباره از استاد "شیخ نوازش علی"

نقش معلم در جامعه، نقش انبیا است.

امام خمینی (ره)

در آن زمانه که بلبل در انتظار بهار
گهی نغان و گهی نعنه، گناه شون داشت
شکست نیثه عمر "علی نوازش شیخ"
احل به ضربه سنگی که در فلاحی داشت
قدردانی از مقام استاد در دین مبین اسلام از جمله حقوقی است که بر آن
بسیار تأکید شده است. قدر شناسی از خدمت و تلاش صادقانه استاد وارسته
"پرفسور شیخ نوازش علی" هم در این باور جای می گیرد.

در روزهای پایانی اردیبهشت ماه امسال، جناب آقای ذوعلم رایزن و
نماینده محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و سرپرست مرکز
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان همراه مسئول، معاون و تنی چند از کارمندان
خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور در خانه روانشاد استاد "نوازش
علی" حضور یافتند و از خانواده و بستگان آن مرحوم دلجویی و جایگاه وی را
در جامعه دانشگاهی بویژه در میان خدمتگزاران فرهنگ و ادب پارسی ستودند.
همچنین از سوی "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" با اختصاص
مبلغ یکصد هزار روپیه، در یکی از شعب بانک ملی پاکستان حسابی بنام خانواده
استاد "نوازش علی" گشایش یافت که اسناد مربوط در این دیدار، بدست رایزن
محترم به فرزندان آن مرحوم اهدا گردید. یادش جاودان و راهش پر رهرو باد.

بکوشش ع. سرافراز

دفتر دانش

پاسخ به نامه ها

نامه های بسیاری از خوانندگان دانشمند دانش دریافت شده که همه آنها این فصلنامه را مورد لطف و محبت خود قرار داده اند. از محبت همگان سپاسگزاریم و سلام آنها را به گرمی پاسخ می دهیم. شماری از نامه ها پاسخ خاص خود را می طلبید که به نشانی نویسندگان پاسخ فرستاده شده و به برخی هم می بایست در دانش پاسخ داد که این چند صفحه را به عنوان "از میان نامه ها" به اینکار اختصاص دادیم.

چنانچه نامه ای برای همه خوانندگان سودمند تشخیص داده شود به چاپ آن اقدام خواهیم کرد. بویژه اگر نامه ای در نقد و بررسی مقاله و مطلبی از دانش بدستمان برسد بسیار سپاسگزار خواهیم شد.

آستان قدس رضوی

اداره کل کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

مشهد مقدس - ایران

از اینکه امکان استفاده از دانش را برای هزاران استاد و طلبه و دانشجو فراهم آورده اند سپاسگزار و امید داریم که خوانندگان خراسانی پیش از پیش با مقالات ارزنده خود فصلنامه را غنی بخشند. شماره های درخواستی نیز برای آن کتابخانه فرستاده شد.

**

پرفسور سید محمد طلحه رضوی برق

بهار - هندوستان

از اینکه نزدیک به نیمی از شماره های دانش بدست شما نرسیده متأسفیم. می بایست این مشکل را پیش از این با ما در میان می نهادید. فصلنامه از این پس به نشانی تازه شما فرستاده خواهد شد.

**

خانم نوشین سرایی دانش

تهران - ایران

بخشی از نشانی شما در روی پاکت خوانا نبود. نشانی کامل خود را به زبان فارسی برای دانش بفرستید تا برایتان شناسنامه خوانندگان دانش ارسال شود. برای آگاهی دیگر خوانندگان هم بد نیست اشاره کنیم که رویه فصلنامه، پذیرش و نگهداری خوانندگانی است که سهمی در اداره آن بر عهده بگیرند و بانوشتن و فرستادن مقاله، خیر و گزارش بویژه در زمینه ادبیات معاصر ما را یاری کنند.

* *

دکتر علی اشرف صادقی

دانشگاه تهران - ایران

شماره های درخواستی برای شما فرستاده شد. منتظر مقاله های جنابعالی در زمینه ادبیات فارسی، زبان شناسی (مرتبط با زبانهای شبه قاره و پیوستگی آنها با فارسی) و ادبیات معاصر هستیم.

* *

دکتر رئیس احمد نعمانی

دانشگاه علیگره - هندوستان

منظومه های شما در شماره های آینده چاپ خواهد شد. درباره دیگر موضوعاتی که مطرح فرموده بودید نامه جداگانه ای برایتان فرستاده شد.

* *

آقای علی نیاکان

اسلام آباد - پاکستان

از تقدتان درباره دانش شماره ۴۳ تشکر می کنیم و منتظر انتقادات و پیشنهادهای سازنده شما درباره این شماره و شماره های آینده هستیم.

* *

دکتر ناصر مروت

دانشگاه پشاور - پاکستان

مقاله ارسالی شما بنام هنر و اندیشه مولوی از نگاهی دیگر در این شماره چاپ شده است. در انتظار دریافت دیگر مقالات و پژوهش های ادبی و فرهنگی شما، همکاران و دانشجویان در بخش فارسی آن دانشگاه هستیم.

* *

آقای سید تقی بلگرامی

کراچی - پاکستان

مشتاقیم که مقاله فارسی شما بنام رباعی و عناصر رباعی را دریافت و برابر روش دانش آن را برای بهره گیری همگان چاپ کنیم. از خدای بزرگ عمر طولانی همراه با تندرستی و سعادت برای شما مسئلت می نمایم.

* *

دکتر محمد عظمت الله بهتی

گجرات - پاکستان

کتاب شما بنام المشرقی را دریافت کردیم که در همین شماره در بخش کتابهای رسیده آن را آورده ایم. از خداوند توفیق بیش از پیش شما را در شناساندن مفاخر فرهنگی این مرز و بوم خواستاریم.

* *

بنیاد دینی ترکیه

مرکز مطالعات اسلامی

از نامه های محبت آمیز شما سپاسگزاریم و خواستار دریافت نشریات آن مرکز محترم هم هستیم. شماره های ۴۰ و ۴۱ نیز برای کتابخانه شما ارسال شد.

* *

استاد غلام ربانی عزیز

اتک، راولپنڈی - پاکستان

دانش امیدوار است در نخستین فرصت با شما گفتگویی داشته باشد و آن را بمناسبت صد مین سال تولد تان بچاپ برساند. چنانچه آثار و کتابهایی را که نام آن‌ها را با خط زیبای خویش در "شناسنامه خوانندگان دانش" آورده اید برای ما بفرستید به معرفی آنها اقدام خواهیم کرد.

از خداوند متعال طول عمر با عزت و تندرستی برای شما و همه پیش‌کسوتان و پاسداران زبان و ادب پارسی و میراث‌گرانهای آن در سراسر جهان خواستاریم.

**

آقای محمد وصی اختر

مؤسسه تحقیقات عربی و فارسی

پتنه - هندوستان

از لطف شما نسبت به دانش تشکر می‌کنیم و امیدوار هستیم که هر شماره آن بهتر از شماره پیش باشد. البته این مهم جز یاری و دستگیری خداوندگار، همکاری و همراهی خوانندگان ارجمند و دانشمند دانش را هم می‌طلبد. فصلنامه دانش مشتاق است که از پژوهش‌های "مؤسسه تحقیقات عربی و فارسی" در زمینه ادبیات فارسی مطلع شود و آنها را به خوانندگان خود بشناساند.

**

پرقسور طارق کفایت

دانشگاه پنجاب، پتیاله - هندوستان

مقاله شما بنام شعرای فارسی کی حب الوطنی - پنجاب کے حوالے سے دریافت شد. منتظر مقالات فارسی شما هم هستیم.

**

دکتر آصفه زمانی

دانشگاه لکهنو - هندوستان

از همکاری و همگامی شما بسیار متشکریم. مقاله تحقیقی تان بنام جگر مراد آبادی و ... در همین شماره چاپ شده و در انتظار دریافت دیگر آثار تان هستیم.

دکتر ظفر اقبال

دانشگاه کراچی - پاکستان

آنچه از شماره های درخواستی در دسترس بود برایتان فرستادیم. درباره دیگر انتشارات "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" هم بخش کتابخانه اقدام کرده است.

دکتر احسن الظفر

دانشگاه لکهنو - هندوستان

امروز بخشهای فارسی دانشگاهها - دست کم در پاکستان - به این باور رسیده اند که باید در متون آموزش فارسی بازنگری و به ادبیات معاصر فارسی توجه ویژه ای بشود. زمان ادبیات معاصر را می توان تا ادبیات انقلاب مشروطه ایران عقب کشید اما انصاف آن است که به معرفی آثار و احوال نویسندگان و سرایندگانی پرداخته شود که در هوای فارسی و خاور تنفس کرده و می کنند نه کسانی که در باختر نشسته و بدور از دگرگونی های ادبی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی سرزمین مادری خود، آسوده خاطر از "سوگند خدا به قلم" هر جور که خواسته اند خامه بر کاغذ چرخانده اند.

دانش از چاپ مقاله های محققانه شما درباره ادبیات معاصر یا سیر تحولات ادب فارسی به زبان اردو یا فارسی استقبال می کند. شماره ۴۱ هم همراه این شماره برای شما فرستاده شد.

غزالی مشہدی

در حقیقت شعر و ادب کی دنیا جتنی حسین و نفیس اور رنگا رنگ ہے، اتنی ہی عمگین، پر مال اور حادثوں سے بھری ہوئی ہے، یہاں اگر کچھ عناصر نے اپنی تعمیری قوتوں کو بروئے کار لا کر اپنے عصر اور ہم عصروں کے ساتھ قطعی انصاف نہیں کیا ہے، تو انہوں نے اس سلسلے میں صرف بے انصافی ہی نہیں برتی بلکہ اپنی ادبی دیانت داری کو بھی دوسروں کی نظروں میں مشکوک کر لیا ہے۔ شعر و ادب کی دنیا میں ہر فن کار ایک دوسرے پر سبقت حاصل کرنے کے لئے اپنا جگر خون کرتا ہے، پھر یہ ضروری نہیں کہ وہ شہرت اور اعترافات کے معاملے میں اپنے ہم عصروں سے بازی لے ہی جائے، لیکن اس کا مطلب یہ ہرگز نہیں ہوتا کہ شاعر یا ادیب جسے اس کے ہم عصروں نے نظر انداز کر دیا ہے، اسے ادب میں جیسے کوئی مقام حاصل ہی نہیں یا اس کا کوئی مرتبہ ہی نہیں ہے، یہ قطعاً بے انصافی ہوگی کہ کسی ادیب یا شاعر کو پرکھتے وقت اس کی تخلیقات کی عظمت کو نظر انداز کر کے اسے اس کے ذاتی یا عصری پیمانے سے ناپا جائے، زیر نظر شاعر غزالی مشہدی کا شمار بھی انہیں شعراء میں کیا جا سکتا ہے، جنہیں ان کے ہم عصروں نے نظر انداز کیا، تعجب اور تاسف سے طے چلے تاثرات کے ساتھ واضح طور پر یہ کہا جا سکتا ہے کہ اس شاعر کی زندگی اور اس کے زندہ جاوید فن کا صرف یہی ایک المیہ ہے جو اسے اپنے دوسرے ہم عصروں سے ممتاز کرتا ہے، غزالی مشہدی کے فن کے بارے میں تو اس کے کلام کے ذریعے سے خاطر خواہ معلومات حاصل ہو جاتی ہیں، لیکن اس کی شخصیت اور ابتدائی زندگی سے متعلق اس کے عہد کے تمام تذکرہ نگار خاموش اور بے نیاز ہیں، پھر بھی قرآن اور آثار کی مدد سے ایسی گننام اور کم شہرت

یافتہ شخصیتوں کے بارے میں کچھ نہ کچھ معلومات حاصل ہو جانا ناگزیر ہے۔

ذیل میں غزالی کی ابتدائی زندگی کی مبہم سی تصویر قرائن اور آثار کے ذریعے سے بنانے کی کوشش کی گئی ہے اور اس امر کا بہر حال خیال رکھا گیا ہے کہ جن ذرائع سے معلومات حاصل ہوئی ہیں، وہ تاریخی شواہد کے اعتبار سے حتی الامکان قابل اعتبار ہوں مختلف تذکروں کی ورق گردانی کے بعد غزالی نام کے انیس شاعروں سے ہمارا واسطہ پڑتا ہے، غزالی بلخی، غزالی طوسی (زین الدین چچ الاسلام محمد بن محمد) غزالی طوسی مجد الدین غزالی ماورا، السنہری، غزالی جنبک مشہدی، غزالی سمرقندی، غزالی (نظام محمود طاہر) مروزی میر اسلام غزالی، غزالی تبریزی، غزالی ہروی، غزالی (از صاحبان معتمد الدولہ منوچہر خاں، غزالی غوری، غزالی کرکوی، غزالی نجدی، غزالی ابہری، غزالی انجدانی، غزالی مشہدی (علی رضا) اور غزالی مشہدی لیکن ہمارا مقصد آخر الذکر یعنی غزالی مشہدی کی ذات سے بحث کرنا ہے، اسی مقصد کی تکمیل کے لئے غزالی کے ابتدائی حالات زندگی کی تلاش میں ماضی کے درپہلوں کو کھولا جا رہا ہے۔

غزالی کے معاصر تذکرہ نگاروں میں سے کسی نے بھی اس کے نام کے متعلق کچھ نہیں لکھا ہے، متاخرین میں بھی کثرت چند اخلاص کے علاوہ سب اس سلسلے میں خاموش ہیں، اخلاص نے اپنے تذکرے "ہمیشہ بہار میں" غزالی کا نام علی رضائی مشہدی لکھا ہے، لیکن غزالی سے تقریباً ۱۵۶ سال کے بعد لکھے جانے والے اس تذکرہ سے یہ پتہ نہیں چلتا کہ اخلاص کو غزالی کے نام کے متعلق یہ معلومات کس ذریعے سے فراہم ہوئیں جب کہ سفینہ خوشگو کے مصنف نے اپنی تصنیف میں علی رضا غزالی کا باقاعدہ ذکر کرنے کے ساتھ ساتھ اس کے کلام کے نمونے بھی پیش کئے ہیں اور قدرت اللہ گوپا موسوی نے نتائج الافکار میں علی قلی خاں سے وابستہ غزالی مشہدی کے فوراً بعد علی قلی رضا غزالی کے ذکر کے ساتھ اس کے کلام کا نمونہ بھی پیش کیا ہے، جس کی مدد سے علی رضا اور غزالی مشہدی دو الگ شخصیتیں ثابت ہوتی ہیں، لیکن اس کے باوجود غزالی مشہدی کا نام پورے طور پر پردہ اخفا ہی میں رہتا ہے۔

غزالی کے دوسرے حالات زندگی کی طرح اس کے سن ولادت اور والدین کے بارے میں بھی کسی تذکرہ نگار نے کہیں کوئی ذکر نہیں کیا ہے، خود غزالی نے اپنے کلیات کے دیباچے میں اپنے بارے میں جو کچھ لکھا ہے، اس سے اس کے والدین کا نام یا ان کی اصلیت کے بارے میں صرف چند مبہم معلومات حاصل ہوتی ہے، لیکن ایک مفروضہ سن ولادت ضرور مل جاتا ہے۔

برٹش میوزیم لندن میں محفوظ قدیم فارسی مخطوطات کی فہرست مرتب کرتے وقت کلیات غزالی کے ضمن میں غزالی کے حالات زندگی پر روشنی ڈالتے ہوئے مشہور یورپی محقق اور مستشرق ڈاکٹر ریو (Dr. R. Rieu) نے اس کا سن پیدائش ۹۳۶ھ قرار دیا ہے (۱)۔

He must have Born A.H. 936

اس سلسلے میں ڈاکٹر ریو کی ادبی تحقیقات و دیانت پر قطعی شک نہیں کیا جا سکتا لیکن حقیقت یہ ہے کہ غزالی نے اپنی تاریخ پیدائش کے بارے میں خود بڑے دلچسپ اور دلکش پیرایہ میں انکشاف کیا ہے، اس ضمن میں ذیل کے اشعار بھی اسی کلیات میں شامل ہیں، جن سے ظاہر ہوتا ہے کہ وہ ۹۳۳ھ میں پیدا ہوا تھا (۲)

درین مدینہ پس از ہجرت رسول امین

غزالی کے جائے پیدائش کے بارے میں خود اس کے دونوں دواوین کے علاوہ دوسرے مستند اور معتبر ذرائع سے بھی اس بات کی تصدیق ہوتی ہے کہ وہ صوبہ خراسان کے شہر مشہد مقدس میں پیدا ہوا تھا اور مذہب اثنائے عشری سے متعلق تھا، تقی اوحدی نے اپنے تذکرے میں اس امر کا ذکر کرتے ہوئے لکھا ہے۔

مولانا غزالی از مشہد مقدس مطہر رضویہ است۔

۱۔ ڈاکٹر ریو کیمنلاگ (Rieu) No. ۲۵۵۱.۲۳

۲۔ کلیات غزالی (رونوشت) موزہ برطانیہ (لندن) ورق: ۸۹

غزالی نے بذات خود مشہد مقدس کی سرزمین پر اپنی پیدائش کی نہ صرف اطلاع دی ہے بلکہ اسے اس بات پر فخر ہے کہ وہ اس پاک اور مقدس سرزمین کا زائیدہ اور پروردہ ہے۔ جس کی عظمت اور تقدس کا سارا عالم معترف ہے۔ مشہد مقدس سے متعلق ہونے پر غزالی ہی کیا کوئی بڑے سے بڑا شخص بھی اپنی ذات کو خوش قسمت تصور کر کے خود پر فخر کر سکتا ہے، غزالی کا مندرجہ مطلع اس کے جذبات کا مظہر ہے (۱)

گر کار گاہ چرخ اگر نیک در بدم
 این دولتہم بس است کہ از خاک مشہدم
 زیر بحث شاعر غزالی مشہدی کی تعلیمی اسناد کے بارے میں کوئی تفصیل نہیں ملتی، وہ کن مدرسوں یا اداروں میں زیر تعلیم رہا کتنی تعلیم حاصل کی، اساتذہ اور طالب علم ساتھیوں میں قابل ذکر کون لوگ تھے، یہ سارے سوالات تشنہ معلومات ہیں، لیکن اس کے باوجود اس کی تعلیمی استعداد کے بارے میں کوئی مشکوک نظریہ نہیں قائم کیا جاسکتا، اس لئے کہ غزالی کے کلام کا بیشتر حصہ اس کے علم عمیق اور فن کارانہ پختگی کا مظہر ہے۔ قصائد، غزلیات، قطعات، رباعیات، مثنویات و ترجیح بند سب کے سب سنجیدہ اور متین عنوانات پر مشتمل ہیں اور علم و حکمت کے نادر نکات سے بھرپور ہیں حتیٰ کہ ہجویات بھی فن کارانہ گہرائیوں کا اعلیٰ نمونہ ہیں، مثنوی "نقش بدیع" اور "ساقی نامہ" دونوں تصوف اور عرفان کے باب میں ایک گراں قدر انصاف کے طور پر تسلیم کی جاسکتی ہیں، ان کے علاوہ اس کے ان نثری کارناموں کو بھی قطعاً نظر انداز نہیں کیا جاسکتا، جن کے ذریعے سے غزالی مشہدی عوام و خواص سے متعارف ہونے کی منزل سے لے کر ان میں مقبول اور معروف ہونے کی منزل تک روز افزوں ترقی کے آسمانوں کی سیر کرتا نظر آتا ہے، اس کے خیال کی رفعت اور ذہن کی پرواز سے بھی

۱- عرفات العاشقین، تقی اوحدی (س: ۵۲۰) ج: ۲

یہ امر بہر حال ظاہر ہوتا کہ وہ مروجہ علوم سے پوری طرح مالا مال تھا۔ غزالی کی علمی اور فنی شخصیت پر روشنی ڈالتے ہوئے صاحب "ہفت اقلیم" امین احمد رازی نے لکھا ہے "مولانا غزالی بفضائل و کمالات صوری و معنوی محل بود" (۱)

ملا بد ایونی کے علاوہ سارے تذکرہ نگار اس بات پر مستفق ہیں کہ غزالی کا شمار اپنے دور کے اول درجے کے شعراء میں ہوتا ہے، شاید یہی وجہ ہے کہ زیادہ تر تذکروں میں اس کی شاعری کے عروج و شباب اور اس کی شاعرانہ عظمت کا ذکر ملتا ہے لیکن اس کی شاعری کی ابتدا کہاں کیسے اور کب ہوئی؟

غزالی کی ابتدائی شاعری کے ضمن میں معتبر ذرائع سے رابطہ قائم کرنے کے بعد صادق کتاب دار کے قول پر غور کیا جاسکتا ہے اور اسی قول کی روشنی میں یہ طے کیا جاسکتا ہے کہ وہ ابتدائے عمر ہی سے نہ صرف شعر و شاعری سے منسلک تھا بلکہ کم عمری میں ہی باقاعدہ شاعر کی حیثیت سے متعارف ہو چکا تھا، اس سلسلے میں صاحب "تذکرہ مجمع الثوالص" صادق کتاب دار کی تحریر ملاحظہ ہو۔

در اوائل عمر شاعر شناختہ شد چون نوری دندان را ہجو گفت شہرتی بسزایافت (۲)

تذکرہ نگار موصوف نے صاف طور پر بتایا ہے کہ وہ اوائل عمری ہی میں بحیثیت شاعر متعارف اور مشہور ہو گیا تھا اور اس کی صلاحیتیں اپنے ہم عصروں پر سبقت لے جانے میں پوری طرح صرف ہو رہی تھیں، مذکورہ ہجو بھی اس کی اسی جدوجہد کی مثال ہے۔

غزالی کے دیباچہ دیوان "آثار الشباب" میں بھی اس کی ابتدائی شاعری سے متعلق کوئی واضح اطلاع نہیں ملتی، اس کے دیباچہ دیوان میں نثری تحریر کے دوران ایک قطعہ اس مضمون کا ضرور ملتا ہے جس سے یہ ظاہر ہوتا ہے کہ اس نے اپنا

۱۔ دیباچہ "دیوان آثار الشباب" ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ، ص: ۳۱

۲۔ "تذکرہ ہفت اقلیم" امین احمد رازی، ص: ۱۳

تخلص غیر شعوری طور پر یا کسی کے مشورے سے نہیں بلکہ بذات خود نہایت غور و فکر کے بعد منتخب کیا ہے۔ وجہ تخلص میں بھی حسن نظر، جمالیاتی احساس اور خود بینی کے عناصر شامل ہیں (۱)۔

غزالی شد غزل گوئی شعارم بوصف طلعت یوسف جمالان
چو آہو بودہ ام از خورد سالی سگ آہوی چشم خورد سالان
غزالی بہر آن کردم تخلص کہ دیدم مردمی ہا از غزالان
مندرجہ بالا قطعہ کے مفہوم سے واضح ہے کہ اپنا شمار غزل گوؤں میں کرتے وقت غزالی ذہنی طور پر جمالیاتی احساس کے نجوم میں اس قدر کھویا ہوا ہے کہ اس کے قدم انعکاسی اور حسن خلوص کی انتہائی مرحدوں کو چھو رہے ہیں، اس نے اپنا تخلص غزالی صرف اس لئے منتخب کیا کہ اسے انسانوں میں حسن خلوص اور لطیف احساس جمال کا شائبہ نظر آ رہا تھا۔

ظاہر ہے کہ غزالی نے جب اوائل عمر ہی سے شاعری کی باقاعدہ ابتدا کر دی تھی اور کچھ ہی عرصے میں اسے اپنے ہم عصروں میں شہرت بھی حاصل ہو گئی تھی، تو یہ امر پایہ ثبوت کو پہنچ جاتا ہے کہ اس نے اپنا تخلص بھی ابتدائے شاعری ہی میں منتخب کیا ہو گا۔ اس لئے کہ اس کے ابتدائی کلام کے جو نمونے دستیاب ہوئے ہیں، ان کی روشنی میں یہ بات یقین کے ساتھ کہی جاسکتی ہے کہ ابتدائے شاعری سے دور انتہا تک وہ اپنے اس تخلص کو برابر استعمال کرتا آیا ہے، اس کے تخلص بدلنے کی کوئی روایت یا کوئی واقعہ درج نہیں ہے۔

غزالی کے معاصر و قریب کے تذکرہ نگاروں نے اس کی ایران کے شاہی دربار سے وابستگی کے متعلق کچھ نہیں لکھا ہے، صاحب "مجمع الخواص" کے بیان سے البتہ اس طرف اشارہ ملتا ہے کہ وہ شاہ طہاسب کے دربار سے کسی نہ کسی حیثیت سے

۱۔ تذکرہ "مجمع الخواص" صادق کتاب دار۔ خدا بخش لاہوری پکنہ، ص ۱۳۷

وابستہ ضرور تھا اور اسی کے خوف سے اس نے مہاجریت اختیار کی چنانچہ اس سلسلے میں بھی صادقی کتاب دار کی درج ذیل عبارت اہم ہے (۱)۔

”در زمان شاہ مرحوم تہمت زدہ ای اندیشید و مہاجریت اختیار کردہ“

اس بیان سے اس خیال کو تقویت پہنچتی ہے کہ غزالی کا شاہ طہماسب سے گہرا ربط تھا اور اس کا شمار دربار کی باعزت اور قابل قدر شخصیات میں ہوتا تھا، شاہ طہماسب کے علاوہ ایران کے کسی امیر، وزیر یا رئیس کے دربار سے غزالی کی وابستگی کا اور کوئی حال معلوم نہیں، لیکن طہماسب کے دربار سے اس کے تعلقات کے بارے میں ایک اور اہم شہادت ملتی ہے، جس سے یہ بات واضح اور ثابت ہو جاتی ہے کہ قیام ایران کے دوران خاصے عرصے تک اس کے دربار سے وابستہ رہا۔ غزالی کی پیدائش ۹۳۳ھ سے لے کر ۹۵۸ھ تک ایسی کوئی شہادت نہیں ملتی، لیکن ۹۵۸ھ میں شاہ طہماسب کے حکم کی تعمیل میں خواجہ امیر بیگ کچی معزول و محبوس کی ہجو اور سرزش کرنے کے لئے اس نے سفر شیراز اختیار کیا (۲)۔ اس وقت غزالی کی عمر بائیس برس کی رہی ہوگی کیونکہ اس واقعہ کے فوراً بعد خود اس پر عتاب نازل ہوا اور مجبوراً اسے ترک وطن کرنا پڑا، اس لئے یہ زمانہ ایران میں اس کے فنی شباب کا زمانہ کہا جا سکتا ہے، جس میں وہ اپنی فنی صلاحیتوں سے دربار طہماسب کی اہمیت میں اضافہ کر رہا تھا، اس عمر سے پہلے وہ کسی دربار سے وابستہ ہو یا نہ ہو لیکن بائیس برس کی عمر کے بعد ہجرت کے وقت تک وہ شاہ طہماسب کے دربار سے وابستہ رہا اور اسی کے غیظ و غضب کا شکار ہو کر عازم ہندوستان ہوا، آقای سعید نفیسی نے اپنی تالیف میں غزالی مشہدی کے حالات زندگی اور امیر بیگ کچی کی سرزش کا ذکر کرتے ہوئے مندرجہ بالا بیان کی تصدیق کی ہے، آقای سعید نفیسی کے الفاظ ملاحظہ ہو (۳)۔

۱۔ ”دیوان آثار الشباب“۔ (غزالی مشہدی) ۱، ص: ۱۵

۲۔ نظم و نثر ایران و در زبان فارسی۔ سعید نفیسی۔ خدائش لائبریری پبلیشنگ، ص: ۹۲، ج: ۲

۳۔ نظم و نثر و در زبان فارسی۔ سعید نفیسی۔ خدائش لائبریری، پبلیشنگ، ص: ۳۱۳

از سال ۹۵۸ ھ غزالی در اردوی شاه طہماسب بودہ شاہ اور رانزدوی فرستاد کہ اشعاری در سز نش وی بگوید پس از آن کہ بہ ہمت بد مذہبی خواستہ اند اور آزار دہند ، بہ ہندوستان رفتہ ۔

شاہ طہماسب کے دربار میں غزالی پر کیا گزری اور اس نے ترک وطن کا فیصلہ کیوں کیا ؟ پھر ترک وطن کے بعد کن مرحلوں سے گذرتا ہوا آئندہ دربار اکبر میں ملک الشعراء کے درجے تک پہنچا ، اس کی تفصیلی بحث آئندہ صفحات میں پیش کی جائے گی ۔

جیسا کہ اس مقالہ کے آغاز میں تحریر کیا جا چکا ہے کہ جس دور سے زیر نظر شاعر غزالی مشہدی کا تعلق ہے ، اس دور کے ایرانی حکمرانوں اور خصوصاً شاہ طہماسب نے مذہب اور علمائے مذہب سے متاثر ہو کر شعراء ایران کو واضح ہدایت دی تھی کہ وہ امرا و سلاطین کی بجائے صرف ائمہ کرام کی شان میں قصائد لکھا کریں ، اس حکم کی خلاف ورزی کرنے والے معزولی و معزوبی تک کی سزائیں پاتے تھے ۔ مذہبی شاعری کے علاوہ تمام دروازے بند ہو جانے کی وجہ سے شعراء ایران میں احساس کمتری بڑھنے لگا اور وہ ہندوستانی درباروں کی فیاضیوں کا حال سن کر ہندوستان کی طرف متوجہ ہوئے ۔ ملا بدایونی کے بقول شاید یہی سب سے بڑا سبب تھا کہ ایک سو ستر نامور ایرانی شعراء اس دور میں ترک وطن کر کے ہندوستان آگئے تھے ۔

صاحب تاریخ "عالم آرائی عباسی" نے اس دور کے ایران کے بدلے ہوئے حالات پر روشنی ڈالتے ہوئے یوں تحریر کیا ہے (۱) ۔

بجملہ در زمان دولت ہمایون آن حضرت خلاق و عباد اللہ تقویٰ و پرہیزگاری بہ نوعی مبالغہ فرمودند کہ قصہ خوانان و معرکہ گیران از اموری کہ در شائبہ ہوں و لعب باشند ممنوع گشت ۔

۱۔ تاریخ عالم آرائے عباسی ۔ اسکندر بیگ ترکمان (تہران ایڈیشن) ۱۱۲۹:۷

بدایونی اور سکندر بیگ ترکمان کی تحریروں سے یہ بات طے ہو گئی کہ ایران کے ادبی حالات متزلزل ہونے کے سبب وہاں کے نامور شعراء بے قدری کا شکار ہو کر عازم ہندوستان ہو رہے تھے، انہیں نامور شعراء میں زیر بحث عزالی مشہدی بھی شامل ہے، جو اولاً تو شاہ طہماسب کے لشکر سے وابستہ رہ کر شاہانہ فیاضیوں سے بہرہ مند ہوتا رہا، لیکن بعد میں طہماسب کی نگاہوں سے اتر گیا اور اس کے لئے الحاد اور مذہبی بے اعتدالی کے الزام میں قتل کا حکم جاری ہو گیا، مجبوراً عراق سے براہ فارس، آبی راستے سے وارد ہندوستان ہوا۔ شروع میں کچھ دن دکن میں گزارے پھر شمال ہند کا رخ اختیار کیا اور بعد میں دربار اکبری میں ملک الشعراء کے خطاب سے نوازا گیا، ملا بدایونی مندرجہ ذیل واقعہ کے راوی ہیں، ان کے الفاظ ہیں (۱)۔

چون بتقریب الحادو بے اعتدالی قصد کشتن او کردند از آنجا بہ دکن فرار نمود پس بہ ہند آمد چند سال پیش خان زمان بود بعد ازان ملازمت پادشاہی رسیدہ خطاب ملک الشعراء یافت۔

علا الدولہ کامی نے "نفاس المآثر" میں اس واقعہ کو مندرجہ ذیل الفاظ میں تحریر کیا ہے (۲)۔

در فرضی کہ ملا در دکن بودہ علی قلی خان یک ہزار روپیہ خرج راہ ہمت ملا فرستاد و بعد از قتل علی خان چنانچہ مذکور شدہ است، بایں درگاہ معلی آمدہ بہ عنایات پادشاہانہ سرفراز و ارجمند شد و خطاب ملک الشعراء یافت "مشہور مستشرق ڈاکٹر اسپرنگر (Sprenger) نے بھی اس بیان کی تصدیق کی ہے (۳)۔

Ghazally mashhadi fled from the Iraq, where he has been in danger of being put to death, into the Deccan

۱۔ "منتخب التواریخ"۔ ملا بدایونی، منیکور لائبریری۔ لکھنؤ، ص: ۱۷۰
 ۲۔ "نفاس المآثر" علا الدولہ کامی، منیکور لائبریری۔ لکھنؤ، ص: ۳۳ - ۵۳۵
 ۳۔ اوودہ کیٹلاگ۔ ڈاکٹر اسپرنگر۔ ص: ۳۱

اب سوال یہ ہے کہ ترک وطن کرتے ہوئے غزالی نے ہندوستان کی راہ کیوں اختیار کی اور سب سے پہلے دکن کا انتخاب کیوں کیا؟ اس سوال کا قطعی جواب تلاش کرنے کے لئے ہمیں غزالی کے حالات زندگی کی تفصیلات میں جانا ہو گا اور اس عہد کا عمیق سیاسی، سماجی، تہذیبی اور ادبی جائزہ لینا ہو گا کہ کیا شاعر مذکورہ کے سامنے کوئی ایسی خاص مجبوری تھی، جس کے سبب اس نے اکبر اور امرائے اکبر کے درباروں کو چھوڑ کر دکن میں پناہ لی یا یہ محض اس کی پسند تھی۔

ایران سے مراجعت کر کے ہندوستان آتے وقت غزالی نے دکن کو اپنی منزل کیوں بنایا اور وہاں سے فوراً ہی شمالی ہند کا رخ اختیار کیوں کیا، اس سوال کا جواب تلاش کرتے وقت یہ امر ملحوظ رکھنا چاہئے کہ ایران کی ادبی زبوں حالی کی وجہ سے وہاں کے بیشتر ادبا، و شعرا، ترک وطن اختیار کر کے ہندوستان آ رہے تھے چونکہ اس دور میں ایران سے ہندوستان کا سفر کرنے کے لئے سمندر سے زیادہ محفوظ اور کوئی راستہ نہیں تھا، دوسرے یہ کہ ہندوستان کی بندرگاہ صرف دکن ہی میں تھی اور اس کا فاصلہ بھی جنوبی ایران سے بہت کم تھا، اس لئے ایران سے آنے والے لوگ یہاں لازمی طور پر دکن ہی میں پہلے وارد ہوتے تھے اور یہاں سے وہ دکن ہی کی کسی ریاست یا دربار سے چسپان ہو جاتے یا پھر دکن سے شمالی ہند کا رخ اختیار کرتے تھے اور جہاں بھی ان کی قدر و منزلت ہوتی وہیں کے ہو جاتے، غزالی کا دکن آنا بھی اس لئے ناگزیر ہے، سمندری راستے سے اس کے سفر کرنے کی شہادت بھی ملتی ہے، صاحب "عرفات العاشقین" نے تحریر کیا ہے (۱)۔

گویند چون از فراسان بھراق فارس آمد از آنجا رغبت بہ ہند فرمودہ از دریا بہ
دکن افتاد۔

غزالی کی زندگی کے ان ایام کے قیمتی حالات معلوم کرنے کی غرض سے مختلف

۱۔ "عرفات العاشقین" تقی اوندی، نند-نیش لاہوری۔ پین، ۵۲۰، ج: ۲۔

تاریخوں اور تذکروں میں تلاش اور جستجو کے باوجود کوئی ایسا ذریعہ نہیں مل سکا، جس کی مدد سے یہ ثابت ہو سکتا کہ اس نے دکن میں کتنے عرصے تک قیام کیا اور اس عرصے میں وہ کس حکمران کے دربار میں رہا نیز اس کی دکن میں کیا قدر و منزلت ہوئی؟ تمام ذرائع اس سوال کا جواب دینے سے قاصر ہیں، تذکروں اور تاریخوں میں غزالی کے سفر ہند اور دکن میں قیام کا ذکر مختصراً ملتا ہے، لیکن دکن کے قیام کے زمانے کے حالات بالکل نہیں ملتے، ممکن ہے وہ دکن میں اپنے قدم نہ جما پایا ہو اور بے قدری سے عاجز آکر صوبیدار جوپور کی دعوت قبول کرنے پر مجبور ہو گیا ہو۔

علی قلی خان صوبیدار جوپور نے غزالی کی دکن میں بے قدری کا حال سن کر اسے ایک ہزار سکہ راج الوقت اور ایک قطعہ لکھ کر بھیجا تھا (۱)۔

ای غزالی بحق شاہ نجف کہ سوی بندگان بہ چون آی
چونکہ بے قدر بودہ ای آنجا سرخود گیر و زود بیرون آی
سرخود گیر۔۔۔ غزالی کا سر۔۔۔ یعنی غنیمت برابر ایک ہزار اعداد جیسا کہ آئندہ باب میں بیان کیا جائے گا، اس دعوت کو غزالی نے قبول کر لیا تھا اور دکن سے فوراً شمالی ہند کا سفر اختیار کر کے جوپور کو اپنا مسکن بنایا اور وہاں علی قلی خاں کی فرمائش پر اس نے اپنی مشہور مثنوی "نقش بدیع" تخلیق کی، جس میں ایک ہزار اشعار تھے اور اسے ہر شعر پر ایک طلائی سکے کے حساب سے ایک ہزار سکے علی قلی خاں سے حاصل ہوئے تھے، وہ ایک مختصر مدت تک جوپور میں علی قلی خاں اور اس کے بھائی بہادر خاں کے ساتھ رہا، پھر علی قلی خاں کے قتل کے بعد اکبر کے دربار میں رسائی ہو گئی، غزالی کے تین علی قلی خاں کی سرپرستی کا سب سے پہلا واقعہ متعدد تذکروں کے حوالوں سے درج کیا جا چکا ہے کہ اس نے ایک ہزار روپے گھوڑے اور دوسرے تحائف بھیج کر کس طرح غزالی کو دکن چھوڑ کر جوپور آنے پر مجبور کیا اور کس طرح غزالی نے

۱- ملا بدایونی "تہذیب التواضع"، منگچور لاہوری کتب خانہ، ص: ۱۰۷

دکن سے مراجعت کر کے شمالی ہند کا رخ اختیار کیا، اس سلسلے میں "منتخب التواضع"، "عرفات العاشقین"، "ہفت اقلیم"، "جمع النفاس"، "نفاس المآثر"، "ہفت آسمان"، "نتائج الافکار" اور "ید بیضا" وغیرہ اس بیان پر مستفق ہیں کہ دکن میں غزالی کی بے قدری کا حال سن کر حاکم جو نیور علی قلی خاں نے اسے دعوت نامہ بھیج کر اپنے دربار میں بلایا اور غزالی نے اس کی دعوت کو خندہ پیشانی سے قبول کر لیا۔

دعوت نامہ کے ساتھ جو مال و متاع بھیجا گیا تھا، وہ علی قلی خاں کی سرپرستی اور فیاضی اور جذبہ داد و دہش کی علامت تصور کیا جاسکتا ہے، محترم ذرائع سے معلوم ہوا ہے کہ غزالی کے جو نیور وارد ہونے کے بعد علی قلی خاں نے اسے بہت نوازا اور اس کے بھائی بہادر کی نظر عنایت بھی غزالی پر رہی۔

صاحب عرفات العاشقین تقی امدی نے لکھا ہے (۱)۔

"کتاب نقش بدیع بل گوہر شاہوار وغیرہ اکثر خدمت و صحبت ایشان شدن"
غزالی کی شہنوی نقش بدیع جو کہ نظامی کی مخزن الاسرار کے طرز اور اسی وزن میں لکھی گئی ہے کے سلسلے میں تذکروں میں مرقوم ہے کہ یہ ایک ہزار اشعار پر مشتمل ہے غزالی نے مذکورہ شہنوی اپنے ممدوح اور سرپرست علی قلی خاں کی فرمائش پر تخلیق کی تھی اور اس کے ہر شعر پر ایک طلائی سکے کے حساب سے ایک ہزار طلائی سکے انعام کے طور پر حاصل کئے تھے، صاحب ہفت اقلیم میں امین رازی نے اس حقیقت کی تصدیق کرتے ہوئے لکھا ہے (۲)۔

غزالی ساہلہ بہ خان زمان بسر بردہ نقش بدیع را در آن زمان بنظم آورد در عوض ہر بیتیک یک طلائی صلہ یافت۔

مولانا غلام علی آزاد بلگرامی نے اپنے تذکرہ "غزالی عامرہ" میں "ہفت اقلیم"

۱۔ "عرفات العاشقین"۔ تقی امدی۔ فدائش لاہوری، پتہ ۵۰۰۔

۲۔ "ہفت اقلیم"۔ امین رازی۔ سیکور لاہوری۔ لکھنؤ، ۱۹۰۱ء۔

کے مندرجہ بالا اقتباس کی صداقت اور حقیقت پر روشنی ڈالتے ہوئے اصل واقعہ کی تائید بھی کی ہے اور مثنوی "نقش بدیع" کے چند اشعار نقل کئے ہیں، جو علی قلی خاں کی مدح میں ہیں (۱)۔

نقش بدیع کہ ہزار بیت - بہ ہر بیت یک اشرفی صلہ یافت درین کتاب
در مدح خان زمان می گوید:

خان زمان صاحب امن و امان
پیشرو مہدی آخر زمان
آنکہ خرد یافتہ منشور ازو
چشمہ خورشید سخن نور ازو
فی سخن از ہمہ کس پیشتر
در ہمہ فن از ہمہ کس بیشتر
داد گگر عمیش تو جاوید باد
ظل تو ہمسایہ خورشید باد

مثنوی نقش بدیع سے ماخوذ مندرجہ بالا اشعار کی مدد سے اس بیکران محبت اور عقیدت کا پتہ چلتا ہے، جو غزالی مشہدی کو اپنے ممدوح اور سرپرست علی قلی خاں کی ذات سے تھی۔ اس ذاتی دلچسپی اور وابستگی کے پیچھے غزالی کے ذہن و دل میں جو جذبہ پوشیدہ ہے، وہ مذکورہ بالا اشعار میں ظاہر ہوتا ہے، اس نے اپنے ممدوح کو نمایاں اور منفرد کرنے میں کوئی کسر نہیں اٹھا رکھی ہے اور اس کی تعریف میں جو کچھ کہا ہے وہ حقیقت سے قریب اور کذب و ریا سے بہت دور ہے، اس نے اپنے ممدوح کی تعریف کرتے ہوئے اس کی زندگی کے حقیقی پہلوؤں کو زیر بحث رکھا ہے اور اس رہبر اصول کو ہر جگہ برتنے کی بھرپور کوشش بھی کی ہے، اس وجہ سے اس امر کو بھی یقینی تصور

۱۔ "غزالی عامر" - آزاد بنگالی - نیپول لائبریری - لکھنؤ، ص ۳۳۳

کیا جا سکتا ہے کہ علی قلی خاں کی سرپرستی اور نوازش سے وہ اتنا مطمئن تھا کہ اس کے کلام میں جذبے کی صداقت جا بجا جھلکتی ہے۔

تذکروں اور تاریخی کتب میں اس ضمن کے حالات بھی بہت مختصر اور مبہم ہیں، بہر حال تذکرہ نویوں کے بیانات سے اس بات کی تصدیق ہوتی ہے کہ غزالی ابتداً خاں زمان کے دربار سے وابستہ رہا اور اس کے ممدوح خاندان کی فیاضیوں کا سلسلہ عرصہ دراز تک جاری رہا، غزالی ان سرپرستوں سے فنیس یاب ہوتا رہا، پھر خان زمان کے قتل کے بعد وہ اکبر کے دربار سے وابستہ ہو گیا اور آخر عمر تک وہیں رہا۔

”آئین اکبری“ مصنفہ ابوالفضل کے زیر نظر نسخے میں جو کہ مستند اور قابل اعتبار سمجھا جاتا ہے، فاضل مرتب سید احمد خاں نے غزالی کے حالات کے بارے میں زیر حاشیہ جو کچھ تحریر کیا ہے، اس سے مذکورہ بالا امر کی تصدیق ہوتی ہے۔ ان کے الفاظ میں (۱)

بالمثلہ مولانا بہ جو پور آمد، مدتی بخدمت خان زمان ماند ازان کہ خان زمان بہ قتل رسید او بحضور شاہی رسید“

نظام الدین احمد نے ”طبقات اکبری“ میں بھی تقریباً یہی بیان دیا ہے، جس سے آئین اکبری میں مرقوم حاشیہ کی تصدیق ہوتی ہے (۲)۔

”ملا غزالی مشہدی چند سال پیش خان زمان بود چون خان زمان بقتل رسید در خدمت الہی میگذرانید“

مذکورہ بالا دونوں بیانات سے یہ بات پایہ ثبوت کو پہنچ جاتی ہے کہ غزالی خان زمان کے قتل کے بعد اکبر کے دربار سے منسلک رہا ملا بدایونی نے اس نتیجہ پر اپنی مہر تصدیق ثبت کر کے اس بات کو اور بھی معتبر ثابت کر دیا ہے، وہ منتخب التواریخ

۱۔ ”آئین اکبری“۔ ابوالفضل۔ مدوۃ لائبریری۔ لکھنؤ، ص ۱۴۱

۲۔ ”طبقات اکبری“۔ نظام الدین احمد۔ لکھنؤ لائبریری۔ لکھنؤ، ص ۱۴۰

میں عزالی کا ذکر کرتے ہوئے یوں رقم طراز ہیں (۱)۔

چند سال پیش خان زمان بود بعد ازان بملازمت پادشاہی رسیدہ
ملا بدیونی کی واضح تحریر سے ہی ہمیں اولاً یہ اطلاع بھی ملتی ہے کہ عزالی اکبر کے
دربار میں پہنچنے کے بعد خطاب ملک الشعراء سے نوازا گیا، صاحب "منتخب التواریخ" کے
الفاظ درج ذیل ہیں (۲)۔

"بعد ازان بملازمت پادشاہی رسیدہ خطاب ملک الشعراء یافت"

مندرجہ بالا قول سے یہ معلوم ہوا کہ عزالی اکبر کے دربار میں خطاب
ملک الشعراء سے نوازا گیا، بعض تذکروں اور تاریخی کتب کی ورق گردانی سے یہ دلچسپ
اور حیرت انگیز انکشاف ہوا کہ عزالی نہ صرف دربار اکبر کا بلکہ ہندوستان کا پہلا
ملک الشعراء مقرر ہوا تھا اور عہد حکومت تیموریہ میں ہندوستان کی سرزمین پر سب سے
پہلے ملک الشعراء کے خطاب سے بہرہ مند ہونے والی شخصیت عزالی مشہدی ہی کی ہے۔
ابو طالب محمد بن اصفہانی نے تذکرہ "خلاصہ الافکار" میں اس کے حالات زندگی کا جائزہ
لیتے ہوئے لکھا ہے کہ وہ پہلا شاعر ہے کہ جس کے نام کے ساتھ خطاب ملک الشعراء کو
تیموند دیا گیا۔ ابو طالب کے الفاظ درج ذیل ہیں (۳)۔

"او اول کسی است کہ در ملک ہند بملک الشعراء موسوم گردید"

شنوی نگاروں کے "تذکرہ ہفت آسمان" میں اس کے مصنف احمد علی نے بھی
یہی لکھا ہے کہ عزالی خان زمان علی قلی خان کے قتل کے بعد دربار اکبری سے منسلک
ہو گیا، وہاں شاہانہ عنایت اور خطاب ملک الشعراء سے بھی نوازا گیا۔ صاحب
"تذکرہ ہفت آسمان" نے "مفتاح التواریخ" کے حوالے سے مزید لکھا ہے کہ وہ
تیموری عہد کا پہلا شاعر ہے جو مذکورہ خطاب سے سرفراز ہوا۔ اس کے بعد فیضی،

۱۔ "منتخب التواریخ"۔ ملا بدیونی۔ منگولر لائبریری۔ لکھنؤ، س. ۱۷۰۔

۲۔ "منتخب التواریخ"۔ ملا بدیونی۔ منگولر لائبریری۔ لکھنؤ، س. ۱۷۰۔

۳۔ "ہفت آسمان"۔ احمد علی۔ منگولر لائبریری۔ لکھنؤ، س. ۱۰۰۔

طالب آملی، قدسی اور کلیم وغیرہ بھی اس خطاب سے نوازے گئے، احمد علی کی تحریر مندرجہ ذیل ہے (۱)۔

در مفتاح التواریخ نوشتہ است کہ "در عہد تیموریہ اول کسی کہ با این خطاب نامور شدہ پس از فیضی و طالب آملی، قدسی و کلیم این خطاب یافتہ"، "خلاصہ الافکار" کے بیان اور "مفتاح التواریخ" کے حوالے سے "ہفت آسمان" کہ مذکورہ بالا اقتباس کی موجودگی میں یہ امر بھی پایہ ثبوت کو پہنچا ہے، غزالی مشہدی نہ صرف دربار اکبری کا پہلا ملک الشعراء ہے بلکہ عہد سلطنت تیموریہ میں سرزمین ہندوستان پر سب سے پہلے اسی کو اس اعلیٰ اور منفرد خطاب سے نوازا گیا، اس طرح غزالی کا مرتبہ فارسی ادبیات کی تاریخ میں کچھ اور بڑھ جاتا ہے اور اس امتیاز کی بنا پر وہ اپنے ہم عصر ادبا اور قابل ذکر اور مشہور شعراء سے بڑی حد تک ممتاز اور نمایاں قرار دیا جاسکتا ہے۔

غزالی کی آخری عمر کا وہ حصہ جو مغل دربار میں گزرا، اس کی زندگی کا زریں دور قرار دیا جاسکتا ہے، اس لئے کہ اسی دور میں اسے ملک الشعراء کے اہم خطاب سے نوازا گیا، جس سے اس کی ساری عمر کی برگشتگی میں ٹھہراؤ پیدا ہوا اور وہ تخلیق ادب میں دل و جان سے محو ہو گیا، اس کے علاوہ دربار اکبر اور دوسرے امراء کے درباروں سے بھی اس کی خوب قدر و منزلت ہوئی اور اس کی خدمات کا اتنا اعتراف ہوا، جو کسی بھی فن کار کے لئے نعمت غیر مترقبہ کی حیثیت رکھتا ہے، اس دور میں غزالی نے ہمہ تن متوجہ ہو کر اپنے ادبی سرمایہ میں لاتعداد اضافے کئے اور بحث اور مباحث میں شریک ہو کر اپنی ذہانت اور چابک دستی کی بنا پر اپنے ہم عصروں پر سبقت حاصل کی۔ دربار اکبری کے ایک امیر قلیچ خاں المتخلص بہ الغنی سے غزالی کی ادبی رسہ کشی ہوئی اور ہجویات کے جو باہمی تبادلے ہوئے، ان میں غزالی نے اپنے حریف کو شکست دے کر اکبر کی نگاہوں میں اپنا مقام بنا لیا۔ اکبر نے ان مباحث میں غزالی کی حاضر دماغی اور بلا کی ذہانت

۱۔ "ہفت آسمان"۔ احمد علی۔ نگار لاہوری۔ لکھنؤ، ص: ۱۰۰

کا خاطر خواہ اعتراف بھی کیا۔ دراصل اکبر کے دربار میں اس قسم کے مقابلوں میں حصہ لینے کے لئے درباری دانش وروں کی حوصلہ افزائی کی جاتی تھی، زمان کے کیف و کم اور ہم عصروں سے رسہ کشی کے مذکورہ ماحول میں غزالی کی ادبی صلاحیتیں پروان چڑھیں۔ مختلف مباحث میں حصہ لے کر اس نے اپنی عظمت اور اولیت کا ثبوت دیا اور متعلقہ دربار میں ہمیشہ دوسروں سے ممتاز اور منفرد رہا، اس نے اپنی ساری عمر شعر و ادب کی خدمت میں صرف کر دی اور بالآخر ماحول کی طرف سے طے ہوئے احساس تنہائی سے مغلوب ہو کر فرشتہ اہل کی چوکھٹ پر اپنی جبین خم کر دی۔

خود کہتا ہے (۱)

جان دادم و فارغ شدم از محنت بجزان
یعنی کہ ز شب های دگر بہترم امشب

مندرجہ شعر کے مفہوم سے ایسا ظاہر ہوتا ہے کہ اپنی ساری عمر کی ادبی خدمات اور ان کے اعترافات سے وہ حد درجہ مطمئن اور مسرور ہے، بخوشی جان دے دینے پر آمادہ ہے، اسی مضمون کے ایک اور شعر میں بھی غزالی نے اپنی خوش حال زندگی اور اطمینان بخش موت کی طرف اشارہ کیا (۲)۔

چراغ عمر نشاندم بیک نفس دم مرگ

کہ بہتر است نشاندم بوقت خواب چراغ

ہندوستان اور ایران کے آسمان ادب پر مسلسل سینتالیس برس تک جھلملانے والا درخشندہ چراغ بجھ گیا، دنیا کی آنکھیں اس کی شخصیت کی رنگینی اور ذہانت و ذکاوت سے ہمیشہ کے لئے محروم ہو گئیں، لیکن اس کے کلام کی درخشندگی آج تک دنیائے

۱۔ "کلیات غزالی" (رونوشت) موزہ برطانیہ۔ لندن، روئیف (ب)

۲۔ "کلیات غزالی" (رونوشت) موزہ برطانیہ۔ لندن، روئیف (ج)

شعر و ادب کے لئے مشعل راہ بنی ہوئی ہے۔ آئندہ سطور میں یہ جائزہ لینا مقصود ہے کہ فارسی ادب کے اس لعل گراں مایہ کی موت کب، کہاں اور کیسے واقع ہوئی، تذکرہ نویسیوں کی ایک بڑی تعداد اس امر پر متفق ہے کہ غزالی کی موت جمعرات ۲۷ رجب ۹۸۰ھ کو احمد آباد گجرات میں واقع ہوئی اور بادشاہ وقت جلال الدین محمد اکبر کے حکم سے اس کی تدفین موضع سریکچ کے اس قبرستان میں ہوئی، جہاں شاہی خاندان کے لوگ اور مشائخ کبار کی تدفین عمل میں آتی تھی، متعدد تذکرہ نگاروں کے بیان سے یہ بھی پتہ چلتا ہے کہ غزالی کی موت پر فیضی، قاسم کاہی اور میر اسیری نے قطعاً تاریخ لکھے تھے، جو آئندہ سطوروں میں زیر بحث آئیں گے، لیکن کچھ تذکرہ نگاروں کے اختلافی بیانات کی وجہ سے معمولی سا تذبذب پیدا ہوتا ہے، اگر اس سلسلے میں بنظر عمیق جائزہ لیا جائے، تو ان کے اختلافی بیانات کی کوئی خاص اہمیت باقی نہیں رہ جاتی ہے، مذکورہ بالا امر کی تائید اور تردید میں جن تذکرہ نگاروں نے بیانات دیئے ہیں، انہیں حقیقت سے ہم کنار کرنے کے لئے سب سے پہلے زیر نظر تذکروں کی درجہ بندی لازمی ہے۔ جس سے حقیقت یقینی طور پر سامنے آجائے گی، صاحب "منتخب التواریخ" نے غزالی کی وفات پر اور اس کی تدفین کے بارے میں مندرجہ بیان دیا ہے۔ قاسم کاہی کا کہا ہوا قطعہ تاریخ بھی منتخب کی تحریر میں شامل ہے (۱)۔

وفاتش در شب جمعہ بیست و ہفتم ماہ رجب در سنہ ہنصد و ہشتاد (۹۸۰) در احمد آباد واقع شدہ و بندگان پادشاہی حکم فرمودند تا او را در سریکچ کہ مقر مشائخ کبار و سلاطین سالفہ است دفن کردند و قاسم ارسلان از زبان قاسم کاہی این تاریخ گفت۔

۱۔ "منتخب التواریخ"۔ علامہ ایوبی۔ سنگھ رانا لائبریری۔ لکھنؤ، ص: ۱۷۱

قطعہ

بود گنجی غزالی از معنی
مدفنش خاک پاک سر کج است
بعد یک سال سال تاریخش
" احمد آباد و خاک سر کج است "

تعب خیز بات ہے کہ ملا بدایونی جیسے محترم اور بادشوق ذریعہ سے ملنے والی معلومات میں آخر اس قدر اشتباہ کیوں ہے " منتخب التواریخ " کی مندرجہ بالا تحریر سے واضح طور پر یہ معلوم ہوتا ہے کہ غزالی کی وفات ۲۷ رجب (۹۸۰ ھ) میں واقع ہوئی تھی لیکن قاسم کاہی کے جس قطعہ تاریخ کو صاحب " منتخب التواریخ " نے نقل کیا ہے وہ ان کے پہلے بیان کی تردید کرتا ہے۔ قطعہ تاریخ کا چوتھا مصرعہ اس طرح ہے۔

احمد آباد خاک سر کج است

اگر پورے مصرعے کے اعداد نکالے جائیں تو مادہ تاریخ ۱۳۸۲ برآمد ہوتا ہے ، لیکن اگر اس مصرعے کے آخر لفظ سے " است " کم کر دیا جائے ، جس کے اعداد ۳۶۱ ہوتے ہیں ، تب بھی مادہ تاریخ دس سو اکیس ۱۰۲۱ رہ جاتا ہے ، چونکہ قطعہ تاریخ کے تیسرے مصرعے میں صنعت تجزجہ کا استعمال کر کے ایک عدد کم کر دینے کی ہدایت موجود ہے ، مصرعہ زیر نظر ہے بعد یک سال سال تاریخش اس لئے دس سو اکیس ۱۰۲۱ میں ایک عدد کم کر دینے کے باوجود بھی مادہ تاریخ دس سو بیس بنتا ہے ، جو دراصل غزالی کی موت کے چالیس سال بعد کی تاریخ ہے ، محترم ذرائع سے یہ بھی معلوم ہوا ہے کہ " منتخب التواریخ " (۱۰۰۴ ھ) میں پایہ تکمیل کو پہنچی تھی اور اسی سال اس کے مصنف ملا عبد القادر بدایونی کا انتقال بھی ہو گیا تھا۔ اس طرح غزالی کی موت (۱۰۲۰) میں یعنی خود صاحب ، منتخب التواریخ " کی موت کے سولہ سال بعد کیسے واقع ہو سکتی ہے ؟

لہذا اس سلسلے میں کافی غور و خوض کے بعد یہ نتیجہ نکلتا ہے کہ ملا بدایونی نے غزالی کی وفات پر کاہی کا جو قطعہ تاریخ درج کیا ہے، اس کے چوتھے مصرعے میں احمد آباد و خاک سرکچ کے بجائے احمد آباد و خاک سرکچ تحریر ہو گا اور کتابت کے سہو یا "منتخب التواریخ" کے زیر نظر نسخہ کے مرتب کی غلطی سے سرکچ کے بجائے سرکچ درج ہو گیا، اگر اس عذر کو تسلیم کر کے احمد آباد و خاک سرکچ کو صحیح مان لیا جائے، تو مندرجہ بالا قطعہ تاریخ کا مادہ درست ہو جائے گا، اس لئے مادہ تاریخ نو سو اسی (۹۸۰ء) قرار پاتا ہے، مندرجہ دلیل کی تصدیق کے لئے "تذکرہ نفائس المآثر" کے اقتباس پر نظر ڈالنا مناسب ہو گا، اس کی مدد سے غزالی کا سن وفات نو سو اسی (۹۸۰ء) قرار دیا جاسکتا ہے۔ صاحب "تذکرہ نفائس المآثر" نے کاہی کے قطعہ تاریخ کو اس طرح پیش کیا ہے

(۱) -

بود گنجی غزالی از معنی
مدفنش خاک پاک سرکچ است
بعد یک سال سال تاریخش
احمد آباد و خاک سرکچ است

صاحب نفائس نے اپنے قطعہ میں سرکچ کے بجائے سرکچ نظم کیا ہے، اس لئے احمد آباد و خاک سرکچ کے اعداد جوڑ کر سال وفات نو سو اکیاسی (۹۸۱ء) ہوتا ہے، جس میں ایک عدد کا تخریب کر دیا جائے، تو وفات کا سن نو سو اسی (۹۸۰ء) قرار پاتا ہے۔ "نفائس المآثر" کے مندرجہ بالا اقتباس کی مدد سے یہ شبہ رفع ہو جاتا ہے کہ "منتخب التواریخ" میں درج غلط مادہ تاریخ تذکرہ نگاری کی غلطی نہیں بلکہ کتابت کا سہو ہے، جس کے لئے صاحب "منتخب" کو قطعی ذمہ دار نہیں ٹھہرایا جاسکتا اور دوسری قابل ذکر بات یہ ہے کہ "منتخب" اور "نفائس" کے اقتباسات کی تشریح و تصحیح ہو جانے کے

۱۔ "نفائس المآثر" - علاء الدولہ کافی - سیکر لائبریری - لکھنؤ، ص ۵۳۷

بعد اس قیاس کو مزید تقویت پہنچتی ہے کہ غزالی کا سن وفات نو سو اسی (۹۸۰) ہی ہے اور اس میں شک و شبہ کی قطعی طور پر پر گنجائش باقی نہیں رہ جاتی۔

"تذکرہ نفاس المآثر" کے بیان سے ایک اہم فائدہ یہ بھی ہے کہ اس میں غزالی کی موت سے متاثر ہو کر ایک اہم ہم عصر میر اسیری نے جو قطعہ تاریخ وفات لکھا ہے، وہ بھی درج ہے میر اسیری کے قطعہ تاریخ سے غزالی مشہدی کا سال وفات نو سو اسی ہی نکلتا ہے، جس سے تذکرہ مذکورہ کے گذشتہ بیان کی پوری طرح تصدیق ہو جاتی ہے، اسیری کا قطعہ منقول از "نفاس المآثر" درج ذیل ہے (۱)۔

غزالی رفت چون بیرون ز عالم
ز چشم اہل معنی جوی خون رفت
نشان جسم ز تاریخش خرد گفت
زکان فصل یک گوہر برون رفت

"کان فصل" کے اعداد نو سو اکیاسی (۹۸۱) ہوتے ہیں اور اگر شاعر کی ہدایت کے مطابق صنعت تخریج کا استعمال کر کے اس میں سے ایک عدد گٹھا دیا جائے تو صرف نو سو اسی (۹۸۰) اعداد ہی بچتے ہیں، اس طرح گذشتہ سطروں میں پیش کئے جانے والے دلائل کی صحت کا اندازہ بھی ہوتا ہے، تذکرہ نگاروں کے اختلافی بیانات کا جائزہ لینے کے بعد یہ امر تقریباً طے شدہ ہے کہ یہ غلطی دراصل ان کے اختلافات پر نہیں بلکہ کاتب کے سو پر مبنی ہے۔ جس کی وجہ سے اس سلسلے میں خاص تذبذب پیدا ہوا، لیکن متعدد تحریری شہادتوں کی موجودگی میں سب سے زیادہ قرین قیاس اور محتمبہ بیان یہی معلوم ہوتا ہے کہ غزالی کی وفات نو سو اسی (۹۸۰) ہجری میں واقع ہوئی، صاحب تذکرہ "ہفت اقلیم" نے وفات غزالی کے سلسلے میں مختصراً تحریر کیا ہے (۲)۔

۱۔ "نفاس المآثر"۔ علاء الدولہ کافی۔ منگھار لائبریری۔ لکھنؤ، ص: ۵۳۷

۲۔ "ہفت اقلیم"۔ امین احمد رازی۔ منگھار لائبریری۔ لکھنؤ، ص: ۳۱۸

بعد از چند وقف از عام، در گذشتہ سرکج در گجرات مدفون کردند

واضح ہو کہ "ہفت اقلیم" کی نثری تحریر میں لفظ سرکج کے بجائے "سرج" ہی درج ہے اور اس میں قاسم کاہی کے اسی قطعہ کو نقل کیا گیا ہے، جس کا تفصیلی ذکر "منتخب التواتر" اور "نفاس المآثر" کے اقتباسات میں آچکا ہے۔ لیکن اس قطعہ کا چوتھا مصرعہ گذشتہ سطروں میں مندرج قطعہ تاریخ کے چوتھے مصرعے سے کچھ مختلف ہے۔ "ہفت اقلیم" میں "احمد آباد و سرکج است" درج ہے جب کہ "احمد آباد و خاک سرکج است" کے اعداد صرف نو سو اکہتر (۹۷۱) ہوتے ہیں، اگر اس میں قطعہ کے تیسرے مصرعے میں دی گئی ہدایت، "بعد یک سال، سال تاریخش" کے مطابق ایک عدد کم کر دیا جائے، تو مادہ صرف نو سو ستر (۹۷۰ھ) ہی رہ جائے گا، جو غزالی کی عمر سے دس سال کم ہے اور خصوصاً نو سو ستر (۹۷۰) کا زمانہ غزالی کی آخری عمر کا وہ زریں دور ہے، جس میں شاعر مذکور کی عرت، شہرت، ثروت اور عظمت میں بیش بہا اضافے ہوئے اور اسی دور میں اس نے اپنے بہت سے دوسرے ہم عصروں پر سبقت اور اولیت حاصل کی۔ اس لئے نو سو ستر (۹۷۰) میں اس کی موت کے سلسلے کی تحریر قطعی حق بجانب نہیں ہے، یہ بات زیادہ قرین قیاس معلوم ہوتی ہے کہ مذکورہ اقتباس بھی کتابت کے سہو سے اپنی اصلی شکل کھو بیٹھا ہے اور کاتب کی غلطی سے لفظ "سرج" کے بجائے "سرج" درج ہو گیا ہو، جس کے سبب مادہ تاریخ غزالی کی وفات کے سن سے دس سال قبل برآمد ہوتا ہے، اس سلسلہ میں اغلب یہی ہے کہ "ہفت اقلیم" کے اصل مسودے میں صحیح تاریخ وفات درج ہوگی، لیکن وقفہ گزر گیا ہے، اس میں چھوٹی چھوٹی تحریری تبدیلیاں ممکن ہیں، انہیں تذکرہ نگاروں کی نہیں بلکہ کاتب کی غلطی پر محمول کیا جاسکتا ہے۔

اب تک غزالی کے سال وفات کی نشان دہی کرنے والے جن ذرائع کا جائزہ لیا جا چکا ہے، ان میں قاسم کاہی کا کہا ہوا قطعہ وفات شامل تھا اور یہ قطعہ مختلف تذکروں میں الگ الگ طور پر درج تھا، لیکن سارے تذکرہ نویسوں کے بیانات کا جائزہ لینے کے



بعد نیز میرا سیری کے قطعہ تاریخ مشمولہ "نفائس المآثر" کو نظر میں رکھتے ہوئے یہی نتیجہ نکلتا ہے کہ عزالی کا سن وفات نو سو اسی (۹۸۰ھ) ہجری ہی ہے، اس فیصلے کی تصدیق کے لئے ذیل میں فیضی کا لکھا ہوا وہ قطعہ تاریخ وفات منقول ہے، جس میں اس نے عزالی کی وفات کا سن نو سو اسی (۹۸۰ھ) قرار دیا ہے، عزالی کے دور سے قربت رکھنے والے اہم ترین تذکروں میں "عرفات العاشقین" بھی بڑی اہمیت کا حامل ہے اور اس سلسلے کے معتبر ذرائع میں شمار کیا جاسکتا ہے، عزالی کی وفات کے سلسلے میں عرفات کی تحریر درج ذیل ہے (۱)۔

"شیخ فیضی نسبت اعتقاد و ارادت، خدمت وی بسیار داشته و تاریخ فوتش گفتہ

است"

قدوہ	نظم	عزالی	کہ	سخن
ہمہ	از	طبع	خداداد	نوشت
عقل	تاریخ	وفاتش	بد و طور	
سنہ	ہنصد	و	ہشتاد	نوشت

مندرجہ بالا تحریر سے واضح ہوتا ہے کہ اپنی عقیدت و ارادت کے پیش نظر فیضی نے عزالی کی وفات سے متاثر ہو کر قطعہ تاریخ لکھا ہے، اس کے آخری مصرعہ میں ہنصد و ہشتاد کے ذریعے عزالی کے سن وفات نو سو اسی (۹۸۰ھ) ہجری پر اپنی مہر تصدیق ثبت کر کے مذکورہ سن کو حرف آخر قرار دے دیا ہے۔

. عیب اتفاق ہے کہ مذکورہ بالا معتبر تاریخی شواہد کے باوجود تذکرہ "ریاض العارفین" اور "آتش کدہ" میں درج ہے کہ عزالی کی وفات آگرہ میں ہوئی، لیکن گذشتہ صفحات میں متعدد و معتبر باوثوق ذرائع سے یہ بات لکھی جا چکی ہے کہ عزالی کی موت اس وقت واقع ہوئی تھی، جب وہ شاہی قافلے کے ساتھ گجرات جا رہا تھا

۱۔ "عرفات العاشقین" - آئی او اے ڈی - خدائش لاہوری، پٹنہ، اس، ۵۲۰، ج ۲۔

اور اس کی موت کے بعد شہنشاہ اکبر کے حکم کے مطابق سرکچ (احمد آباد) کے شاہی
 قبرستان میں دفن کیا گیا، جہاں اس کا مدفن آج بھی بصد خرابی بسیار موجود ہے۔ جب
 غزالی کی موت احمد آباد (گجرات) کے سفر کے دوران واقع ہوئی، تو پھر اس کی جائے
 وفات آگرہ کو بیان کرنا غلط نگاری نہ ہی، سہو قلم تو ہے ہی۔

از: ڈاکٹر آصف زمانی
رئیس شعبہ فارسی، دانشگاه لکھنؤ (ہند)

جگر مراد آبادی اور ریگانہ چنگیزی کی فارسی شاعری

اگر ہم ہندوستان میں فارسی شعر و ادب کے عروج و زوال پر نظر ڈالیں تو ہم دیکھیں گے کہ ہندوستان کی ڈیڑھ سو سالہ زریں روایت کا وہ سلسلہ جو دور مغلیہ میں بام عروج پر تھا، کمپنی سرکار کی آمد کے بعد خصوصاً انیسویں صدی عیسوی میں مائل بہ انحطاط ہونا شروع ہو گیا۔ اس کی وجہ تھی اردو شعر و ادب کی جانب لوگوں کا میلان اور اردو ادب کی روز افزوں ترقی، لیکن ہندوستان میں فارسی شعر و ادب کی جڑیں اتنی گہرائی تک پیوست ہو چکی تھیں کہ اس سے ایک لخت منہ موڑ لینا بھی آسان نہ تھا۔ چنانچہ انیسویں صدی کے نصف اول تک اردو کے شانہ بشانہ فارسی میں طبع آزمائی کرنا مایہ افتخار سمجھا جاتا رہا، درد، میر، مومن، غالب جیسے شاعر اس کی نمائندہ مثالیں ہیں، جنہوں نے اردو کے ساتھ ساتھ فارسی میں بھی اپنے کلام کا ایک محتہ حصہ یادگار چھوڑا۔ ان میں غالب کے بارے میں تو بلا اختلاف رائے کہا جا سکتا ہے کہ وہ اردو سے زیادہ فارسی کے شاعر ہیں، انہیں اپنی فارسی دانی پر ہمیشہ ناز رہا اور وہ یہی کہتے رہے:

فارسی بین تا بہ بینی نقش های رنگ رنگ

بلگر از مجموعہ اردو کہ بی رنگ منست

بیسویں صدی کا زمانہ فارسی شعر و ادب کے مکمل انحطاط کا زمانہ ہے، لیکن اس کے نصف اول نے ہمیں اقبال جیسا ذواللسانین شاعر دیا، جس نے نہ صرف فارسی شعر

و ادب کی گرتی ہوئی ساکھ کو قائم رکھا بلکہ اسے ایک نئی معنویت سے بھی ہم کنار کیا۔ اقبال کی شاعری سے قطع نظر اس دور میں فارسی شعر گوئی کی روایت بہت کمزور ہے۔ البتہ، چونکہ اردو غزل کی تمام تر فضا فارسی سے مستعار رہی، لہذا غزل کی فضا کی حد تک فارسیت بہر حال باقی رہی، لیکن اس دور میں کوئی ایسا شاعر نظر نہیں آتا، جس نے فارسی شعر گوئی کی حیثیت سے بھی استفادہ حاصل کیا ہو۔

بیسویں صدی کے نصف اول میں صف اول کے اردو شعرا کی طویل فہرست ہے، حسرت، فانی، اصغر و جگر تو اردو غزل گوئی کے دور آخر کے چار دبستان کہے جاسکتے ہیں، اس دور میں عزیز، آرزو و ثاقب، تنخود و سیماب، رواں و نظر، چکبست و بہیل، اثر و یگانہ، فراق و جوش جیسے بلند پایہ شعرا کا ایک طویل سلسلہ ہے، اس فہرست میں جگر اور یگانہ فقط دو شاعر ایسے نظر آتے ہیں، جو "باقاعدہ" اور "بانصابطہ" طور پر فارسی کی طرف متوجہ ہوئے اور جنہوں نے اس کساد بازاری کے دور میں بھی فارسی کی شمع جلانے رکھی، بلاشبہ انہیں ہم اردو کے آخری دور کے ذولسانی شعرا کے سلسلے کی آخری کڑی کہہ سکتے ہیں۔

یگانہ اور جگر، مزاج اور فن دونوں اعتبار سے مختلف ہیں، یہاں دونوں کی فارسی شاعری کا موازنہ مقصود نہیں، دیکھنا یہ ہے کہ ان دونوں شعرا نے اردو شاعری کی راہ سے جو غیر معمولی مقام حاصل کیا، کیا فارسی کے دور آخر کے ذولسانی شعرا کی حیثیت سے بھی ادب کی دنیا میں انہیں یاد رکھا جاسکے گا؟

جگر کا کلام "بادۂ شیراز" کے عنوان سے ان کے شعری مجموعہ "شعد طور" میں نیز چند مختلف غزلیں ان کے دوسرے اردو مجموعوں میں اور یگانہ کا فارسی کلام ان کے شعری مجموعہ "آیات و جدانی" میں شامل ہے۔

ضخامت کے اعتبار سے اگرچہ دونوں ہی کا کلام بہت مختصر ہے لیکن ہمیں یہ نہیں بھولنا چاہئے کہ کلام ضخامت کے اعتبار سے نہیں بلکہ سادگی بیان، طرز ادا اور شدت تاثیر سے حیات ابدی پاتا ہے، ان خصوصیات کے تحت پہلے ہم جگر کی فارسی

شاعری سے متعلق اظہار خیال کریں گے۔

حگر کا تعلق ایک علمی اور مولوی خانوادہ سے تھا، ان کا اصل خاندان دہلی کا تھا، ان کے مورث اعلیٰ، مولوی محمد سمیع شہنشاہ شاہجہان کے اتالیق تھے۔ ان کے خاندان کی ایک شاخ مراد آباد میں سکونت پذیر ہوئی اور یہیں ۱۸۸۰ء میں علی سکندر مخلص بہ حگر کی پیدائش ہوئی۔ حگر نے شاعری ورثے میں پائی تھی۔

ان کے پردادا حافظ محمد مخلص بہ نور اور دادا حافظ امجد علی شاعر تھے۔ والد محمد علی مخلص بہ نظر تو صاحب دیوان شاعر تھے، حگر کے تایا علی اکبر اور چچا علی ظفر بھی شاعر تھے، حگر کی اسکولی تعلیم زیادہ نہیں رہی۔ لکھنؤ کے سینٹنل سکول میں تعلیم پائی۔ نویر کلاس میں دو مرتبہ فیل ہوئے، تو پڑھائی سے دل اچاٹ ہو گیا۔ عربی و فارسی کی ابتدائی تعلیم اپنے والد کے پیر بھائی اور اپنے عہد کے زبردست عالم مولوی محمد صدیق سے حاصل کی۔ فارسی ادب پر ان کی گہری نگاہ تھی، کہا جاتا ہے، انہیں سعدی و حافظ، رومی و خسرو کے بے شمار شعر یاد تھے۔ حگر نے فارسی میں اتنی استعداد حاصل کر لی تھی کہ اپنے والد سے فارسی میں گفتگو کیا کرتے تھے۔ فارسی میں ان کی دلچسپی اور مہارت کا ایک بڑا ثبوت یہ ہے کہ انہوں نے ازراہ مذاق پہلی بار قتیل کے رنگ میں فارسی غزل لکھی اور قتیل ہی کے نام سے پڑھی۔ والد کو اندازہ ہوا، تو انہوں نے اس مذاق پر ان کو تشبیہ کی، لیکن ہمت افزائی بھی کی اور کہا تم شعر اچھا کہتے ہو، مشق جاری رکھو۔

معاصرین کے مقابلہ میں جمالیاتی حس حگر کو قدرت نے بے پناہ عطا کی تھی۔ حسن کہیں بھی ہو، کسی رنگ میں ہو، ان کے دامن دل و نگاہ کو اپنی جانب بے ساختہ کھینچ لیتا۔ اگرچہ انہوں نے زندگی بھر حسن و عشق کے نغمے گائے، لیکن وہ سستی جذباتیت کا شکار کبھی نہیں ہوئے۔ ادب کی دنیا میں غالب وہ پہلے شخص ہیں، جنہوں نے عشق کی سطح کو اونچا کیا۔ حسرت نے اسے "رسم عاشقی" سکھائی، تو حگر نے اسے "تادیب رسم عاشقی" تک پہنچایا۔

اقبال اور حگر وہ شاعر ہیں جنہوں نے عشق کے تصور کو ندرت اور کشادگی عطا

کی، یہ اور بات ہے کہ دونوں کے عشق کے پھیلنے اور بڑھنے کے اطراف مختلف ہیں، اقبال کا عشق چہار اکناف میں بڑھتا ہے، جگر خود اپنی ذات میں عواصی کرتے ہیں۔ جگر کو "حسن" سے زیادہ "عشق" عزیز ہے۔ وہ حسن سے آنکھیں ملا کر بات کرتے ہیں اور عشق کی انانیت کو کبھی مجروح نہیں ہونے دیتے۔ داغ نے بھی حسن سے دو بدو گفتگو کی ہے، لیکن جگر کا انداز جداگانہ ہے۔

"گناہ کیست"، "نگاہ کیست" کے قافیہ ردیف میں جگر کی ایک استقہامیہ

غزل ملاحظہ ہو۔ عشق کی انانیت کا لہجہ جھلک رہا ہے۔

آوارہ ہر نگاہ زجرم نگاہ کیست ؟

دیدن گناہ ماست ، نہ دیدن گناہ کیست ؟

دیوانہ وار جان نشاندن گناہ من

یگانہ وار رخ نمودن ، گناہ کیست ؟

شغل گناہ کردن و رفتن گناہ من

ذوق گناہ دادن و دیدن گناہ کیست ؟ (۱)

حالت عشق میں ایک ایسی منزل آتی ہے، جب زبان کچھ نہیں کہتی، بے زبانی

ہی تمام تر زبان ہوتی ہے۔

در زبان بی زبانی ، ماجرای گفتن است

حکم فرما ! تا صدائی بی صدا پیدا کنم (۲)

یہ وہ مقام ہوتا ہے، جب رویاں رویاں زبان بن جاتا ہے۔

ب بستند و بہر موی زبانم دادند

پاشکستند و بہر سوی نشام دادند (۳)

بجز وصال عشقیہ شاعری کے دو بنیادی موضوع ہیں۔ بجز شدت تاثیر کا مظہر

ہے جب کہ وصل تسکین کا باعث ہے۔ جگر مہجوری کے شاعر ہیں۔ وہ وصال میں بھی

دوری کے مزے اٹھاتے ہیں۔

جگر مراد آبادی اور بگناہ چنگیزی

در عین وصال او ، یابم اثر دوری

ای پیر رہ عشقم ، این پردہ کہ بر دارد (۴)

ہجر غم جاناں کو گوارا بنا لینا آسان نہیں۔ یہ وہ مقام ہے جہاں بڑی مشکل سے ملتے ہیں ، مشکل کے مزے۔ یہ وہ جان لیوا کرب ہے جہاں "دیدہ اختر" بھی "خون بار" ہو اٹھتا ہے۔

تہا نہ من بی دل ، در ہجر تو رنجورم

صد خون بہ فلک دیدم ، از دیدہ اختر ہم (۵)

لیکن کیا کیا جائے دنیا میں ہر چیز کے کچھ آداب ہوتے ہیں "آخر" آئین یار" بھی تو کوئی چیز ہے۔

ہجر دشوار و وصل آسان تر

لیک ، آئین یار را چہ کنم (۶)

یہ "آئین یار" ہی ہے جو جنون عشق کو مستند بنانے کے لئے آبلہ پائی کا درس دیتا ہے۔

جنون عشق ای دل ! مستند نیست

اگر ہر آبلہ خاری ندارد (۷)

درد عشق بظاہر بے چینی اور بے لطفی کا مظہر ہے لیکن جگر کے نزدیک یہ ایک ایسا سر نہاں ہے جو ناگفتنی اور کیف آگیاں ہے۔

بی کیفی درد عشق ، صد کیف و اثر دارد

زین سر نہان لیکن ہر کس نہ خبر دارد (۸)

جگر کے یہاں ساقی و صہبا دونوں سے گہری وابستگی ملتی ہے۔ ان کی رندی ان کی زندگی کا لازمی جزو ہے۔ جگر کا ابتدائی اردو کلام شراب و شباب سے عبارت ہے۔ محققین نے اس کی مدت ۱۹۲۰ء سے ۱۹۳۸ء تک قائم کی ہے۔ اس دور میں زبان اردو میں تو جگر نے خم کے خم لٹھکائے ہیں ، زبان فارسی میں بھی انہوں نے قدح خواری

اور " درد کشی " جیسے مضامین کو جگہ دی ہے۔

باجملہ قدح خواران ، ہر چند کہ ربطی ہست

بادردکشان ساقی ، تیمان دگر دارد (۹)

" قدح خواری " اور " درد کشی " کے لطیف فرق کو وہی شخص ملحوظ رکھ سکتا ہے۔

جس نے واقعی رندی و ہوسناکی کے مزے اڑائے ہوں۔ بہت ممکن ہے اس نوعیت کی

ان کی فارسی غزلوں کا زمانہ بھی ۱۹۲۰ء اور ۱۹۳۸ء کا ہی درمیانی زمانہ رہا ہو۔

جام و شراب سے چھلکتی ہوئی حافظ شیرازی کی ایک مستانہ غزل ہے۔

این فرقہ کہ من دارم در رہن شراب اولی

وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی (۱۰)

پسندیدہ شاعر کی زمین میں مشق سخن کرنا شعرا کا محبوب مشغلہ رہا ہے۔ جگر جو

حافظ کے والد و شیدا تھے۔ حافظ کی اس جھومتی ہوئی غزل سے متاثر ہوئے بغیر کیسے وہ

سکتے تھے۔ چنانچہ انہوں نے بھی اسی بحر وزمین اور قافیہ و ردیف میں اپنی شاعرانہ

صلاحیت صرف کی ہے، جس کا مطلع یہ ہے۔

مست است جگر از می ، مست می ناب اولی

اد خانہ خرابی ہست اونخانہ خراب اولی (۱۱)

جگر کی یہ غزل حافظ جیسے استاد غزل کے معیار تک تو نہیں پہنچتی، لیکن یہ کیا کم

ہے کہ انہوں نے اہل زبان کی تقلید کی جرات تو کی۔

قدرت کو جگر جیسے ؛ ننگ میخانہ " کو " پیر میخانہ " بنانا مقصود تھا، چنانچہ یہ

حسن اتفاق ہی ہے کہ اصغر گوئدوی سے ملاقات کے بعد ان کی دنیا ہی بدل گئی۔ کبھی

کبھی یہ اتفاقات بڑے دور رس ثابت ہوتے ہیں۔ یہ حسن اتفاق ہی تو تھا کہ شمس

تبریز کی ملاقات نے مولانا روم اور ان کی شنوی کو " ہست قرآن در زبان پہلوی " کا درجہ

عطا کیا۔ جگر کا کلام اٹھا کر دیکھئے ان کی رندی و سرمستی کا وہ رنگ جو ابتدا میں خالص

" انگوری " ہے دور آخر میں بادہ تصوف کی سرشاری سے بو جھل ہے۔ فارسی میں بھی ان

جگر مراد آبادی اور یگانہ جنگیزی

کی ایسی متصوفانہ غزلیں موجود ہیں۔ یہ یقیناً ان کے دور آخر کی یادگار رہی ہوں گی۔
تصوف میں دو نظریات رائج ہیں۔ اول "وحدۃ الوجود" یا "ہمہ اوست"، دوسرا
"وحدۃ الشہود" یا "ہمہ از اوست"۔ جگر اول الذکر کے قائل ہیں۔ ان کی نگاہ میں
کائنات کی مختلف اشیاء کی حقیقت "نمودیک جہاں" کا درجہ رکھتی ہے۔

شراب و ساغر و سبو، گل و بہار و آب جو

دو صد جہان رنگ و بو، نمودیک جہان ما (۱۳)

جگر کا یہ شعر عرفانی رنگ میں عاشقانہ غزلیں کہنے والے فارسی کے شاعر
عراقی ہمدانی کی آواز بازگشت معلوم ہوتا ہے، جنہوں نے کہا تھا۔

در دیدہ عراقی جام و شراب ساقی

جملہ یکی است احوال بیند یکی دوگانہ

جگر یقیناً عراقی سے بھی متاثر رہے ہوں گے۔ ہمارے اس خیال کو اس بات

سے تقویت ملتی ہے کہ انہوں نے عراقی کی اس مشہور غزل پر جس کا مطلع ہے۔

نخستین بادہ کاندرا جام کردند

ز چشم مست ساقی وام کردند

ایک ہم رنگ غزل اسی بحر و زمین و قافیہ و ردیف میں کہی ہے باین مطلع۔

عجب ہنگامہ زیر بام کردند

تماشا خاص و سودا عام کردند (۱۳)

گمان غالب یہ ہے کہ یہ اثر پذیری دور آخر کی دین رہی ہوگی۔

"خانقاہ و میخانہ" دونوں سرمستی کے مظہر ہیں، لیکن دونوں کی مستی کی تاثیر

جد آگانہ ہے، یہ وجدان یقیناً انہیں بادہ تصوف سے سرشاری کے بعد حاصل ہوا ہوگا۔

آن می کہ بہ میخانہ، آتش زند اندر دل

درخانقہ زاحد تاثیر دگر دارد (۱۳)

شعر و ادب میں سب سے زیادہ زور شور سے شعراء نے ظاہر پرستی اور ریاکاری کا

دل کھول کر مذاق اڑایا ہے۔ فارسی میں اس کی پردہ دری کرنے والے حافظ شیرازی ہیں

من حال دل ز احد با خلق نخواہم گفت

کین قصہ اگر گویم با چنگ و رباب اولیٰ (۱۵)

جگر بھی اس صوفی پر طعنہ زن ہیں، جو ظاہری مستی و سرشاری کا

مظاہرہ کرتا ہے۔ وہ اسے شعبدہ پردازی سے زیادہ اہمیت نہیں دیتے۔

لرزین و رقصین، ای صوفی بی معنی

این حمد کہ تو داری ہر شعبدہ گردارد (۱۶)

نقش بندی مجددی سلسلہ کے ایک بزرگ قاضی عبدالغنی مسوگوری اپنے وقت

کے صوفی باصفا کا درجہ رکھتے تھے۔ آپ کے حلقہ ارادت میں شامل ہونے کے بعد جگر

کی سرشاری و سرمستی میں کچھ اور اضافہ ہو گیا۔ ان کی شان میں کہی ہوئی دو فارسی

غزلیں جگر کے کلام میں شامل ہیں۔ غزل کے ایک ایک شعر سے ان کی والہانہ عقیدت

و سرشاری نمایاں ہے۔ غزل کا مطلع ملاحظہ کیجئے، حالت سرشاری میں انہیں اپنے

پیر و مرشد کے قدموں میں کعبہ نظر آ گیا۔

کعبہ در پای یار دیدم دوش

این چہ گفستی جگر خموش خموش (۱۷)

یہ وہ مقام ہے جہاں "عالم مستی" ہی دراصل عالم ہوش ہے اور "ہوش" ہی

"عالم بے خودی"۔

بی خبرو ! کہ ہوش در مستی است

ہوشیار آ ! کہ بے خودی است بہ ہوش (۱۸)

جگر، منگور نسلع سہارنپور، قاضی جی کے آستانے پر حاضری دینے کی غرض سے

کشاں کشاں چلے جا رہے ہیں۔ انہوں نے اس کیفیت کا نقشہ جس سرشاری سے کھینچا

ہے، وہ قابل دید ہے۔

مست و سرشار و غزل خوان می روم
 از سرطان ، سوی جانان می روم
 جام در دست و صراحی در بغل
 باچہ سازو باچہ سامان می روم
 عشق دشوارست و شوقم رہنما
 راہ پر خارست و آسان می روم
 یوسف گم گشتہ ام از مصر عشق
 باز سوی پیر کنعان می روم (۱۹)

حگر ایک حساس دل لے کر آئے تھے۔ وقت کے بدلتے تقاضوں نے انہیں
 بہت متاثر کیا۔ کانپور، چھپر اور بمبئی کے حادثات، قحط بنگال اور تقسیم ہند کی تباہی پر
 انہوں نے خون کے آنسو بہائے ہیں۔ اس موضوع پر کہے گئے اردو کے اشعار تو زبان زد
 خاص و عام ہیں، مثلاً

فکر جمیل خواب پریشاں ہے آجکل
 شاعر نہیں ہے وہ جو غزل خواں ہے آجکل
 بھاگ مسافر میرے چمن سے میرے وطن سے بھاگ
 اوپر اوپر پھول کھلے ہیں بھیتر بھیتر آگ
 بچوں کا تڑپنا وہ بلکنا وہ سسکنا
 ماں باپ کی مایوس نظر دیکھ رہا ہوں
 بے مہری و بے دردی و افلاس و غلامی
 ہے شامت اعمال جدھر دیکھ رہا ہوں

فارسی میں بھی انہوں نے ان مسائل پر اظہار خیال کیا ہے۔ اس سلسلہ میں
 ان کی نظم "خطاب بہ مسلم" کے چند اشعار ملاحظہ ہوں۔

چشم کشا و جانب رزم گہ وطن نگر
 مقتل کانپور بین لاشہ بی کفن نگر
 خون حیات سو بہ سو ، خاک سرشتہ مو بہ مو
 حلق بریدہ کو بہ کو ، بچہ و مرد و زن نگر
 طفل و جوان و پیر را صف بصف و ہم بہم
 دست جدا ز ساعد و فرق جدا ز تن نگر
 بچہ شیر خوار را پیش نگاہ مادرش
 چاک ز سینہ تا کمر ، کشتہ و بی کفن نگر
 بازیبا بہ آگرہ ، دجلہ خون نظارہ کن
 باز برو بہ کاشمیر ، کشتن و سوختن نگر
 جسم ز فاقہ زار زار روح ز درد بی قرار
 مادر ہند اشکبار ، مفلسی وطن نگر (۲۰)

جگر چونکہ بنیادی طور پر اردو کے شاعر ہیں اور اردو میں بھی وہ حسن و عشق کے شاعر ہیں۔ ان کا فارسی کلام بھی اسی حسن و عشق، رندی و مستی کی آواز بازگشت ہے۔ اگرچہ یہاں ڈوب کر کہنے کا وہ والہانہ انداز تو نہیں جو ان کی اردو شاعری کا طرہ امتیاز ہے۔ لیکن چونکہ بات سلیقہ سے کہی گئی ہے، اس لئے بہر حال اثر رکھتی ہے۔

دور آخر کے ذوالسانین شعراء کی دوسری کڑی مرزا واجد حسین متخلص بہ یگانہ چنگیزی ہیں، یگانہ ۷ اکتوبر ۱۸۸۳ء کو عظیم آباد میں پیدا ہوئے اور ۳ فروری ۱۹۵۶ء کو انتقال کیا۔ تقریباً ستر سال عمر پائی۔ جگر کی پیدائش ۱۸۸۰ء کی ہے اور وفات ۱۹۶۰ء۔ گویا جگر نے دنیا میں یگانہ سے چار سال پہلے آنکھیں کھولیں اور ان کے چار سال بعد دنیا سے رخصت ہوئے۔ شاعری کی دنیا میں یہ ہم عصر شعراء کم و بیش نصف صدی تک چھائے رہے۔ فارسی میں شعر کہنے کی طرف دونوں میں سے پہلے کون متوجہ ہوا، یہ بتانا مشکل ہے۔ یگانہ کی ایک اردو رباعی سے پتہ چلتا ہے کہ جگر نے یگانہ کے بعد فارسی

میں شعر کہنا شروع کیا۔ اس بات کو انہوں نے اپنے مخصوص تیزابی لہجہ میں یوں ادا کیا ہے :

جو میں نے کہا وہ بھی وہی کہنے لگا
دو باتیں سن کے تیسری کہنے لگا
میں نے کہی فارسی تو دیکھا دیکھی
کالا کوا بھی فارسی کہنے لگا (۲۱)

(واضح رہے کہ جگر کا رنگ سخت سیاہ تھا۔) اسے ان کی تعلق پر بھی محمول کیا جا سکتا ہے۔ یگانہ کی اسکولی تعلیم جگر سے بہت زیادہ نہیں۔ جگر نویں کلاس فیل تھے، یگانہ انٹرنس (۲۲) کا امتحان پاس تھے۔ جگر بھی روزی روٹی کے فراق میں چشمہ کے کاروبار کے سلسلہ میں آتش زیر پا رہے۔ یگانہ بھی مختلف جگہوں پر ملازمت کے لئے قسمت آزمائی کرتے رہے۔

۱۹۰۳ء میں لکھنؤ کے ایک معزز خانوادہ سے تعلق رکھنے والے حکیم محمد شفیع کی صاحبزادی سے یگانہ کا نکاح ہوا۔ ۱۹۰۵ء میں انہوں نے لکھنؤ میں باقاعدہ سکونت اختیار کی۔ جگر اور یگانہ دونوں کا تعلق لکھنؤ سے نہیں تھا لیکن دونوں لکھنؤ کے ہو رہے۔ جگر طبعاً جس قدر مست آدمی تھے یگانہ اسی قدر لئے دئے رہنے والی شخصیت تھے۔ طبیعت میں انا کوٹ کوٹ کر بھری تھی۔ "یاس" سے "یگانہ" تخلص اختیار کرنے کے پس پشت بھی منفرد رہنے کے جذبہ کی ہی کارفرمائی نظر آتی ہے۔ چنگیزی کی نسبت میں یقیناً ان کے طمطراق اور انا کو دخل رہا ہے۔ ان کی حد سے بڑھی ہوئی خود پرستی اور انانیت اہل لکھنؤ کے اساتذہ سے زندگی بھر چشمک کا باعث بنی رہی۔ اس شاعرانہ جدال سے ان کی زندگی بڑے خسارے میں رہی۔ لیکن کچھ لوگ ایسے ہوتے ہیں جو ٹوٹ تو سکتے ہیں لیکن جھک نہیں سکتے۔ یگانہ کا کچھ یہی حال تھا۔ اہل لکھنؤ سے وہ ہمیشہ شاکی رہے۔

یاس امید وفا ! از لکھنؤ فکر محال
 شیوہ های نامسلمان بر تابد ہر دلی (۲۳)
 لیکن پھر بھی زندگی بھر لکھنؤ کا ہی دم بھرتے رہے۔
 مہم کہ لکھنؤ راجان تازہ ای وادم
 مہم خدای سخن یاس و ناخدای خودم (۲۴)

کج روی، اہتہا پسندی اور انانیت اگرچہ ناپسندیدہ عناصر ہیں لیکن انہی عناصر نے
 یگانہ کی شاعری کو منفرد لب و لہجہ عطا کیا ہے۔ ان کے یہاں لطیف شاعرانہ جذبات کا
 اظہار جس تیکھے انداز میں نظر آتا ہے وہی ان کا ذاتی اسلوب بن گیا ہے۔
 جس طرح سمندر کی اوپری سطح پر سکون نظر آتا ہے لیکن موج تہہ نشین میں
 ایک تلاطم بہا رہتا ہے۔ یگانہ کے کلام میں بھی حزن و یاس اور حرماں نصیبی کی راکھ میں
 دبی چنگاریوں کے چمکنے کی صدا صاف سنائی دیتی ہے۔ اس سلسلہ میں چند اشعار ملاحظہ
 ہوں۔

منکہ برغی تاہم درد زیستن تہنا
 صہدم چساں بہیم شمع انہمن تہنا (۲۵)

لمتہ دان خود سازم میرزا یگانہ را
 دل نمی تو ان برداشت لذت سخن تہنا (۲۶)

چشم پوشی شیوہ ما حیلہ جوئی تاکجا
 ایکہ باشی غائبانہ در پی آزار ما (۲۷)

مژدہ تسکین یگانہ کی نصیب من شود
 یک پیام زیر لب یگانہ وارم دادہ اند (۲۸)

جز ترنمهای دردافزا ندارم چاره ای
بلبل تنها نشین رانیت درمانی دگر (۲۹)

تہمت راحت کشم در منزل و اماندگی
پاپ گل سردرگرسیان برنآبد هر دلی (۳۰)

زنده در گوریم و شاید زنده جاوید ہم
جرء ای خوردیم یاس از آب حیوانی دگر (۳۱)

هرکس و ناکس بطوفان حوادث مبتلا
موج دریایی قرار و خار و خس بی اختیار (۳۲)

مغم کہ شمشیر۔ دل سنگ آزما دارم
بیا و ذوق نگاہ عتاب ازمن پرس (۳۳)

ز اضطراب دلم درد سرکشد بالین
شب دراز و تمنای خواب ازمن پرس (۳۴)

ایکد پرسى نشہ۔ درد نہانم از کجا مست
بادہ بیرنگ در بیمانه دارم دیدنی (۳۵)

یگانہ نے غزل اور نظم کے علاوہ رباعیات میں بھی طبع آزمائی کی ہے۔ رباعیات کی تعداد پندرہ ہے۔ انہوں نے ان رباعیات میں حیات و کائنات کے راز سرہستہ پر ایک فلسفی کی طرح نگاہ ڈالی ہے۔ پیش ہیں چند رباعیات۔

گم گشتہ ام از خود خبری می خواهم
پردانہ صفت بال و پری می خواهم

آتش بزم بدین سیہ خانہ دل
 زین خانہ تاریک دری می خواہم (۳۶)
 سرگشتہ بدین طلسم خاکم بنگر
 بیدرد بحال دردناکم بنگر
 آغاز خوش انجامم ، دانم ز کجا ست
 خاکم بنگر ، ز خاک پاکم بنگر (۳۷)
 دوران شباب و های هو پا برکاب
 ہنگامہ شوق و آرزو پا برکاب
 این ناز و نیاز و تو پا برکاب
 گل پا برکاب و رنگ و بو پا برکاب (۳۸)

یہ ہے یگانہ کا وہ رنگ سخن جسے ہم جگر کی طرح ان کی اردو شاعری کے ہم پدہ تو نہیں کہہ سکتے ہیں لیکن اسے ہم رنگ ضرور کہا جا سکتا۔

جگر کی وفات یعنی ۱۹۶۰ء کے بعد معروف ذواللسانین شعراء کا سلسلہ بظاہر اختتام پذیر ہو گیا تھا، لیکن عہد حاضر میں ذواللسانین شعراء کے معتبر و مستند نام کے حوالے سے ایک ایسا نام قابل ذکر ہے، جس نے فارسی شاعری کو اعتبار بخشا ہے، وہ ہیں، ہمارے استاد محترم پروفیسر ولی الحق انصاری (سابق صدر شعبہ فارسی دانشگاہ لکھنؤ) جو نہ صرف اردو (۳۹) کے ممتاز صاحب دیوان شاعر ہیں بلکہ فارسی زبان میں استعداد کامل رکھتے ہیں۔

”شعلہ اور اک“ (۴۰) کے نام سے ان کا فارسی مجموعہ جو فارسی غزلیات و رباعیات و قطعات اور دو بیٹی نیز نظموں پر مشتمل ہے، ایرانی اساتذہ سے بھی خراج تحسین وصول کر چکا ہے۔ پروفیسر ولی الحق صاحب کی منایاں خصوصیت تاریخ گوئی ہے تاریخ گوئی ایک مشکل فن ہے۔ یہی وجہ ہے کہ تاریخ گو اور خصوصاً فارسی میں تاریخ کہنے والوں کی تعداد اتنی کم ہے کہ انگلیوں پر گنی جا سکتی ہے۔ ڈاکٹر صاحب کو اس فن

میں ید طولیٰ حاصل ہے۔ فارسی تاریخ گوئی پر مشتمل ان کا ایک علیحدہ مجموعہ "فرمن گل (۴۱)" کے نام سے شائع ہو چکا ہے۔

ہندوستان میں فارسی شعر و ادب کا مستقبل اگرچہ امید افزا نہیں ہے، لیکن مایوس کن بھی نہیں ہے، ہمیں امید ہے کہ چراغ سے چراغ جلتے رہیں گے، جن کی روشنی ہمارے تہذیبی سرمائے کو جلا بخشتی رہے گی۔ اس لئے کہ ہم وہ ہیں جنہوں نے بقول جگر

بہ ہر زمین کہ جستہ ایم ، طلسم تازہ بستہ ایم
غزور حاشکستہ ایم ، گواہ مابیان ما (۴۲)

حواشی

مضمون۔ "جگر مراد آبادی اور یگانہ چنگیزی کی فارسی شاعری"

- ۱۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی۔ مکتبہ جامعہ ہار ششم ۱۹۴۶ء۔ صفحہ: ۳۹۱
- ۲۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی۔ مکتبہ جامعہ ہار ششم ۱۹۴۶ء۔ صفحہ: ۴۰۰
- ۳۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی۔ مکتبہ جامعہ ہار ششم ۱۹۴۶ء۔ صفحہ: ۳۹۳
- ۴۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی۔ مکتبہ جامعہ ہار ششم ۱۹۴۶ء۔ صفحہ: ۳۹۴
- ۵۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی۔ مکتبہ جامعہ ہار ششم ۱۹۴۶ء۔ صفحہ: ۴۰۱
- ۶۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی۔ مکتبہ جامعہ ہار ششم ۱۹۴۶ء۔ صفحہ: ۴۰۴
- ۷۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی۔ مکتبہ جامعہ ہار ششم ۱۹۴۶ء۔ صفحہ: ۳۹۴
- ۸۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی۔ مکتبہ جامعہ ہار ششم ۱۹۴۶ء۔ صفحہ: ۳۹۳
- ۹۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی۔ مکتبہ جامعہ ہار ششم ۱۹۴۶ء۔ صفحہ: ۳۹۶
- ۱۰۔ "دیوان حافظ"۔ سب رنگ کتاب گھر، دہلی، طبع ۱۹۶۲ء، صفحہ: ۲۲۳
- ۱۱۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی، صفحہ: ۴۰۷
- ۱۲۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی، صفحہ: ۳۸۹
- ۱۳۔ "شعلہ طور"۔ جگر مراد آبادی، صفحہ: ۳۹۵

- ۱۳ - "شعلہ طور"، جگر مراد آبادی، صفحہ: ۳۹۳
- ۱۵ - "دیوان حافظ"، صفحہ: ۳۲۲
- ۱۶ - "شعلہ طور"، جگر مراد آبادی، صفحہ: ۳۹۳
- ۱۷ - "شعلہ طور"، جگر مراد آبادی، صفحہ: ۳۹۷
- ۱۸ - "شعلہ طور"، جگر مراد آبادی، صفحہ: ۳۹۷
- ۱۹ - "شعلہ طور"، جگر مراد آبادی، صفحہ: ۳۰۲
- ۲۰ - "شعلہ طور"، جگر مراد آبادی، صفحہ: ۶۱۶
- ۲۱ - "یگانہ کا غیر مطبوعہ کلام" رسالہ "تخلیسی ادب" - کراچی، پاکستان ۱۹۸۰ء، ۵۲۷ ص، مرتبہ مشفق خواجہ، بحوالہ ماہنامہ "شاعر" بمبئی ۱۹۸۵ء، صفحہ: ۸۶
- ۲۲ - یگانہ نے ۱۹۰۳ء میں فلکے سے انٹرنس کا امتحان پاس کیا۔
- ۲۳ - "آیات وجدانی" (طبع ثانی بااضافہ افکار جدید) مجموعہ کلام مصنفہ میرزا یگانہ چنگیزی لکھنؤی مطبوعہ دہلی پرنٹنگ ورکس، دہلی، ۱۹۳۲ء، صفحہ: ۲۵۶
- ۲۴ - "آیات وجدانی" (طبع ثانی بااضافہ افکار جدید) مجموعہ کلام مصنفہ میرزا یگانہ چنگیزی لکھنؤی مطبوعہ دہلی پرنٹنگ ورکس، دہلی، ۱۹۳۲ء، صفحہ: ۲۳۹
- ۲۵ - "آیات وجدانی" (طبع ثانی بااضافہ افکار جدید) مجموعہ کلام مصنفہ میرزا یگانہ چنگیزی لکھنؤی مطبوعہ دہلی پرنٹنگ ورکس، دہلی، ۱۹۳۲ء، صفحہ: ۲۳۱
- ۲۶ - "آیات وجدانی"، صفحہ: ۲۳۳
- ۲۷ - "آیات وجدانی"، صفحہ: ۲۳۲
- ۲۸ - "آیات وجدانی"، صفحہ: ۲۵۳
- ۲۹ - "آیات وجدانی"، صفحہ: ۳۳۶
- ۳۰ - "آیات وجدانی"، صفحہ: ۲۵۵
- ۳۱ - "آیات وجدانی"، صفحہ: ۲۳۸
- ۳۲ - "آیات وجدانی"، صفحہ: ۲۴۰
- ۳۳ - "آیات وجدانی"، صفحہ: ۲۳۲
- ۳۴ - "آیات وجدانی"، صفحہ: ۲۴۲
- ۳۵ - "آیات وجدانی"، صفحہ: ۲۵۷

- ۳۶۔ ماہنامہ "شاعر" بمبئی ۱۹۸۵ء، صفحہ: ۵۸
- ۳۷۔ ماہنامہ "شاعر" بمبئی ۱۹۸۵ء، صفحہ: ۵۸
- ۳۸۔ ماہنامہ "شاعر" بمبئی ۱۹۸۵ء، صفحہ: ۵۹
- ۳۹۔ "غزلان خیال"، (دیوان غزلیات اردو بلحاظ حروف تہجی) از پروفیسر ولی الحق انصاری، ۲۷ فرہنگی محل لکھنؤ ۱۹۸۰ء۔ (اس دیوان میں بھی فارسی کی چند نظمیں اور مشہور فارسی شعراء کی غزلوں کا اردو ترجمہ شامل ہے۔)
- ۴۰۔ "شعلہ ادراک" از پروفیسر ولی الحق انصاری (کل صفحات: ۳۹۲)، تعداد غزلیات: ۱۰۳، رباعیات: ۲۰، قطعات: ۱۳، دو بیتیاں: ۹) چاپ یازدہم مارچ ۱۹۸۷ء۔ انوار پبلیکیشنز، ۲۷ فرہنگی محل لکھنؤ، مطبوعہ ۱۹۹۲ء۔
- ۴۱۔ "خرمن گل" از پروفیسر ولی الحق انصاری (اس مجموعہ میں فارسی قطعات تاریخ کے علاوہ چند غزلیں بھی شامل ہیں۔)
- ۴۲۔ "شعلہ طور"، جگر مراد آبادی، صفحہ: ۳۹۰

*** **

گزیدہ های از شعر اردو

استاد شعراء حضرت وحید الحسن ہاشمی

لاہور

سرکار انبیاء

نمود ان کی ہے آرائش جہاں کے لئے
طے زمین کو بنے تھے جو آسماں کے لئے

فنا پذیر سہارے جہاں نہ کام آئیں
درو لے کے چلا ہوں اس آستاں کے لئے

کتاب دہر میں تھا قصہ بشر بے نام
خدا نے دے دیا عنوان داستاں کے لئے

نبی کے اسم ہیں یا مزرع نجات بشر
یہ فصل حق نے اگائی مری زباں کے لئے

خدا کے گھر کے محافظ تو ہیں نبی خدا
خدا ہی لائے گا کوئی مکیں مکاں کے لئے

حضور آئے تو ایسی چلی ہوئے بہار
کوئی جگہ ہی نہ باقی رہی خزاں کے لئے

نبی کا نام ہی لیتا ہوں ہاشمی ہر دم
مجھے ضرورت وسعت نہیں بیاں کے لئے

اساتذ شعراء حضرت وحید الحسن ہاشمی لاہور

شیخ سعدی

اے حکیم لازوال و اے شہیر بے بدل
مست ہے تیری عمیر عشق سے میرا دماغ
تیری بستی افتخار مکتب تکمیل عشق
تیری ہستی منزل عرفان کا کامل سراغ

تو ہی گزار معانی تو ہی اس کا عندیہ
نازش تخلیق تیری خوش کلامی کا کمال
روز و شب لہرا رہا ہے تیری عظمت کا علم
اے مرے شیخ اجل اے شاعر شیریں مقال

مشرق و مغرب میں شہرہ ہے تری تحریر کا
موتیوں میں تولتے ہیں تیرا کالائے ہمز
مستند ہے اہل انشا کے لئے تیرا کلام
شاعر و خطاب کی نظروں میں تو ہے محترم

شعر کے قالب کو بخشی تو نے روح جاوداں
تو میسائے عجم ، پیغمبر انسانیت
خط شیراز میں تیری ولادت کے طفیل
فکر انسانی کو حاصل ہو گئی آفاقیت

گو نجاتی ہے ایشیا میں تری حکمت کی نصیر
رازدان عشق ہیں تیری فصاحت کے اسیر
شاہ سے تا بندہ درویش گردیدہ ترے
مسند جمشید سے بھی محترم تیری سریر

غم ہوا جاتا ہوں تیری بارگاہ فکر میں
عجز ہی انساں کو کرتا ہے جہاں میں سر بلند
تو ہے دریائے معانی اور راقم تشنہ کام
علم کے دو گھونٹ سے فرما مجھے بھی مستند

سید فیضی
اسلام آباد

غزل

کس طرح کے ہیں یہ لوگ اور کیسی بستی ہے
 محقق خدا کے ہیں کام بت پرستی ہے
 اک جمال رنگین ہے پنجہ تصور میں
 شاید آج بے قابو میرا جوش مستی ہے
 دل کو جذب ہونے دے غم ربا نگاہوں میں
 منحصر اسی پر تو سوز و ساز ہستی ہے
 سینکڑوں تمنائیں ہو چکی ہیں دفن اس میں
 دل نہیں ہے پہلو میں مقبروں کی بستی ہے
 ہر قدم پہ سو جلوے حسن کے خراماں ہیں
 پھر بھی آنکھ ہے محروم اور نظر ترستی ہے
 میرے عمکدے میں تو شمع تک نہیں جلتی
 چاند سے فضاؤں میں چاندنی برستی ہے
 حیرتوں کے جلوے میں جاذب نظر فیضی
 پھر مری نگاہوں سے بیخودی برستی ہے

غزل

دل تھا اپنا الم پرانے تھے ہرم سے اٹھ کے جب ہم آئے تھے
شہر میں روشنی کے جب پہنچے ہر طرف سائے سائے تھے
پھول تو پھول غنچے غنچے بھی زخم در زخم چوٹ کھائے تھے
دل کی جلتی زمین پر پھر بھی ہم نے کتنے چمن اگائے تھے
روشنی کے خدا ، خدا جانے کیوں اندھیرے بھی ساتھ لائے تھے
اے خیال رخ بہار آگئیں رات بھر داغ کیوں جلائے تھے
اب کے برسات جل گئی پگے اب کے بادل بھی آگ لائے تھے
تم کو کانٹے ہی کیوں نظر آئے ہم نے تو پھول بھی پنچھائے تھے
یاد کر کے شفیق ماضی کو نام لکھ لکھ کے کچھ مٹائے تھے

ظلم صادق
کراچی

قطعات

برملا اس بات کا اظہار ہونا چاہئے جان نثار احمد مختار ہونا چاہئے
ذکر کرتا ہے بھری محفل میں جو سرکار کا اس بشر کو صاحب کردار ہونا چاہئے

آدمی کسی امید پہ لکھے کس سہارے پہ کوئی لب کھولے
گوگنوں بہروں کے درمیاں صادق کوئی بولے تو کس طرح بولے

سرکھتا ہے کٹ جائے اطاعت نہ کرو مجرم نہ بنو جرم شریعت نہ کرو
شیر کا پیغام یہی ہے لوگو ظالم کی کسی حال میں بیعت نہ کرو

Departments of the Universities of Pakistan was held on 17-18th April, 1986. A brief report of the Seminar has already appeared in the last issue of Danish. Isa Karimi has given here a summary of the Seminar along with some of the decisions reached in the light of the suggestions made by the participants.

GHAZZALI OF MESHED by Dr.Salman Abbasi(Urdu), in which the author has discussed some characteristic features of the poetry of Ghazzali of Meshed, a famous Persian poet of the Mughal court in the Indo-Pak sub-continent. He has also given some illustrations from his poetry.

PERSIAN POETRY OF JIGAR MORADABADI AND YAGANE CHANGEZI by Dr.Asefe Zamani(Urdu), in which the writer has discussed some salient features of the Persian poetry of the two well-known poets of Urdu and has also given a few illustrations from their poetry.

Dr. Ali Raza Naqvi

PERSIAN - A LANGUAGE CREATING CULTURE. In an Interview , conducted by Danish , Hojjatual Islam Sadeqi Rashad, Deputy Chairman of the Institute of Cultural and Islamic Relations, Tehran who visited Islamabad recently, has discussed the characteristic features of the literature produced before and after the Islamic revolution of Iran, with special reference to its contribution to the Islamic revolution as well as the contribution made by the Iranian poetesses in this mission . He has also expressed his opinion about Iqbal's thoughts, and given a few suggestions for the betterment of the future of Persian in the sub-continent.

A FEW LETTERS OF MAULANA URFI OF SHIRAZ by Dr. Sayyid Hasan Abbas . In this article the author has given a few letters written by some dignitaries to the famous Persian poet, Urfi of Shiraz, and the replies given by the poet. They include the letters written by Khane Khanan and its reply by Urfi, the letter written by Zohuri and two other letters written by Urfi to some friends.

SUMMARY OF THE FIRST SEMINAR OF THE HEADS OF PERSIAN DEPARTMENTS OF PAKISTANI UNIVERSITIES . A Seminar of the Heads of the Persian

the late Allama Khomeini, (R.A) in the Islamic revolution of Iran which to him is rather a mystic epic which has come down from his mystic ancestors in the past.

ALONG WITH THE LANGUAGE AUTHORITY. In this article Isa Karimi has given some suggestions to the Language Authority of Iran to explore and find some words of Persian origin used in current Urdu and make use of them by popularising them in modern Persian and purging the words of English, French, German and other Western languages currently used in Persian in Iran.

RUMI'S ART AND THOUGHT by Dr. Ghulam Nasir Marwat, Chariman, Persian Department, Peshawar University, in which the author has discussed some special features of Rumi's art and thought as contained in his Diwan and Masnawi, particularly the Quranic subjects, love and pantheism, etc.

IQBAL OF LAHORE: AS A PHILOSOPHER by Dr. Nekhat Sima Zaidi. In this article the writer has discussed some of the aspects of the philosophy of Allama Iqbal with particular reference to his philosophy of *Khodi*, *Bikhodi*, nationalism, Islamic unity and knowledge, etc.

A Glimpse of Contents of This Issue

Language and literature.

SHAH -E- HAMADAN IN TAJIKISTAN by Murtaza Zakayi Saveji. The author deals with a brief biography of Mir Sayyid Ali Hamedani, alias Amir Kabir and Shah-e-Hamedan, well-known mystic of the 8th century A.H. who migrated to Kashmir where he disseminated Islam among the natives and as a result of his efforts, thousands of the Kashmiri people embraced Islam. Later, in about 650 A.H. he migrated to Khatlan, now known as Kulab, in Tajikistan. The writer has dealt with the services of Shahe Hamedan rendered during his stay in Tajikistan which is mostly based on the account given in *Khulasatul Manaqib* by one of his disciples, Nuruddin Ja'far Badakhshi, till his death in 786 A.H. and his burial in Kulab or Khatlan, where his shrine attracts thousands of visitors and devotees even today.

RIDDLE IN PERSIAN POETRY by Abol Qassem Halat. Here the author has given a few riddles which have appeared in Persian poetry mostly in the form of Quatrains.

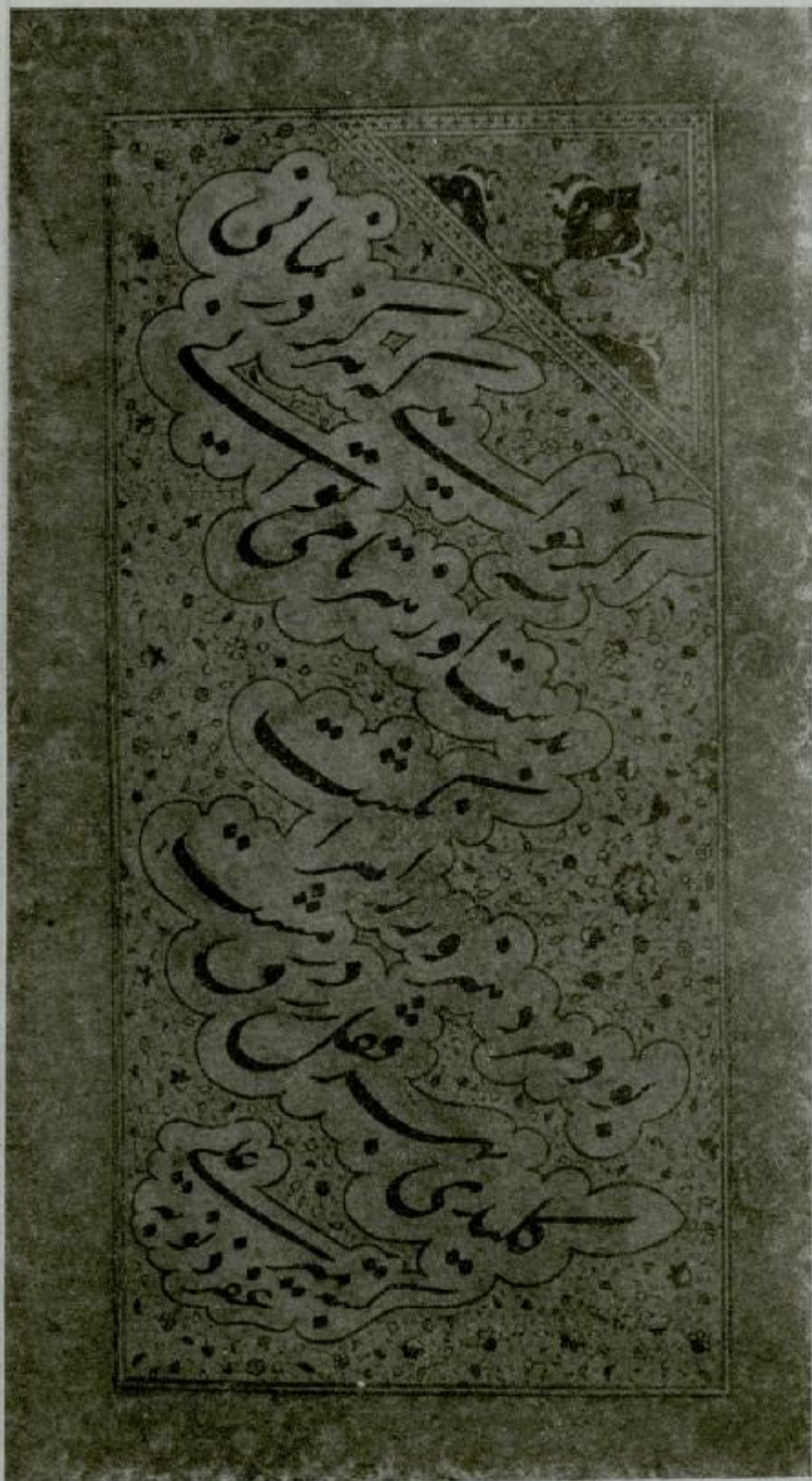
THE EPIC OF THE ISLAMIC REVOLUTION by Iraj Tabrizi in which the author has dealt with the contribution of

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

TOHFATOL MOSHTAQ, a treatise by Nezamoddin Mahmud al-Hasani(d.869 A.H), alias Shah Da'i of Shiraz, a well-known mystic of the 9th century A.H., edited by Dr. M.H.Tasbihi, who claims to have published the treatise for the first time. An MS of the treatise is lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran - Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad, under No. 849. It deals with *Ishtiyaq* or an ardent desire for appearance, reality and the Lord respectively.

INTRODUCTION TO THE CULTURAL RELATIONS BETWEEN IRAN & PAKISTAN .In this article Dr. M.Mehdi Tavassoli, a Professor of the Teachers Training University , Tehran and now Deputy Chairman of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad has dealt with the cultural relations between Iran and Pakistan from archeological point of view, in which the author has concluded that the ancient relations existing between the two countries have been mainly on the basis of trade which was carried between them from yore through the trade routes of Southern Afghanistan and Sistan.

GREATNESS & POPULARITY OF ALLAMA IQBAL by Dr. Hossein Razmjou The writer has dealt with the subject from the viewpoint of the Iranians, and has given the various factors of the popularity of Allama Iqbal among the Iranians, emphasizing particularly Iqbal's love for Iran and Persian



قطعه نستعلیق - کار میرعلی ، سده ۱۰ هـ ق

DANESH

Quarterly Journal

President: *Ali Zouelm*
Editor-in-Chief: *Dr.M.M.Tavassoli*
Editor : *Dr. S.S.H.Rizvi*



Address:

House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3

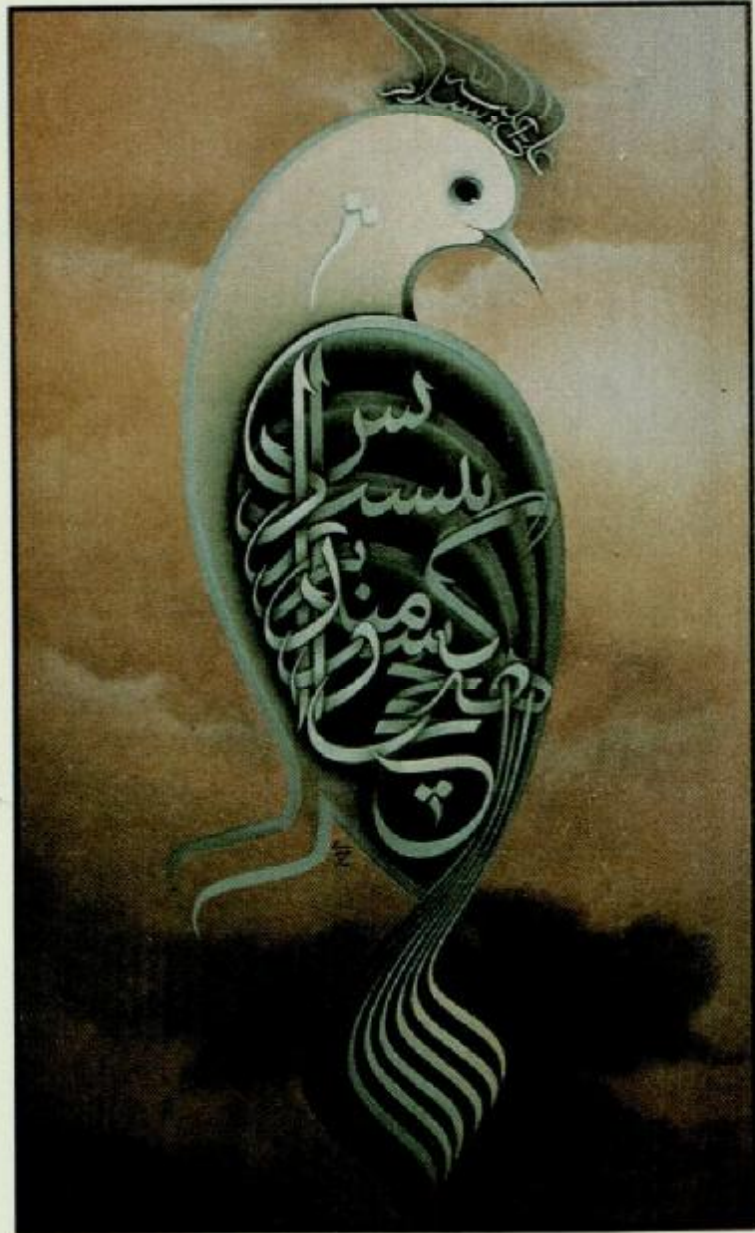
Islamabad 44000, PAKISTAN.

Ph : 263194 Fax : 263193



هیچ گنجی سودمندتر از دانش نیست

حضرت علو(ع)



فرمایش امیر مؤمنان علی علیه السلام: هیچ گنجی سودمندتر از "دانش" نیست.

پدید آورنده: استاد جلیل رسولی



DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

SPRING, 1996
(SERIAL NO. 44)

199/90
F.409

A Collection of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.